



عالم محقق و فاضل مدقق ملا حسین بن علی الواعظ کاشفی ترتیب و تصنیف نموده

در مطبع نامی منشی نولکشور به گلستان شمس الانطباع مطبوع شد



ای بنامت صحیفهٔ شاهی * شده مشهور ماه تا ماهی * نقش نام توزیب خامهٔ من * نامور از تو گشت نامهٔ من * عنوان نامهٔ فصاحت نام خجسته فرجام بنام مالک الملکیست که منطوق تُؤتِی المُلکَ مَن تَشَاءُ صحیفهٔ شاهی و دارائی بقلم کرامت رقم منشی دیوان قدرتش مرقوم و مزبور است و بفحوای وَاللهُ یُؤتِی مُلکَهُ مَن یَشَاءُ رسالهٔ سلطنت فرمان فرمائی بخامهٔ لطافت شمامهٔ دبیر دفترخانهٔ حکمتش محرر و مسطور

نظم

هر نامه که افضل الکلامست * از زیور نام او تمامست * عنوان صحیفهاست نامش * سرنامهٔ نامها کلامش * و دیباچهٔ دفتر بلاغت بیان صفات معانی سمات رفیع القدریست که منشور ابهم الله . . واضح الحبور اعجازش بطغرای غرای فأتوا بعشر سور ... موشح و مثال بیمثال رسالت

رساله‌ئیست طرازش بتوقیع وقیع ن والقلم وما یسطرون مزین و مرشح ببیت منشاء آرایش لوح و قلم ٭
منشی دیوان عطا و کرم ٭ منطق او نطق معانی شده ٭ سکه بر آن از انا افصح زده ٭ شعر محمد سید
الکونین والثقلین والفریقین من عرب و من عجم صلی الله علیه وآله سلاطین
فصحای العرب واصحابه امراء دیوان الادب وسلم تسلیما وکرم تکریما
وبعد چون بتوفیق حضرت متمم الامور عمت رسائل جلائل نعمته بین الجمهور کتاب مخزن الانشاء
در قسم محاورات باتمام رسید و جواهر زواهرش بر طبق بیان معروض ملازمان درگاه عالم پناه حضرت خلافت
تبت سلطان سلاطین الآفاق وارث سریر السلطنت بالارث والاستحقاق فریدون فر دارا
دار و گیر سکندر شکوه کیخسرو سریر صاحب قران دور زمان مظهر انوار امن و امان قطعه شهریار
جهان ابوالغازی ٭ ظل حق آفتاب ملک آرای ٭ شاه سلطان حسین کز عدلش ٭ اندر آسایشند
خلق خدای ٭ خلد الله تعالی سبحانه ملکه و سلطانه و افاض علی البرایا عدله و احسانه گشت
ثانیاً اشارهٔ ملهم غیب از بشارت خانهٔ لاریب بفقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی اسعده الله
تعالی بالطف الخفی رسید که جوهری چند که پاکیزه و دل پسند از آن مخزن ارجمند برشتهٔ تالیف
و سلک ترتیب و ترصیف کشیده بمعرض عرض خدام لازم الاحترام حضرت شاهزادهٔ عالمیان زیور
بسیط زمین و زینت صحیفهٔ زمان جوهر درج جهانبانی اختر برج صاحبقرانی ناصب اعلام
کامرانی رافع بنیان گیتی ستانی ٭ بیت ٭ شهی که روی زمین را ز راه دانش و داد ٭ نسیم عاطفتش ساخت
چون بهشت برین ٭ معین دولت و دارای دین ابوالمحسن ٭ که هست تابع احکام او زمان
و زمین ٭ خلدت ظلال دولته وابدت آثار عظمته و سطوته [illegible]

بازار سخنوری را محکی ست قابل و طبع نقادش جوهریان عرصهٔ هنرپروری را میزانیست کامل رباعی
ای طبع گهرسنج تو میزان سخن + پیوسته دل تو تازه از جان سخن + حقا که نثار بارگاه تو سزد + هر جا
گهری بر آید از کان سخن + بنابرین معنی خلاصهٔ نقود مخزن و نقاوهٔ نفایس آنرا در درج این رساله
درج کرده از ابیات عربی و فارسی و فقرات خطابی و جوابی آنچه احسن و اشهر بود ایراد نموده و احوالی را
که ثبت آن در مکاتیب از جملهٔ ضروریاتست بحیز تحریر در آورد شاید که بنظر قبول حضرت سلطنت پناهی
مغز گشته سبب سرفرازی این شکسته شود و این رساله که بصحیفهٔ شاهی مسمی شده بدستور اصل مشتمل ست بر
عنوانی و سه صحیفه و خاتمه و ختم این ورق بدعای دولت آنحضرت انسب نموده اولی و لله الحمد فی الآخرة والاولی
نظم جم دار حشم اسکندر نوشیروان سیرت + که خاک آستانش افسر چرخ برین شاید + معین السلطنت سلطان
ابوالمحسن شهنشاهی + که روز بزم خرج او خراج روم و چین شاید + عنان عزمگاه رزم چون تابد سوی میدان +
دران دم توسن تند سپهرش زیر زین شاید + بدینسان جوهری از مخزن انشای ربانی + برون تابد
که لعل آفتابش در نگین شاید + ببحر فکر خوردم غوطها تا گوهری یابم + که از بهر نثار راه او بر روی زمین شاید
برون آوردم از مخزن بسی درهای رخشنده + ز بهر آنچنان شاهی نثار اینچنین شاید + باخلاص آن
دعا بهر دوام دولتش گوییم + که آمین گردنش از حضرت روح الامین شاید + خداوندا ابد ذاتش نیاز
نازان ملک عالم را + که عالم را بدینسان پادشاهی نازنین شاید عنوان در بیان آنچه کاتب را
ضرورتست متصدی بکتابت رسائل را باید که از وقوف هر علوم عربیه و ادبیه عاری نباشد تا ترکیب
کلامش منتظم و ترتیب سخنش بجزالت متصف و متسم بوده اشعار عربی و فارسی مطالعه نماید و ابیات
لایق جهت ایراد موارد معینه حفظ فرماید و از احوال و اخبار هر فرقه واقف و بمراتب طبقات

هر قوم و فرقه عارف باشد تا بحکم اَنزِلِ النَّاسَ مَنَازِلَهُم از عهدهٔ تعریف هر کس مناسب حال وی بیرون تواند آمد و محل ایجاز و موقع اطناب را بشناسد تا سخن بر مقتضای حال مودی کردد و با غیر بلغا و فصحا شیوهٔ بلاغت و فصاحت نورزد با فضلا و ارباب عبارات و الفاظ غیر فصیح خطابه و مکاتبه نماید تا طریقهٔ کَلِّمُوا النَّاسَ عَلیٰ قَدْرِ عُقُولِهِم رعایت نموده باشد و بباید دانست که مکتوب خطابی باشد یا جوابی مدار خطابیات بر دوازده رکن است اول افتتاح دوم صفات مکتوب الیه سوم القاب وی چهارم ادعیه بنسبت وی پنجم ذکر کاتب ششم عرض تحیات هفتم اظهار اخلاص هشتم شرح شوق نهم ذکر زمان کتابت دهم ذکر مکان کاتب یازدهم اختتام دوازدهم عنوان و ارکان جوابیات در محل خود تفصیل خواهد یافت صحیفهٔ اولی در خطابیات و آن مشتمل بر دوازده سطر است سطر اول در افتتاح و آن دو نوع است اول تیمن بنام فرخنده فرجام حضرت ملک علام عز اسمه فرمودن و آغاز کتاب بیکی از اسماء الهی نمودن و دران رعایت براعت استهلال لازم است یعنی اسمی ایراد کند که مناسب مضمون مکتوب باشد مثلاً در مکتوب مشتمل بر فتح هُوَ الْفَتَّاح نویسد و در عیادت هو الشافی و در طلب عفو هو العفو و علی هذا یا ملاحظه نام مکتوب الیه نماید چون هو المحسن هو العزیز به نسبت ارباب این اسما یا هو الناصر هو المعز بملاحظه اصحاب این القاب یا مراتب صفات مکتوب الیه ملحوظ دارند چون هو الملک هو الآمر هو الحاکم به نسبت ملوک و امرا و حکام یا هو العلیم هو الحفیظ هو الحکیم جهت علما و حفاظ و حکما و امثال این تصرفات تعلق بذهن منشی دارد اما نوع دوم از افتتاحات اعم و اوسع و ساحتی فسیح است و صرفاً نفیه بر مقتضای

مع خود بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون طریقه اختیار نموده اند و باسلوب دیگر میل فرموده و قبل از شروع در اصل نموده میشود
بت مکتوب الیه حالی از آن نیست که در مرتبت کاتب برترست یا فروتر یا مساوی مکاتیب قسم اول را مرافعات خوانند و انجا
طبقات مذکور خواهد شد و رسائل قسم اخیر را مراسلات گویند و انجا با خوانیات هم ذکر خواهد یافت و صحایف قسم دوم مخصوص‌اند بر تابع
بقات بر سه قسم ست اول اعلی و اهل آن طبقه ارباب حکم باشند چون سلاطین و امرا و صدور و حکام و وزرا و سائر ارکان دولت
ین طبقه بهشت قسم انقسام یافته دوم اشرف و اهل آن طبقه اشراف الناس باشند چون سادات و قضات و علما و مشایخ و فضلا
نهال ایشان و این طبقه بر هفت قسم منقسم شده سوم اوسط و اهل آن طبقه اعیان ولایت باشند چون رؤسای قبائل و معارف و شهر تجار و
باقین و مانند آن و این طبقه بر چهار قسم قرار یافت و افتتاح هر یک از طبقات و اخوانیات بر انواع ست اما طبقات را نه نوع
فتتاح بنظر رسیده مشهور و مقبول و سهل و اخوانیات را بخصوصها افتتاح دیگر هست پس این سطر مبتنی بر دو کلمه باشد
ول در افتتاح طبقات دوم در افتتاح اخوانیات **کلمهٔ اولی** از سطر اول در افتتاحات مکاتیب اصحاب طبقات و آن سه
ع ست و برای تبیین هر یک حرفی آورده میشود **حرف اول** از کلمهٔ اول در بیان افتتاح مشهور و شرح آن چنانست که دعا شود
فارسی مناسب منصب مکتوب الیه نوشته شود و اگر مقدم بر آن بیتی عربی یا فارسی که بزیور نسبت آراسته باشد رقم ثبت یابد آرایش سخن را زیبی
دیگر باشد چه چنانکه شعر را بنظم زینتی تمام حاصلست نظم نثر را بزینت نظم بیشک آرایش دگر باشد نثر چون زر بود زر روی جمال
نظم در حسن چون گهر باشد + گوهر و زر جدا جدا خوبند + چون شود جمع خوبتر باشد + و درین اوراق بجهت هر یک از اقسام
طبقات خانهٔ چند بجدول مقرر شده و در پهلو خانه یکی از دعوات افتتاحی مکتوب ست و انچه بر دعا تقدیم باید کرد
از ابیات نیز رقم ثبت یافته و آنجا که ایراد صفات باید نمود حرف ک کنایت از لفظ فلان باشد مذکورست
وصفات در سطر دوم این صحیفه خواهد آمد ومن الله الاعانة وهو المعین وصلی
الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین

ابیات عربیه	قسم اول از طبقهٔ اعلی ملوک و سلاطین — دعوات افتتاحیه	ابیات فارسیه
یا من یلوح الارض من اضائه / ویسیر جیش الفتح تحت لوائه	آفتاب عالمتاب دولت قاهره وماه جهان افروز سلطنت باهره حضرت ف از مشارق اقبال ومطالع جلال شارق و طالع باد وسهیل خلافت وایالت از یمن بهجت وجلالت ساطع ولامع	ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو / تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو
یا من به للدین عز شامخ / وبحکمه للملك فخر باذخ	ظلال فر سلطنت همایون ویمین معدلت روزافزون ف بر مفارق اعاظم عالم واکارم اولاد آدم مخلد وپاینده باد وآفتاب عظمت وجلال از افق دولت بی زوال بعنایت حضرت ذو الجلال بدرخشند	ای خرمی تازه بعهد تو جهان را / صد راحت من از تو زمین را و زمانرا
یا من به سر الخلافة ظاهر / وبامره غصن الایالة ناضر	دوحه روضهٔ کشورکشائی واغصان بوستان فرمان روائی برشحات سحاب معدلت آرائی ف تازه ونامی باد وحضرت مالک الملک بحمایت وعنایت ازلی از طوق حوادث زمان وحدوث طوارق دوران محارس وحامی	ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی / در طینت تو نهان صد حکمت الهی
یا من بدولته الافلاك تفتخر / ویا من بصولته الاملاك تعتبر	درجات عالیات دولت همایون ومعرفت شرف سعادت روزافزون ف بانوار طوالع لوامع خلافت وشاهنشاهی وآثار سواطع مطالع سلطنت ودین پناهی ابد الدهر مزین ومنور باد	ای آفتاب عالم وی سایهٔ الهی / در شأن تست منزل آیات پادشاهی
یا من یفوح بعدلك الایام / ویلوح من عز بابك الاسلام	امداد فتوحات غیبی وامداد فیوضات لاریبی بایام دولت روزافزون ف متصل باد وعوائق آفات وطوارق مخافات از ساحات عتبات درگاه جلال وحافات مخیم اقبالش منقطع ومنفصل	ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو / واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ابیات فارسیه	تتمهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی — دعوات افتتاحیه	ابیات فارسیه
ای بمیدان خلافت سالها صاحبقران / انس و جان را در ممالک از تو باشد انس و جان	اسباب عظمت و جهانداری و آثار ابهت و کامگاری حضرت ف لحظه بلحظه در توالی و تزاید باد و کوکب اقبال جاودانی اختر اجلال و جهانی بفیض فضل ربانی ساعت بساعت در ترقی و تصاعد	ای بقای ذات تو خیر جهانیان / در ظل دولت تو زمان و زمانیان
زهی وجود تو بر خلق سایهٔ ز خدا / حریم عدل تو دارالامان هر دو سرا	سرادق عظمت و جهانبانی و بارگاه خلافت و کامرانی ف باوتاد خلود الی یوم الموعود مربط باد و امور کافهٔ برایا و مهام جمهور اعیان و رعایا بیامن دولت همایون منتظم و منضبط	ای ذروهٔ معارج شاهی مکان تو / وی بوسه جای تاجوران آستان تو
زهی بدولت عدل تو تازه جان جهان / ز فیض حکم تو محکم بنای امن و امان	و ذروهٔ منبر اسلام بمیمنت اسم خجسته فرجام ف مزین و مجلی باد و علم دین متین و رایت شرع مبین بدستیاری دولت قاهره آن قبلهٔ سلاطین در بساط بسیط زمین مرتفع و معلی	ای ور پناه چتر تو خورشید پادشاهی / محکوم امر و نهیت از ماه تا بماهی
ای در بقای ذات تو بسته بقای ملک / بر قامت تو دوخته دولت قبای ملک	مستقر عظمت و جهانداری و تخت گاه خلافت و فرمان گذاری بیامن دعوات همایون و دولت روز افزون ف تا غایت معمورهٔ مصار و نهایت قرون و ادوار بفیض فضل حضرت آفریدگار مزین و مرشح باد	ای تخت را بپایهٔ قدر تو اقتدار / وی ملک را بسایهٔ چتر تو افتخار
ای جهان از بهجت لطف تو معمور [illegible] / پرتو عدل تو [illegible]	سدهٔ خلافت پناه و عتبهٔ سپهر اشتباه ف بتوالی امداد و عطایای الهی و تزاید مددهای نامتناهی مخصوص باد و ارکان دولت بارگاه علی و درگاه معلی بمناقب اسباب ارتفاع و تصاعف آثار عتبهٔ الی	ای شرف گوهر آدم بتو / روشنی دیدهٔ عالم بتو

[illegible]

ابیات فارسیه	بقیهٔ قسم اول از طبقهٔ اعلی — دعوات	ابیات فارسیه
[illegible]	سدهٔ معالی ترتیب و عتبهٔ سپهر مرتبت حضرت بر روز فزون عنایات مجموعهٔ عنایات سبحانی از مواهب فیض ضا وهاب لا مال مع الآبائی آراسته باد و صبیهٔ مجموعهٔ الطاف و عواطف نامتناهی رحمت حجاب و بارگاه علی ملاذنا و درگاه سپهر آسا نا آراسته	[illegible]
[illegible]	ظل عنایات و رافت و سایهٔ مرحمت و عاطفت بر مفارق طوائف انام و اعاظم انام بفیض فضل ملک علام الی قیام الساعة و ساعة القیام ممدود و موید و مبسوط و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	ساحت مقدسه فلک فرسا و سدهٔ معلای سپهر اساس ما بمیامن الطاف انعام سبحانی ابداً محفوف باد و در عین الکمال از زمان جاه و جلال حضرت عزت و اجلال بعون ملک متعال مصروف و مکشوف	[illegible]
[illegible]	سایهٔ رعایت گستری و ظل رافت رعیت پروری که مظلهٔ اهل ایمان ست و منشأ آثار امن و امان الی انقضاء الامکنة و الازمان بر مفارق کافهٔ آدمیان مبسوط و مؤبد و عاید و مخلد باد	[illegible]
[illegible]	مواهب تائیدات ربانی و میامن توفیقات سبحانی و ارقام سعادت انجام [illegible] بنظر [illegible] بعلامات نصرت [illegible]	[illegible]

قسم دوم از طبقهٔ اسعلی اولاد ملوک

ابیات فارسیه	دعوات	ابیات فارسیه
ای راستان ملک تو دریوزه ملک وی درنگین حکم تو فیروزه فلک	کواکب مواکب جهانداری ثواقب مراتب سلطنت و بختیاری از افق معدلت و کامگاری و ذروهٔ سپهر شهریاری ف تابنده باد و سایهٔ رأفت و عاطفتش بر مفارق کافهٔ انام تا قیام ساعت و ساعت قیام مؤبد و پاینده	ای حضیض بارگاهت اوج کیوان را حمآ آفتاب از لمعهٔ نورت کند نور اقتباس
زهی کشیده جلال تو بر فلک دامن ز فر دولت تو عرصهٔ جهان روشن	اصناف الطاف الهی و انواع اعطاف نامتناهی با یام میمون و اوقات همایون ف قرین باد و آثار فتح مبین و نصرت متین ملازم رکاب دولت آئین	ای بهمت برتر از شاهان عالم آمده وی بگوهر برتر از اولاد آدم آمده
شاها زمانه بندهٔ درگاه جاه تست اسلام در حمایت دین در پناه تست	اعلام دولت و جهانبانی و رایات شوکت و گیتی ستانی ف در اطراف و اکناف جهان منصوب باد و آیات عظمت و رایات حشمت و صولتش بر اوراق جرائد روزگار و صحائف لیل و نهار محرر و مکتوب	ای توتیای چشم فلک خاکپای تو بر دیده کرده خسرو سیارگان جای تو
ای کرده گاه رفعت ملک و دین ما منست آستان بارگاهت خسروان را مسکنست	بارگاه سدره آسا و درگاه فلک فرسای ف بزیور دین پروری و حلیهٔ معدلت گستری آراسته باد و نهال اقبالش در ریاض جلال بانوار لطف ربانی و آثار فیض جاودانی مرشح و پیراسته	زهی منور از انوار لطف یزدانی زهی بسلطنت جاودانه ارزانی
زهی وارث تخت کیخسروی ابا ای تو پشت دولت قوی	درگاه اعلی و بارگاه معلی ف بورود و فور خلود دولت مالوف و مانوس باد و کمال عظمت و جلال آن اعلیحضرت لایزال از تعرض زوال و طرق عین الکمال مامون و محروس	ای منزل ماه علمت اوج ثریا روی ظفر از آئینه تیغ تو پیدا

ابیات فارسیه	قسم سوم از طبقهٔ اعلی خواتین و خواقین دعوات	ابیات فارسیه
[illegible]	ظلال نوال افلاک فرساے ف سالهای بی منتهای بر مفارق کافهٔ انام مبسوط و مستدام باد و میامن معدلت ظلم زدے و مواهب مرحمت عالم آرایش وصل بروزگار اعاظم کرام واکارم عظام	[illegible]
[illegible]	سایهٔ چتر عرش ساے ظل مهد سپهر آساے ف پناه طوائف عالم و ملاذ اکابر اولاد آدم باد و ملازمان حرم عصمت پناه و مجاوران حریم کرامت مآبش بفیض الٰهی و فضل بادشاهی مکرم و محترم	[illegible]
[illegible]	مسند عصمت سریر عظمت بمیامن صفات مکرمت سمات ف تا انقراض ادوار زمان و انقطاع آثار دوران مجلی با آیات مرحمت و معلی آیاتش بر سر مضا [illegible] الدهور والاعصار مرفوع	[illegible]
[illegible]	اشعهٔ عتبهٔ اعلی و انوار سدهٔ معلی ف در میان طوائف عالمیان و اعاظم آدمیان تا منقرض زمان ممتد و مخلد باد و ظل رافت و عاطفتش بر مفارق صغار و کبار [illegible] والادوار [illegible]	[illegible]
[illegible]	ریاض سلطنت زاهره و حدائق ابهت باهره ف بنسمات گلزار سعادت جاودانی و نفحات شاخسار آمال و امانی ناضر و نامی باد و فضائل حضرت ذی الجلال ذات بی مثالش در حصن عصمت شاملها زمها و قاحارس و حامی	[illegible]

ابیات فارسیه	قسم چهارم از طبقهٔ اعلی امرا و ارکان دولت	ابیات فارسیه
	دعوات	

سدهٔ سنیهٔ مملکت پناهی ف بامداد توفیقات الهی و اعداد تائیدات پادشاهی ابد گزین باد و مشاهیر مناقب مفاخر احمد افواهی و امر بنام نامی مقرر و معین

جناب اعلی و سدهٔ والائی ف مقصد اعاظم مشارق و مغارب باد و عتبهٔ دولت پناهش کعبهٔ حاجات و قبلهٔ مرادات اماجد و اقارب

قواعد ایالت و جهانبانی و مبانی جلالت و کامرانی بمیامن معدلت ف مشید و مضبوط باد و ظلال نوال عاطفت بیکران و مرحمت بی پایانش بر مفارق اماجد و اعالی ممدود و مبسوط باد

توجه نور سعادت آسمانی و ورود قوافل تائیدات جاودانی بسدهٔ رفیع و عتبهٔ منیع ف مادام الملوان متعاقب و متوالی باد و افاضهٔ عنایات و افیاض علی الاطلاق بر روزگار ایالت آثار معدلت شعارش علی التعاقب و التوالی

اعلی جناب امارت مآب ف قبلهٔ اقبال مقبلان عالم و کعبهٔ آمال [illegible] بامداد [illegible] باد و سدهٔ عالیهٔ مملکت پناه [illegible] زدن [illegible] شرائف [illegible] اقبال [illegible] مکرم

ابیات فارسیه	قسم پنجم از طبقهٔ اعلی صدور و مقربان ملوک — دعوات	ابیات فارسیه
[illegible]	امداد ارتقا و ارتفاع بی شائبهٔ انصرام و انقطاع و امداد اعزاز و اجلال بی غدغهٔ زوال و انتقال بر روزگار معالی آثار ف متوالی متواتر باد و دست تعرض حوادث و تسلط صوارف از اذیال جاه و جلالش من جمیع الوجوه قاصر	[illegible]
[illegible]	لوامع آیات مجد و کرامت و طلایع رایات صدارت و شهامت ف در بسیط بساط کامگاری و نشر مناشیر بزرگواری از مطالع تجلیات مشارق ایالت نامداری ابداً طالع و لامع باد	[illegible]
[illegible]	آیات معالی و مناقب ف که صحیفهٔ صدارت بدان محلی شده بر کافهٔ انام ظاهر و واضح باد و آمارات مکارم و مناصبش که طرق ایالت و جلالت از آن مجلی گشته [illegible] خواص و عوام الی [illegible] لایح باد	[illegible]
[illegible]	خیام رفعت اعلام دولت و خرگاه سپهر اشتباه سعادت ف با اوتاد دوام و اطنابهٔ احترام مشدود باد و مسالک نوایب و مناهج حوادث از ورود جناب ایالت انتسابش مستحکم و مسدود باد	[illegible]
[illegible]	تا سپهر رتبت ف همواره محط رجال امانی و آمال [illegible] مطرح اشعهٔ الطاف حضرت ملک متعال و آثار ترقی در مناصب عالیه [illegible] ظاهر و انوار تصاعد مراتب [illegible] بر همه اعیان لایح و زاهر	[illegible]

قسم ششم از طبقهٔ اعلیٰ اعاظم و وزرا و اعیان ملک

ابیات فارسیه

دعوات

مصالح دین و دولت و مناهج ملک و ملت ای عالم آرای دیده عقده کشای ف مفوض بعنوان و مرات علیه مرادات کلیه اش از مواهب جسان واهب العطیات میامن انعام فائض البرکات بتشریف حصول موصول

ظلال حسن عاطفت و یمن همت ف بر نمارق کافه برایا و عامه رعایا بموهبت حضرت وهاب العطایا مخلد و مستدام باد و ایام سعادت فرجام آیات میامن آیاتش از شوائب حوادث در کنف حفظ ملک علام

حقائق نظار ثاقبه و ثواقب افکار صائبه ف موجب انتظام کلیات امور انام و معظمات مهام اهل انام باد و درگاه آصف پناهی بعد دستگاهی ملاذ اعاظم عالی مقام و پناه اکابر ذوی الاحترام

... حضرت دولت ... و ... انتساب ف پیوسته محل نزول ... و ... جلایل ... آیات معالی ... والی ... جهت انتظام امور و ... در کنف حفظ ذی الجلال

ایام خجسته فرجام ف ... ست با لطاف تائیدات الهی مقرون باد و اوقات مبارک آیاتش با کتساب معالی ناشی مفاخر او اخر و اوائل ... بعطاف توفیقات نامتناهی ... مشحون

ابیات فارسیه

ابیات فارسیہ		قسم ششم از طبقۂ اعلیٰ دیوانیان و مباشران امور — دعوات	ابیات فارسیہ	
[illegible]	[illegible]	تدبیرات کلیات امور و قوانین تمہیدات اصلاح احوال جمہور برائے جہان آرائے آن تدبیر بیمنت تاثیر ف مفوض و موکول باد و جناب عالی مآبش قبلۂ انجاح و کعبۂ تحصیل مرام مامول ⁂	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نضارت ریاض صلاح الممالک و طراوت حدائق امان المناہج والمسالک برشحات خامۂ مشکین شمامہ ف حاصل باد و ارقام اقلام دربار گہر نثارش ناظم امور جمہور را کافل	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اعنۂ مناظم مصالح اہل عالم و ازمۂ مناہج امور جمہور بنی آدم بقبضۂ اہتمام ف مرتبط و مضبوط باد و سایۂ رعایت و ظل ظلیل حمایتش بر مفارق اہل زمان بتعاقب الدہور متبسط و مبسوط	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	انجاح مرام اماجد امم و اصلاح مہام نسل اولاد آدم باہتمام رائے مملکت آرائے و التفات ضمیر رشید انور ف منوط و موکول باد و ریاض قلوب برایا و حدائق صدور رعایا برشحات کلک التفات [illegible] مشمول	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فواتح مراحم عطایا و عوائد مکرمت بسط ف [illegible] عدل و احسان و اصل و عائد باد و برکات قلم مبارک [illegible] مظلومان بہ صورت کارسازی و صفت دلنوازی متضاعف و متزاید	[illegible]	[illegible]

قسم هشتم اهل قلم و سائر ملازمان ملوک

دعوات افتتاحیه

ابیات فارسیه			ابیات فارسیه	
ز نوک خامهٔ تو کارهای عالم راست	توئی که رونق ملک از عنایت تو بجاست	زمام مصالح ارباب ایالت و نظام مناهج اصحاب عزت و جلالت بیمین [illegible] منوط باد و حصول مطالب و وصول مآرب از فیضان [illegible] و اهب باتفاقات شامل مربوط	از تو کار جهان نظام گرفت	[illegible] در امن گرفت
نمونهٔ ز بیان تو ملک را دستور	زهی بیان تو در نظم کار جمهور	کفالت تمام مهام [illegible] مصالح اکابر و اصاغر ایام بحسن التفات و یمین اهتمام [illegible] باد و فیض عنایت الٰهی بحمایت پادشاهی نسبت باد [illegible] آتش موفی [illegible]	ای ز بیان قلامت چهره گشای [illegible]	نامه ات بر سر دیوان شرف [illegible]
حاصل ز نیر کلک تو شد کام همه	ای در وسط نظم در احکام همه	صحائف منشیات و لطائف تحریرات [illegible] حلیات [illegible] معالی و [illegible] باد و بدائع اقلام بلاغت ارقام و روائع کلام فصاحت اعلامش دیباچهٔ [illegible] افکار اعالی و افاضل	ای در ابداع سخن چون منشی [illegible]	گوشه از فقره حاجت بشت طاق [illegible]
رقم کلک تو پیرایهٔ اوراق سپهر	ای سواد قلمت نور وه صفحه مهر	اوراق دفترخانهٔ عزت و اقبال و صحائف روزنامهٔ امانی و آمال بقلم مشکین رقم و بنامهٔ عنبرین شمامه [illegible] مرقوم باد و صحائف ایام و لیالی [illegible] مسطور و مرسوم [illegible]	توئی که از سر کلک تو ملک [illegible]	صحیفهٔ فلک از دفتر تو یک ورق است
ارباب فضل را جناب تو التجا	ای سدهٔ معالی تو مصدر علا	طوامیر قواعد کفایت و دفاتر قوانین درایت با نامل اهتمام [illegible] مزبور و تحریر باد و صفائی مشارع مسرات و مشارب خیرات و مبرات در ایصال حقوق ارباب استحقاق به اهتمام تمام مقدر و مقرر	ای سر از قدر به فلک سوده	اهل دین در پناهت آسوده

تتمه ملازمان درگاه عالم پناه سلاطین

	ابیات فارسیه	دعوات	ابیات فارسیه
تواجی	ای بهمت بر مقاصد کامگار / وی برتبت در ممالک نامدار	طلائع جنود عزت وکامگاری لوامع وفود سعادت ونامداری قادمه مواکب اختیار وملازمه مراکب اقتدار فلان باد ومشارب ظفر بخش ابتهامش از شوائب خطر مصفا وفیض نصرت الٰهی وعنایت پادشاهی بنسبت مرتبت او موفور	[illegible]
ایلچی	ای حطام ترا گشته خلائق مامور / رایت حلم توا ز دولت رایت منصور	موارد مقاصد ومشارب مآرب فلان از شوائب خلل ونقائص زلل صافی باد واقسام اقبال وشادمانی وانواع اصطناع وکامرانی در منازل ومراحل ومآب وایابش وافر دانی	[illegible]
یساول	ای همه را صورت تمکین بتو / زینت درگاه سلاطین بتو	نهال اقبال وتعظیم ودوحه اغصان اجلال وتکریم فلان با [illegible] اسطار فضل آفریدگار نامی باد وکرامت واوقات [illegible] تنگنای درگاه وبیگاه مستوجب کامرانی و [illegible]	[illegible]
متفرقه	ای تو از دولت سرای احترام / بر قد قدرت لباس احتشام	جناب حشمت مآب جلالت ایاب فلان باقسام اکرام الٰهی وانواع اصطناع پادشاهی مشمول ومحفوف باد وضروب نوائب زمان وصنوف حوادث دوران از سده احترام وعتبه احتشامش ممنوع ومکفوف	[illegible]
ایضاً	زهی اکابر عالم رهین الکرامت / زهی اعاظم ایام غرق لغامت	طوالع آفتاب حشمت فلان از مطالع افاضات نعم الٰهی ومشارق اشاعات عطیات پادشاهی طالع باد ولوامع انوار دولت از اوج اقبال سرمد درخشنده وافضال مؤبد لامع وساطع	[illegible]

ابیات عربیه		قسم اول از طبقهٔ شرف بنقبای عظام و سادات ذوی الاحترام — دعوات	ابیات فارسیه	
بآل محمد عُرِفَ الصَّوابُ	وفي أبياتهم نَزَلَ الكِتابُ	مسند عالی نقابت و سریر شریف سیادت و نجابت بذات اشرف مزین و محلی باد و مرایای ضمائر اکابر ایام و اعاظم انام بتقبل الطاف و اعطاف آن نقاوهٔ دودمان عبد مناف منوّر و مجلی	ای آستان حضرت تو مطلع صفا	وی سدرهٔ جلال تو برتر ز منتها
حُبُّ آلِ النَّبِيِّ راحةُ روحي	فَتَحَ اللهُ مِنهُ بابَ فُتوحي	ریاض زاهرهٔ سیادت و حدائق باهرهٔ ولایت بر شحات نضرت هدایت سمات ناضر و نامی باد و احداق اعاظم آفاق بانوار علو حسب ظاهر و سمو نسب طاهرش از روی ارادت کامل و عقیدت خالص متوجه و ناظر	زهی جناب رفیع تو قبلهٔ اقبال	حریم عز و جلال تو کعبهٔ آمال
لِلّٰهِ دَرُّكُمُ يا آلَ ياسِينا	يا أَنْجُمَ الحَقِّ أَعلامَ الهُدىٰ فِينا	شجرات ثمرات نقابت و اغصان بوستان سیادت و نجابت بر شحات سحاب عواطف و افاضات مطار عوارف بصفات علیهٔ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ و سمات بهیهٔ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ ابداً موصوف و موسوم باد	ای ز شوق آستانت آسمان بر زمین	ملک و دین را درگه تو حبل المتین
أنا لا أَستَطيعُ مَدحَ كِرامٍ	كانَ جِبريلُ خادِماً لِأَبيهِم	سدهٔ سیادت پناه و آستانهٔ سدره اشتباه بر فرق علی مرور الازمنه و کرور الاوان مستقر انوار سعادت ازلی و مطرح انظار کرامات لم یزلی باد و اعالی صدور نشست بیامن ذات عالی صفات مشرح و شامهٔ اهالی بنفایح فوایح ریاض عظمت و اقتدار آن اکابر مشرف و معطر	ای بکمال نسب ملک علا را شرف	وی بجمال حسب دُرّ وفا را صدف
وإذا الرِّجالُ تَوَسَّلوا بِوَسيلَةٍ	فَوَسيلَتي حُبّي لِآلِ مُحَمَّدِ	صدر رفیع القدر نقابت بمکارم ذات همایون صفات همواره مقصد ارباب فضل و افضال و پیوسته مورد اصحاب قبول و اقبال باد و آستان کرامت نشان نجابت بموازات شرف احساب و علو انساب مورد اکابر ذوی الاجلال و محط رحال رجال	زهی ضمیر تو خورشید آسمان سیادت	نسیم لطف تو معمار بوستان سعادت

قسم دوم از طبقهٔ اشرف ائمهٔ اسلام

دعوات ابتدائیه

ابیات عربیة | ابیات فارسیه

مسند رفیع و سدهٔ منیع ف باعاظم علماء احبار و اماجد فضلاء ... بار محفوف باد و ثمرات اوقات بابرکاتش و ساعات میمنت سماتش بافادت حقائق فروع و اصول و افاضت دقائق مشروع و معقول مصروف

مسند شریعت پروری و مسند فضیلت گستری بوجود اشرف ف مشیع و مزین باد و دقائق معضلات علوم و دقائق مشکلات ارباب فهوم متلقین بافادت تعلیم و افاضت آنحضرت موضح و مبین

مشارب واردات وارد مدارج فضائل و مشارع واقدان مناهل فوائد ... بامن وجود باجود ف از مکدرات موانع و معبرات عوائق ... و صفت تا قیمین کامل و تعلیم شاملش دیباره مستفیدان حقائق و مستفیدان دقائق

منصب ... عالی ... معالی ف ... مستفیضان ... کشف معضلات علوم و حل مشکلات ... مقبل ... رویت مهنیش منور و مجلا

مدارس افاضل پروری ... فضائل گستری معزوفات ملکی ملکات ف مشید ... عالم جهت استکشاف دقائق و استفتاح ابواب حقائق بعده عالم پناهش مقرر و معین

[illegible]

قسم سوم از طبقۂ شرف قضاۃ محکمۂ شریعت

ابیات عربیہ

ابیات فارسیہ

دعوات ابتدائیہ

محکمۂ احکام شریعت غرا و منصۂ حکم معالم ملت بیضا از برکات ذات ملک صفات ف مقر جلالت و کرامت و مستقر فضیلت و شہامت باد.

عالیجناب شریعت پناہ اسلام ملاذ ف ابدا مورد متابعان احکام ملت اسلام و مصدر فرمان سپہداران اوامر شرع سید انام باد

ظل عالی اعلیٰ جناب شریعت انتساب ف بر مفارق اہل ایمان مبسوط باد و حصول میامن نصفت بکفایت احکام عدالت انجامش منوط و مربوط

مسند شریعت زاہرہ و سریر ملت باہرہ بوجود با جود حضرت ف مزین و آثار احکام حق و انوار اعلام صدق بیمن امانت و حسن رعایتش موضح و مبین باد

مسند اعالی پناہ معالی دستگاہ ف محل ورود اعاظم و افاضل و منزل وفود اکابر و اماثل باد

قسم چہارم از طبقۂ اشرف مشائخ دین و ملت

ابیات عربیہ		دعوات	ابیات فارسیہ
وهذا زمان انت لاشك واحده	وكان زمان واحد يقتدى به	حضرت قدسی منقبت فردوسی منزلت ف ہموارہ مظہر آثار کمالات ملکوتی و مطرح انوار افاضات لاہوتی باد	ای [illegible] [illegible]
كما على الشهور ليلة القدر	يا من علا الناس من اعرابي بفضله	ذات قدسی صفات و عنصر ملکی ملکات ف چون جواہر مقدس عقول مجردہ از عروض حوادث و حدوث عوارض در ضمان امان مبدع زمین و زمان باد	يا خير من يدعى لكل عظيمة واكرم من يطوى اليه المراحل
مقتدای گروه [illegible]	اری جناب عالیت از فیض [illegible]	انوار اسرار فیض اقدس از باطن منور مقدس ف برقلوب مستعدان قبول افاضات و مستمندان نتائج ریاضات فیض قدسی فائض باد	[illegible] عربیہ
جواہر [illegible] گوہر [illegible]	[illegible] ریح ایمن	فوائد انفاس مبارکہ و عوائد آیات متبرکہ ف سبب استرواح قلوب طالبان مناہج طریقت و موجب انشراح صدور سالکان مسالک حق و حقیقت باد	يا من له فضل على زمرة الهدى ولا جر في نحو الرشاد لمديه
يا من [illegible]	يا من [illegible]	خاطر عاطر زاہر و ضمیر منیر باہر ف ضیا گستر مرات مشاہدات طوالع علیہ تجلی ملاحظات لوامع عوالم الہیہ باد	ای فیض [illegible]

ابیات عربیه	قسم پنجم از طبقهٔ اشرف ارباب علوم شرعیه — دعوات	ابیات فارسیه
[illegible]	مسند افاضات حقائق تفسیر بحسن تقریر آراسته باد و نوای فیوضات کلام الٰہی در بارهٔ مستفیدان مجلس عالی افاضل پناہی زکاسته	[illegible]
[illegible]	شواهد آیات فضل و افضال و دلائل غایات کمال و اکمال بر صفحات هو لایح باد و لوامع آثار ذهنا ملش در حل مشکلات قرانی وکشف معضلات فرقانی ، اضح	[illegible]
[illegible]	عتبهٔ عالیه و سدهٔ زاکیه که حریم حرمت ارباب احادیث و اخبار و حرم بیت الامان نا قلان اسانید و آثار است مأمن قوافل افاضل امم و مطاف طوف اماثل بنی آدم باد	[illegible]
[illegible]	قوائم دین متین و قواعد سنن سید المرسلین بعز افاضت و مین افادت تا انقضاے ادوار و انتهای اعصار راسخ و باهی باد	[illegible]
[illegible]	ذوار علم و تقوی و انوار درس و فتوی زینت مجالس علما ی عالم و زیور حدائق فضائل و فواضل احباد اولاد آدم باد	[illegible]

تتمهٔ قسم پنجم از طبقهٔ اشرف

ابیات عربیۃ

[illegible]

دعوات

درجات منابر اسلام بیمن خطاب و حسن تلاوت ف با
ذروهٔ ذات البروج مساوی باد و ذات اشرفش جمیع مآثر و
و مناقب را حائز و حاوی

ذروهٔ منبر معالی بوجود عالی ف مزین باد و حقائق بهم
و امید و دقائق و عده و خیه بیمن ادا و حسن بیانش برکا [illegible]
[illegible]

مجلس اشاعت نصائح منیفه و محفل [illegible] مواعظ شریفه ف
که موجب سرور قلوب طالبان طریقت دین و سبب [illegible]
[illegible] حق الیقین ست معمور [illegible]

محفل افادت به برکت افادت ف
موجب [illegible] فوائد فواضل و مخزن
اسرار معالی و فضائل باد

ذات خجسته صفات ف تحصول مطالب علیه و صول
مقاصد سنیه موصوف باد و ایام خجسته انجامش
[illegible]

ابیات فارسیه

[illegible]

قسم ششم از طبقهٔ اولی شرف اهل مناصب شرعیه سوی ما سبق

	ابیات عربیه	ادعوات	ابیات فارسیه
محتسب	إمام الشرع يا من في الدواهي / عدت للخلق سنته مآلا	اجرای اوامر الهی و ارساء قواعد نفی منکرات و مناهی بالتفات خاطر عاطر ف مفوض و موکول باد و نهایات مطالبش در تاسیس مبانی دین و تاکید معاقد شرع متین بحصول موصول	زهی قواعد شرع از حمایت تو ممهد / زهی معارج ملت ز حشمت تو مشید
صدر حفاظ	جنابك يا ذا الفضل الكريم منزل / به لكرام الأصفياء نزول	فیوض اوقات و ائم البرکات ف در تمهید قواعد جمعیت حاملان قرآن و تشئید مبانی رفاهیت تالیان فرقان بظواهر و بواطن اهل ایمان واصل و متواصل باد	ای دست فلک کوته از دامن جلالت / اوج سپهر نازل از زینت کمالت
قاری	لقد حزت أقسام المعالي بأسرها / وفزت بأنواع الدقائق والفضل	میامن روایات قراءت کلام و مواهب تجویدات تلاوت کلام رب الانام که از جناب عالی ف فائض است با جواب کافهٔ انام در همه شهور و اعوام مقرون باد	ای یافته قرآن ز ادای تو جمال / دین را ز جهان تو بیفزوده کمال
حافظ	أيا من له في كل صدر ومحفل / ثناء يحاكي المسك بل هو أعبق	فواید تلاوت و عوائد قراءت ف واسطهٔ نزهت ارباب قلوب باد و برکات تکرار و تذکارش رابطهٔ انکشاف انواع همومو کروب	زهی بوقت تلاوت دمت مسیح آسا / کرامتیست وجود تو خلق را ز خدا
ایمه مساجد	أيا من فضله فينا إمام / ويا من للهدى منه احترام	مبانی امامت و منازل کرامت باهتمام ف ممهد و معمور باد و اقامت قواعد طاعت و ادامت انعقاد جماعتش از آسیب عین الکمال دور	ای محراب امامت پیشوای خاص و عام / داده خاص و عام را در سلک جمعیت نظام

ابیات عربیه		قسم هفتم از طبقهٔ اشرف ارباب علوم حکمیه دعوات	ابیات فارسیه
لمؤلفه	[illegible]	ریاض حقائق علوم و حدائق فهوم بر شحات افاضات ف نامی باد و ذات معلی صفاتش که حاوی قصبات کمالست در همه احوال نامی و گرامی	[illegible]
ایضاً	[illegible]	ظلال افاضت و نوال افادت ف بر مفارق مقتبسان انوار فضائل و ملتمسان آثار اسرار افاضل مبسوط و مستدام باد	[illegible]
ایضاً	[illegible]	برکات انفاس مبارک و میامن اقدام متبرک ف که اسباب صحت و سلامت و علامات عافیت و کرامت را اسباب ستهٔ ضروریه است مخلد و موبد باد	[illegible]
ایضاً	[illegible]	میامن انفاس شریفه ف که بحقیقت بر قانون شفا محتوی است و ذخیرهٔ خزانهٔ صنعت کامله را حاوی برای نجات نفوس درماندگان بیمارستان حیرت تا قیام قیامت باد	[illegible]
لمصنفه	[illegible]	آثار سعود فلکیه و انوار اتصالات اجرام علویه ف قرین اوقات و ایام خجسته انجام باد	[illegible]

ابیات فارسیه	تتمهٔ این قسم از اہل فضل وحکمت دعوات	ابیات عربیه
[illegible]	نقاس افکار وعرائس ابکار ف زیب نگار خانہ اشعار باد وعنایت ربانی بوقت سخن رانی قرین اوقات ان خلاصہ ادوار	[illegible]
[illegible]	طبع گوہر افشان ذومن لطافت نشان ف مخزن اسرار الٰہی باد وضمیر منیر وخاطر الہام پذیرش مطلع انوار نامتناہے	ایضا [illegible]
[illegible]	صحائف صدور مستعدان وجرائد قلوب مستفیدان باثار قلم گوہر نگار خامہ دُر نثار ف مزین ومحلی ومرقوم ومحلی باد	[illegible]
[illegible]	لوح ضمیر ارواح ف مرقوم باتمام اعلام دقائق باد وصحیفہ خاطرش محل نقوش وصور حقائق	[illegible]
[illegible]	بواطن اصحاب حضور وضمائر ارباب صدور ف نغمات روح آمیز والحان طرب انگیز ف مروح ومسرور باد	[illegible]

قسم ہشتم از طبقۂ اشرف جمعی کہ ممتاز اند از عوام بفضیلتی

	ابیات عربیہ	دعوات	ابیات فارسیہ
حاجی	زرت الحطیم ورکن البیت مغتنما فصرت مقبول اهل الحل والحرم	حرم احترام و حریم احتشام ف ہر برکت طواف بیت الحرام مقام تعظیم و تکریم طائفان روضۂ رضا و تسلیم باد	زہی حریم وصال تو قبلۂ عرفا طواف کعبۂ کوی تو حج اہل صفا
غازی	تحکی سیوفك فی العجاج اذا بدت زهر النجوم تلوح فی الظلمات	رایات جہاد و اجتہاد ف در مضمار اقتدار برافراشتہ باد و آیات فتح مبین بکلک نصرت بر صفحات غزوہ انش نگاشتہ	توئی کہ تیغ ترا خون خصم آبخورست خدنگ تیر تو پیک مژدۂ ظفرست
زہاد و صلحا	وهل البناء الزهد دونك عامر وهل اللواء الصدق غیرك ناصب	میامن قیام و قعود و مواہب رکوع و سجود ف شامل حال مریدان معتقد باد و مناہل زہادت و عبادتش متعطشان زلال کمال و اکمال را عذب گوارا	ای ز کمال تو ربع قبلۂ اہل یقین زہد تو در راہ صدق رہبر ارباب دین
زاویہ داران	عدوت لمن یرجوك خیر مثیب وصرت لمن یدعوك خیر مجیب	موارد عطایای الٰہی و فوائد ہدایای نامتناہی از برکات انفاس مستحقان نوال مکرمت و متعطشان زلال مرحمت واصل باد	زہی وجود تو ارباب وجد را مقصود خصائل ملکی در وجود تو موجود
سائر فقرا	یا قدوة الفقراء فی طرق الهدی انت الرفیق لنا الی سبل التقی	برکات ایام عبادت انجام ف قرین احوال طبقات انام و فیض یگانہ مجموع خواص و عوام باد	ای بدرویشی علم افراختہ وز دمی کار دو عالم ساختہ

قسم اول از طبقهٔ اوسط اصول و اعیان — قسم دوم معارف و مشاهیر

ابیات فارسیه		دعوات	ابیات		دعوات
ای بدولت داده گیتی را کمال	دور را فرخنده مهر و ماه از تو فال	همت عالی و نهمت والی ف کافل مصالح اعالی و ادانی باد و مآل احوال مشتمل بر اقبالش بمبادی شادمانی و کامرانی	ای مقصر امانی ز عطای تو مشید	وی عهد معالی بعطای تو موکد	[illegible]
زهی ذات تو زیور روزگار	وجود تو سرو قیصر روزگار	مآثر خجسته صفات ف در اقطار بسیط غبرا سایر و سایر باد و جناب معلی مناسبش محط رحال کامگاری و نامداری	ای بهمت و سامی چرخ اثیر	چرخ در جنب همت تو حقیر	[illegible]
ای بهمت بر آفتاب دست	آسمان با علو قدر تو پست	مجامع مطالب اقتدار و جوامع مآرب اختیار ف حسب المرام بفیض حضرت مبدع الانام متقدر و میسر باد	ای تو آراسته ملک وجود	دست تو ابر کرم و کان جود	[illegible]
زهی ز لمعهٔ قدر تو ماه یک پرتو	بمهر تو دل ارباب دهر گشته گرو	سایه الطاف و اعطاف جناب مکرمت مآب ف بر مفارق اعیان ایام و معارف انام موبد و مستدام باد	ای ز دولت یافته قدرت کمال	خلق را فرخنده مهر و ماه از تو فال	[illegible]
زهی مبادی فضل تو منبع اکرام	زهی مبانی فیض تو معدن انعام	لمعات آثار معالی از افق کرامت ف بطلوع مجد و تمامت منور صفحات احوال اماثل روزگار باد	ای چو عقل ابد و خلقت کاروان	وی چو روح از ابتدا اعالی نشان	[illegible]

قسم سوم اوساط الناس		قسم چهارم سائر عوام الناس	
دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
امداد عنایات ربانی و حمایات حضرت سبحانی بر نفس نفیس ف تا انقطاع زمان مدام و مستدام باد	تویی که طلعت تو نور دیده خرد ست / خدای هرچه ترا داده آن بجا خود ست	صیت صفات پسندیده ف در اطراف جهان با نسیم صبا و شمال همعنان باد	ای ز اقران خویشتن ممتاز / وی در مکرمت بر وست باز
تواتر اسباب شادمانی و تعاقب آثار کامرانی بحال ف علی الدوام باد و دریای ثروتش مدی الایام والاعوام مستدام باد	تویی که ذات شریفت جهان فیا است / زبان نظم در ادراک وصف تو لال است	نصاب مکرمت ف بمآثر رضیه وافیے باد و مشرب مسرتش از شوائب مکاره و تنغص پاکیزه و صافے	ای جناب تو مرجع یاران / در گهت مقصد هواداران
موارد سرور و مشارب بهجت و حبور بر ذات ف مورود باد و پیمان بهجت و اقبالش الی یوم الموعود ممدود	ای بصد خورد جان ... راستے / دیگران قالب‌اند و تو جانے	دولت معاش و سعادت معاد ف موفر و مهیا باد و مشرب صلاح و فلاحش همواره صاف و مهنّا	ای جهان ترا صفاے انجم / در خلق تو تازه جان مردم
مبانی کامرانی ف بفیض فضل الهی مشید باد و مراسم مکارم بوجود با وجودش مؤسس و ممهد	ای تو در عالم شرف سردار / عالمی را بتست استظهار	انوار الهی پرورش کارش مقارن باد و امداد فیض نامتناهے در همه تمشیتش ناصر و معاون	ای سپهر جلال و عالم جود / مثل تو در زمانه ناموجود
ابواب حصول مقاصد و مأمول بر جناب ف گشاده باد و اسباب کامرانی و شادمانی حسب المرام آماده	ای کفت برتر از سپهر اثیر / خواجه روشن دل صافی ضمیر	ذات ستوده صفات ف همواره توفیق نشر مبرات از بارگاه حضرت واهب العطایا موفق باد	ای بکار کمال کرده قیام / در عطایای خدای جود تو عام

تتمه قسم چهارم از طبقهٔ اوسط که عوام الناس اند

ابیات		دعوات	دعوات	دعوات
ای ثمر دولت قرین و بختیار	دوستان از دولتت امیدوار	عواقب عزائم و خواتم امور خجسته و میمون باد و سوانح مصالح بمناهج آمال و امانی مقرون	چهرهٔ احوال خجسته مآل بجمال تمامیت حقوق احباب حالی باد	مشرب مسرت از شوائب مکاره مصفا باد
ای که چرخ فلک بعهد تو	خلق از در رواست عمر و دعوه	جمال اخلاق ستوده و احوال پسندیده زیور محافل مروت و زینت مجالس کرم و فتوت باد	ذات بابرکات بتوفیق مبرات موفق باد	اوقات عزیز بحصول مقاصد و مطالب قرین باد
ای کرم از روی تو بازار بها	برکرمت دست دلی از تو بها	جوامع اوقات و مجامع ساعات بارتکاب امور مرضیه مصروف باد و دامن آمالش از دست تصرف عوائق مکفوف	ذکر خیر بر السنهٔ اعزهٔ زمان مدی الآن جاری باد	تمامی مرام علی الدوام بفیض فضل ملک علام میسر باد
ای ندیده چشم زنگار سے	اعتبار از تو در دوران سے	ساحت مراد نوادر عریض باد و سحاب رحمت فائض البرکت بر اراضی امیدش مطیر و مفیض	ریاض نیکنامی برشحات سحاب احسان نیکنامی باد یعنی خوب بالیده ۱۲	اوراق اوقات شریف بارتقام اختتام مرقوم باد
ای دل دوستان از تو گلشن	شکر ایزد آن لطف تو روشن	میمنت ادعیه بیداران سحرگاه بروزگار پیوسته مقرون باد و اوقات عمر عزیزش از حد شمار افزون	صحیفهٔ زندگانی برقوم کامرانی و نقوش شادمانی مزین باد	جناب پیوسته بالطاف ابدی و عنایات سرمدی موفق و مؤید باد

این بیتی چند ست که ابتدا اشاید جهت هر طبقه بسبیل اجمال نوشته شده و تفصیلش تعلق بمکاتب دارد

طبقهٔ	اعلی	طبقهٔ	اشرف
ای ممالک خاتم حکم ترا زیب نگین	زهی عنایت تو شامل صغیر و کبیر	ای آستان حضرت تو کعبهٔ جلال	زهی زمانه ز فضل و هنر زمانهٔ تو
حفظ اطراف جهان از عدل تو حصن حصین	زهی حمایت تو حامی غنی و فقیر	وی درگه معالی تو قبلهٔ کمال	ملاذ ملک کمالست آستانهٔ تو
ای باستحقاق گیتی را پناه	ای عنایت قاطع تیغ بیک جا داده	ای ز آتش ضمیر تو روشن چراغ بینش	ای بالهام الهی قدسیان آسمان
آسمان عزت را خورشید جاه	دین و دنیا را از همه عالم تو تنها داده	ای ز آتش ضمیرت روشن ارواح را جان	از بر اختر زبانت قدسیان تسبیح خوان
ای نظام ملک را از تو شیرازه	ای خطا [illegible] معطی معمور	وی جلوه‌گاه ناصیت قدسیان آگاه	زهی ضمیر تو اسرار کن فکان آگاه
شکست خصم بتیغ جهاندار تو منصور آمده	رایت ملک از دولت رایت منصور	زهی ضمیر تو از اسرار قدس نصرت خواه	مقربان ملک را حضرت تو پناه
زهی تفضل و شرف گشته در جهان	تویی که چون مهر بنام تو نامدار بود	وای عدل تو از ادب قدس ارباب حاجات	ای آسمان عنان دی از موکب جلالت
نصیب پاک ترا زیبان ملک و دولت	اساس ملک بعدل تو پایدار بود	ای درت کعبهٔ ارباب حاجات	پیر خرد سبق خوان از دفتر کمالت
وی لوای رایت جاهت بنشینه منصورت	ای ز اخلاق تو تازه گشته آثار سعادت	بتو قبلهٔ اهل صلوة	ای حرفی از صفات با الست کمال علم
ای بعدل تو ارکان ملک معمور	پیشگاه ملک را از احتشامت صدر و مسند	ای زبان قلمت نقش طراز احکام	ذات تو مجموعهٔ زینت جمال علم
		وی نظام حشمت سلسلهٔ بند نظام	

تتمۃ الابیات الابتدائیۃ

زہے جمال تو خورشید آسمان کرم — منورست بانعام تو جہان کرم

طبقہ اوسط

ابیات عربیہ

جَنَابُكَ بَابُ رَوْضَاتِ الْجِنَانِ — وَمِنْكَ تَنَالُ غَايَاتُ الْأَمَانِي

ایضاً طبقہ اوسط

ذِكْرُكَ رُوحِي وَأَنْتَ رَيْحَانٌ — يَا جَنَّتِي فِي الْهَوَى وَبُسْتَانٌ

رُوِّحَ رُوحِي بِذِكْرَاكُمْ — فَحَيَّاكُمُ اللّٰهُ حَيَاتُكُمْ

اخوانیات ابیات فارسیہ

نمیرم نفسے تا می کنم یادت — کہ بخت نیک بہر حال ہمنشین یادت

حریم کعبہ دل آستان کوی تو باشد — نسیم روضہ جان از بہشت روی تو باشد

مرا تو غایت مقصودی از جہان ایدوست — ہزار جان عزیزت فدای جان ایدوست

ای روشنی چشم من از دیدن رویت — وی چشم مرا سرمہ زخاک سر کویت

ای دل عشاق را بروے تو شادے — غایت مقصود و منتہای مرادی

مرید توام زانکہ جان را مرادے — اِلَيْكَ اسْتِنَادِي عَلَيْكَ اعْتِمَادِي

تو محبوب جانی و جان جہانے — فدائیو صد عمر و صد زندگانے

انسے مصر تو از روز ازل ہمنفس ما — کوتاہ نہ دامان تو دست ہوس ما

ای صبح سعادت ز جبین تو ہویدا — این حسن چہ حسنست تقدس و تعالی

ندانمت بحقیقت کہ در جہان بکہ مانی — جہان دہر چہ در وہست صورتست و تو جانی

حرف دوم از کلمهٔ اول در افتتاح مقبول و بنای آن بر آنست که غایت تعریف و نهایت توصیف مکتوب الیه را
وسیلهٔ اختصار اوصاف و القاب وی سازند و این صورت بر انواع متصور است و از آنجمله چهار نوع بنظر فقیر رسیده **اول**
آنکه کاتب مر مکتوب الیه را تعریفی کند متضمن آنکه عقول و افهام را از عهدهٔ توصیف ذات و صفات او بیرون آمدن
متعذر است و این معنی را ذریعهٔ اختصار ساخته متعرض نعوت و صفات نگردد و زود در ادای مقصود خود شروع نماید
دوم آنکه اشتهار مدائح و مناقب او را وسیلهٔ ترک ایراد آنها سازد و بدین صورت ادا کند که جناب عالی مکتوب الیه
از شهرت بمرتبه ایست که احتیاج بتعریف ندارد بلکه بذات خود مستغنیست از آنکه او را تعریف کنند چه همه کس عارف اند
بمرتبت و منصب عزت او و این غایت تعظیم و تکریم است سوم آنکه کثرت صفات کمالیهٔ او را سبب اختصار ساخته این معنی را
باز نماید که آنجا که حساب بیرون از حیز شمار افزون است تعرض آن چگونه توان شد چهارم آنکه تصدی اوصاف مکتوب الیه را
لائق حال خود نداند و بعجز و قصور اعتراف نموده تعرض باوصاف و القاب نکند چون این اقسام تمامها مبنی بر عدم ایراد اوصاف است
پس بجهت ارتباط کلمات بیکدیگر لفظی مناسب مرتبهٔ مکتوب الیه چون حضرت خلافت پناهی یا عالیجناب نقابت انتسابی یا
جناب شریعت شعاری یا معلی جناب ارشاد مآبی یا حضرت مخدومی و امیدگاهی و امثال این ایراد باید نمود و اینجا بحرف
ف که کنایت از لفظ فلانست اکتفا میرود و باقی مفوض بفطانت و کیاست کاتبست و دیگر سوابق کلمات را که مفتتح مکتوب
خواهد بود از لواحق که کلمات بدان تمام گردد چاره نیست و مقدم بر سوابق اگر بیتی عربی یا فارسی موافق صور افتتاحیه
آورده شود مزید حسن کلام و در آخر هر یک از لواحق هم ایراد بیتی مناسب زیبا می نماید و بر ضمائر صافیه روشنست
که این نوع از افتتاح مناسب اعاظم طبقهٔ اعلی و اشرف تواند بود پس درین اوراق اثبات صورتی چند از آن مطابق
مراتب عظمای زمان اتفاق افتاد و در اول هر صورت از نوعین اولین بیتی عربی یا فارسی آورده شد
و در دو نوع آخر فقرات را با ابیات تقدیم نموده و اگر کاتب خواهد بیتی دیگر در اول هر ایراد او میتواند نمود و بعد
از ترقیم صور اربعه در دو صفحهٔ دیگر علیحده ابیات فردی و ثنائی و مصاریع عربی و فارسی مناسب این مباحث
مسطور شده تا بوقت حاجت مهیا باشد و کاتب بایراد هر یک در محلش مجاز و مرخص است والله الموافق المعین

نوع اول از افتتاح معقول

عربیه	سوابق	لواحق	فارسیه
لقد صرت عن تعداد ذکرک عاجزا لذلک لا احصی علیک ثناء	درجات جاه وجلال و عرفات عظمت اقبال ازان بالاتر و والاتر است که قدم علم تحاریر فصحاء عرب وعجم باعلی درجه آن بلکه بادنی پایه ازان ترقی و تصاعد تواند نمود	پس از روی نیاز سلوک طریق ایجاز اختیار نموده میگوید مصراع خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست	وصف ترا چنانکه توئی چون کنم بیان گر هر چه در خیال من آید زیاده کم
ماذا اقول ففیک وصفی قاصر این الحضیض من السماک الاعزل	رفعت جناب اعلی و عظمت عتبه علیا ف در مرتبه ایست که نه سیاح دور اندیش وهم بپیرامن سرادقات آن تواند گشت و نه سیاح عقل روشن رای بساحل دریای بیان آن تواند گذشت	لاجرم قدم تجاسر بر بساط انبساط نانهاده التزام طریق صمت مینماید مصراع وفی مثل هذا مثلنا لا یتکلم	چگونمیت که ترا ارتفاع پایه قدر ز هر چه در قلم آید هزار چند بست
اذا نحن اثنینا علیک بصالح فانت کما نثنی وفوق الذی نثنی	درجه وصف والا و رتبه رفعت معلا ف ازان زیاده است که بسفارت عبارت و دلالت تشبیه و استعارت ان راه تک و پوی و ازان باب جستجوی تواند فرمود	پس بفکر قصیر و لسان کثیر التقصیر چگونه دران باب شروع تواند نمود مصراع من از کجا و ادای صفات او ز کجا	چگونه مدح تو گویم که دست تعظیمت نفوس ناطقه را عقد بر زبان افگند
وقفا لکلام وراء مدحک حائرا انی یفی بالمدح ذاک الحائر	اندیشه فلک پیما از ارتقاء بمعارج اوصاف علیه ف قاصر است و خرد خرده شناس در تصاعد بر مدارج نعوت سنیه او عاجز و فاتر	پس دست تامل این فقیر بدامن چنان مطلوبی کجا تواند رسید و دیده تفکر این حقیر چهره این صورت کجا تواند دید مصرعه لسانی عاجز فالصمت اولی	ترا چنانکه توئی کس چگونه وصف کند که از مدارک وهم و خیال بیرونی
الوصف عن احصاء مدحک عاجز والعقل عن ادراک قدرک قاصر	عنقای قاف خرد هوشمندان را در هوای ادای دعا و ثنای ف بال تامل شکسته است و شهباز بلند پرواز فکر سربلندان را در ساحت تفاصیل صفاتش جناح نجاح از هم گسسته	پس تحریر بیان و تقریر زبان بسر توضیح و تبیین آن رسیدن از جمله الا و مقوله مستحیلات میتواند بود مصرعه نهایة البیان السکوت	چون قاصر است کلک بلاغت ز منقبت آن به که چون دوات نهم مهر بر دهن

تتمهٔ نوع اول از افتتاح مقبول

ابیات عربیه	سوابق	لواحق	فارسیه
[illegible]	چون دست ادراک خرد کرانمایه را بازیال نکات صفات جلال ف راه نیست وضمیر فکر قوی پایهٔ از دقائق مراتب وحقائق مناقبش آگاه نے	پس بمفتاح عبارت این ضعیف چگونه فتح ابواب ادای آن میسر تواند شد ع گرد این اندیشه گشتن نیست حد هر کسے	[illegible]
[illegible]	چون قلم زبان شرح عروج براوج بروج بیان ف قاصرست وزبان قلم از وصف صعود بر ذروهٔ سپهر نعوت او عاجز ومقصر	کمینه در حسبت وجوی عقل وبعضی این شروع نمیتواند وبگفت وگوی وهم در تعریف این امر طریق خود نمیداند ع لا ادری تقی اتیناغرت مرافیها	[illegible]
[illegible]	چون ابصار ارباب افکار چهرهٔ [illegible] صفات عالی سمات ف [illegible] اقدام اهتمام کرام بحاشیهٔ بساط [illegible] تراکیب القاب عالیهٔ انساب [illegible]	یقین که دست [illegible] بدامن آن مطلب اعلی ومقصد اقصی رسانیده [illegible] خواهد بود مصراع در آن باب اگر [illegible]	[illegible]
[illegible]	زبان ناطقهٔ شیرین ادا [illegible] شمهٔ از صفات سامیه ف [illegible] نیست پای [illegible] نکته از نعوت اکیدش [illegible]	[illegible] تقدیر زبان [illegible] ست [illegible] را در ساخت او [illegible] آن مجال گنجایش مصراع وکیف تشرع فیما لا انفاذ له	[illegible]
[illegible]	چون مقصدی [illegible] اثبات حقائق تقریرات [illegible] کمالات ذات عدیم المثال ف بسمت عجز وقصور متصف ست ومنسبت ذهن وفتور معترف	پس فهم قاصر این کمینه کنه آن چگونه [illegible] عاجز این سر رشته گردد سراپردهٔ آن چه سان گذرد ع چون منی شرح آن چگونه کند	[illegible]

نوع ثانی از افتتاح مقبول

ابیات		سوابق	لواحق
مرآت آفتاب چو خجل صیقلست	در وصف چون ذره فرو مانده عقل کسی	چون وفور مناقب وظهور مراتب ف از غایت اشتهار زبر آیات آفاق واقطار احاطه نموده واسماع ادانی واقاصی وبدیهه جمال وطنطنه کمال از السنه افاضل واهالی شنوده	اقدام برابراد آن که ضربه اتمام ست لائق نمی داند
انا الله ذو مدح و کم کنا و کم صوف	و هل له و جاه البدر عن و عثه	ذات اشرف اعلی وصفات اکمل اسنی ف چون جمال دولت روز افزونش تجلیه افتقار ندارد ونهال سعادت از حد حساب بیرون همت بنظر به پیرامن توصیف خود نمیگذارد	پس در بیان آن قدم تجاسر از اندازه ادب بیرون نمی نهد
انا الله ذو صیت و فی الکون اوج	و لیس یقول الشمس ضوء و رفعة	صدای صیت دولت وکامگاری وندای آوازه حشمت وبختیاری ف در آفاق واقطار جهان با سمع جمیع ابنای زمان رسیده وپرتو مهر آن از اولی الابصار لمعه از لمعات صفات او بعین الیقین دیده	پس تقدیم اثبات آن از اسارات ادب مینماید
خفتا ست کو نور سپیده را بار آید	جمال صورت تو از رخ عقل مستغنی	چون اشعه لمعات ادراک اوصاف کمالات ف مانند لوامع انوار مهر جهانتاب وسواطع آثار صبح جهان افروز بر همه ساکنان اقطار آفاق لائح وواضح ست	پس سر آئینه از طریقه تخفیف عدول نمودن شرط ادب نمی داند
با آفتاب چو مه حاجت ست تجلا را	مستغنی ست صفات تو اوصاف مخفی را	شرف ذات معلی وصفات مرکامی ف که دامن آخر الزمان را بطراز اعزاز مطرز ساخته از امتداح زبان هر مداح مانصاف دهن هر وصاف مستغنیست	پس در ایراد واثبات آن طریق اختصار اختیار می نماید

نوع ثالث از افتتاح مقبول

فقرات	ابیات	
ارتفاع درجات اقتدار و غایت اعتلای عرفا اختیار ف نه در آن قدر ابست که حرکات اقلام و خطرات اوهام بر شرح و بسط آن کی ازان اقدام توانند نمود	[illegible]	[illegible]
میامن اوصاف سامیه و مواهب اعطاف وافیه ف زیاده از انست که بسفارش عبارت بیان نهایت شطری بل بهدایت سطری مجمل تفاصیل آن توان رسید	[illegible]	[illegible]
قصد ای تمنای تعرض بیان غزو علای ف که سفیر اندیشه بحاشیه بساط تقریر آن سکر دبیر فکرت از عهده تحریر شمه از ان بیرون نیاید بجه قوت توانمود و یکدام قابلیت از عهده آن بیرون توان آمد	[illegible]	[illegible]
مآثر علیه مکارم بهیه ف دران مرتبه ست که بصورت قلم تیزبان بتکلف دم سکساد و تیز عنان پیرامن تحریر آن توان گشت و بچرابی بساط تقریران توان گذشت	[illegible]	[illegible]
محاسن صفات و میامن ذات فایض البرکات ف بمثابه ایست که بوسیله عبارت و بسیله استعار اپیرامن حسن اداء آن اطوار شخودن و میتیسر است احصا عشری از معاشر غایت متعسر	[illegible]	[illegible]

نوع رابع از افتتاح مقبول

فقرات	ابیات	
تقریر مناقب عالیه و توصیف مراتب زاکیه ف نه لائق حال و نه فراخور مقال این کمینه بی بضاعت و بیچاره قلیل الاستطاعت ست	[illegible]	[illegible]
افتتاح ابواب شرح مکارم و وصف معالی ف بمفتاح بیان این خسته دل شکسته باب حقیر امکان نیست	[illegible]	[illegible]
صورت ثناخوانی و مدحت و دعاگوئی نسبت بجلال زمان ف که به بنان بیان برلوح عیان تصویر و تحریر نمودن نه حد این فقیر حقیر ست	[illegible]	[illegible]
شروع در شرح مناقب و خوض در وصف مناصب ف که از سرحد بیان تجاوز نموده نه مقدور این فقیر است و نه در عهده این حقیر معترف بتقصیر	[illegible]	[illegible]
چون فضلای روشن ضمیر و عقلای صائب تدبیر در بیان او صاف ف عجز را وسیله تقصیر میسازند بنده را [illegible] تعرض بدان خوض نمودن لائق [illegible]	[illegible]	[illegible]

الابيات المناسبة بالافتتاحات المعبورة محلها

ثنايات	فارسيه	ابيات	عربيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماذا اقول وقولي فيك ذو قصر وقد كفيت الى التفصيل والجمل ان قلت لا زال عاليا فانت كذا او قلت زادك ربي فهو قد فعلا [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
باوصاف صدر الدهر ما لي قدرة وليس يودي بعض اوصافه الشعر وليس لقطر الغيث قدر لدى آخر يموج من العليا في لجة البحر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بسی بگشت عبارت بگرد خاطر من که تا چنانچه توئی مدح گویدت سزا بعاقبت سپرانداختم زغایت عجز که من کجایم واین نوع کار باز کجا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ماذا اقول وفيك القول منغلق والطبع منجمد والفكر منتشر وراء معناك قام اللفظ منقطعا لا اللفظ واف ولا معناك مختصر	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمہ الابیات المناسبۃ بالافتتاحات المقبولۃ

ثنایات	فردیات	ابیات	مصارع	ایضاً
گر بخاطر در نگنجد مدح تو شگفت زانکہ سر عقلاش در تو اندیافت از قدرت کم است انجہ نعت تو حاصل زبان دبیرستان شود کاد ستانش علم الانسان بالم یعلم است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پایۂ قدر توازان بیش است گر توانم ادائے آن کردن بلکہ نتوان بصد هزار زبان عشر اوصاف او بیان کردن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کمال قدر ترا غایتی معین نیست کہ بر ثنای تو کس را قرار گیرد رای بپایۂ کہ رسد تا اساس مدح نهند فراز پایۂ دیگر نهاده باشد پای	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ثنای حضرت تو بیکرانہ دریائیست کہ غوک زنکند وهم آدمی بشنا رہ مدیح دراز است و پای فکرم لنگ اساس وصف بلند و کمند من کوتاه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
پیر خرد کہ در همہ پای زروی علم بر صد ہزار نگاه ملاغات ممکن است در خواندن ثنای تو از نطق عاجز است در گفتن مدیح تو از عجز الکن است	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
وهم را دست بدامان صفاتت نرسد ور چہ خرگہ ز افلاک نهد زیر قدم هم خود کیست کہ با دانش خود پیر خرد در بیان صفت ذات تو گشتہ ابکم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
همی گویم کہ لا احصی چرا زیرا کہ میگویم کہ مستغنیست از تعریف خورشید جهان آرا چنان در کنہ ادراکم تا جز گشت فهم من کہ از بسیاری دهشت نیارم دم زدن اصلا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم از کلمهٔ اول در افتتاح سهل طریقهٔ این افتتاح نیست که مناسب هر کس از ارباب مناصب دعائی ایراد نمایند آنگاه لقب مکتوب الیه بیارند و بعد از ذکر لقب ملاحظه باید نمود اگر مرتبهٔ مکتوب الیه در غایت رفعت مطلقاً نام نوشتن روا نیست و اگر خواهد بحذف ما اشتهار و عضا و امثال آن نویسند و در باقی نام توان نوشت و آن دعا منثور و منظوم میتوا[ند] بود اما منثور بعربی باید نوشت چنانچه منثور افتتاح پارسی باشد فقط کما مر و دعای منظوم عربی و پارسی هر دو باید اما دعائیکه بطریق نثر ادا کنند باید که بزیور فصاحت و زینت بلاغت آراسته باشد و الفاظ کریهه و غریبه در آن نباشد اگر در آن صنعت اشتقاق رعایت کنند جای ارمغنی عجائب است چنانچه نظم الله مناظمه و کمل مراتب کماله کما له او اجل الله معالیه جلاله و امثال این تصرفات را مجال نیست و محال هست و اگر در آن عما اشارتی رود بمضمون آن حال که مکتوب آن منطوی خواهد بود هر آینه مستحسن افتد مثلاً در مکتوبیکه مضمون آن شکر است التفات و مرحمت مکتوب الیه خواهد بود چنین نویسد که ادام الله ظلال عاطفته علی مفارق المسلمین و الاسلام و اسبغ عطائه و میامن عطائه عن زمرة المخلصین و اگر مشتمل بر شکایت از عدم التفات و تاخیر مکاتبات است بدین منوال ادا نماید لازالت الویة عنایاته منشورة و رواق الفقرات لا مقطوعة و لا ممنوعة علی هذا و آنکه دعا را با اسم مکتوب الیه مرتبط سازند نوعی پسندیده است چنانچه لازال علی است کاسمه الشریف حمیداً مادام قدره کاسمه عالیاً و لقب نیز مثل این تصرف عنوان کرد مثلاً و الا مرانهی حضرة زین العابدین شاهد اسم و لقب هر دو مذکور شود چنانچه جلد الله تعالی ظلال ارشاده محیا اسم الاسلام محمد اعلی السنة الانام و میشاید که دعا بطریق مناجات واقع شود چنانچه اللهم خلد علی الانام ظلال خلافته و ابد الایام ظلال عاطفته و رافته و چون ادعیه منثوره بطریق تفاؤل بصیغه ماضی مودی میگردد جمهور متقدمان بدان شیوه عمل کرده اند چون ابد الله دولته و جمعی از متاخران اسم الهی را تقدیم نموده از صیغه دعا را بطریق مستقبل ایراد نمایند چون الله یوید دولته و در همه ادعیه این نوع متنوع بوده بنا در این اوراق و اواخر هر طائفه از اهل طبقات بطریقه جمهور چند دعا آورده ایم تا کاتب هر چه خواهد بدان اکتفا کند اما اگر بدعای منظوم افتتاح کند عربی یا فارسی مقتضی این مقام آنست که کاتب بهمان اکتفا نماید و بعرض تحیات و شرح احوال اشتغال نماید و گرچه جمع میان منظوم و منثور می شاید اما خالی از تکلف و تعسف نیست و مقرر است که منظومات عربیه را بالتقدیر اولیین اختصاصی هست و فارسیه همه را شامل است پس با جهه طبقهٔ اعلی و اشرف دعای منظوم عربی و ابیاتی مناسب بهر فقره از ادعیه و جهه طبقهٔ اوسط از منظومات جز فارسی نیاورده ایم که از دعا ابتدا مجال تصرف هست هر بیت که به نسبت نی با مکتوب الیه اتم و اکمل باشد افتتاح مکتوب بدان نسبت و ام الله لهم فی الآخرة و الاولی

الادعية المنثورة في الافتتاح الاسهل لاهل الطبقة الاولى

السلاطين

خلد الله ظلال سلطنته على مفارق العالمين وابد كمال نوال عاطفته الى يوم الدين

لازالت رايات دولته مرفوعة الى قمة السماك ورايات شوكته مكتوبة على صفحات الواح الافلاك

مابرحت بنيان سلطنته مشيدة بالنصر الدائم المخلد واركان دولته موكدة بالفتح القاسم المؤيد

نشر الله لواء عدله في اقطار الارض ومد جناح طوله في الطول من البسيط والعرض

اشرق الله مشارق سماء سلطنته بخافقته واقمر اقمار [illegible] افلاك مرحمته وكرمه

لازالت عظمته بنواصي الثوافق آخذة واوامره في جميع اقطار المشارق والمغارب نافذة

زين الله سرير الخلافة الزاهرة بميامن فراسته ونور عيون السلطنة الباهرة بلوامع انوار صفاته

اولاد الملوك

لازالت سماء دولته بكواكب العظمة والجلال مزينة وآيات ابهته على صفحات الكائنات بالدولة والكمال مبينة

لازالت رايات دولته منصوبة واعداء حضرته مقهورة ومخذولة

رفع الله رفيع الدرجات الوية ملكه وسلطانه واعلى العلى تعالى شانه شان عدله واحسانه

ابد الله باللطف الابدي ملكه واجرى بالفيض السرمدي في بحار العظمة والابهة فلكه

لازالت نخوة سلطنته منبتة الانوار وغصون عظمته مورقة الاغصان مونقة الازهار

ادام الله لادامة مراسم الدين اعلام سلطانه واقام لاقامته لوازم العدل قواعد برهانه خلد الله ايام سلطنته الزاهرة مجلي ظلام الظلم بضياء معدلته [illegible]

المعظمات

قرن الله ايام دولتها العظمى بالخلود وابد معاقد عصمتها الكبرى الى يوم الموعود

خلد الله مآثر عظمتها الشاملة وابد ميامن عصمتها الكاملة

لازالت نمارق جلالها مصفوفة وسدة اقبالها بالعظمة والبهاء محفوفة

ارسى الله قواعد دولتها واضاء صفحات الايام بلوامع عصمتها

لازالت شموس علائها [illegible] محروسة [illegible] عزها وبهائها [illegible] والعظمة مانوسة

لازال ظل عظمتها ظليلا وطرف الحوادث عن جمال عصمتها كليلا

اعلى الله تعالى بالعلو الكامل معالي قدرها وخصص عزها بالعصمة والعظمة [illegible] خدرها

الامراء والحكام

ابد الله الامن والامان بوجوده وافاض على اهل الزمان سجال عدله واحسانه وجوده

رفع الله ايام دولة الغراء بميامن قدره واعلى الوية السلطنة البيضاء بمآثر امره

لازال قوام المملكة منوطا بآثار معدلته ونظام اسباب السلطنة مربوطا بانوار عاطفته

لازالت اطراف الممالك معمورة بمعمار حراسته وانحاء الاقاليم محروسة [illegible] سياسته

[illegible] الله بالنعيم العتيق [illegible] المبين [illegible] ولجرى [illegible] البسيطة الغبراء بالمعدلة والمكرمة [illegible]

لازال مستقرا على مسند العز والجلالة ومستبدا في امر الامارة والايالة

لازالت بنيان امارته العالية موكدة واركان ايالته السامية بالعدالة مشيدة

بقیۃ الادعیۃ المنثورۃ للطبقۃ الاولیٰ

الصدور والارکان	الوزراء الکبار	ارباب الدواوین	سائر الملازمین
یدیم الله دولته العالیة بالعز القائم ویقیم حشمته الوافیة بالشرف الدائم	لازال مسند الوزارة متجلیا بجماله وجوده وسریر الإیالة متزینا بکمال کرمه وجوده	أعلی الله شأنه وأسبغ فی الدول [illegible]	لازال الفتح القریب مقدمة جنوده والنصر المبین مقارنا لصدوره ووروده
أدام الله أیام دولته الغراء ورفع أرکان سدته الشامخة السماء	أبد الله تعالی فی دوام الوزارة وقوام الإیالة علو شانه وسمو إحسانه	عظم الله معالی شأنه ورفع معارج مکانه	جعل الله أیامه مصروفة بمصالح الخلائق ومقرونة لمراضی الحضرة الخالق
لازالت کواکب صدارته علی ذری الکمال لامعة ونجوم جلالته فی أفق الجود والإقبال طالعة	لازالت ریاض العدل بأقطار ممالک معدلته معمورة ورباع الفضل بإدرار سحائب مرحمته ممطورة	أدام الله توفیقه وأطلع من [illegible]	لازالت محافل الفضائل متأرجة بنفحات مکاتباته ومجالس الأعالی والأفاضل منزهة ببرکات مراسلاته
زین الله سریر الصدارة بیمن علائه ونور صدر الإیالة بنور عزه وبهائه	أعلی الله العلی بالمعالی شأنه العالی وزین بدوام بقائه سریر التمکین والتعالی	أعز الله نصره [illegible]	أجری بالصواب أقلامه وقرن بالخیر والصلاح کلامه
لازالت الممالک بأضواء کماله منیرة وما دامت المحامد بأنوار عزه وجلاله مشهورة	لازالت شموس جلاله علی فلک الوزارة مستنیرة وغصون دولته وإقباله فی ریاض الحشمة مورقة نضیرة	لازال غصن عزه عالیا [illegible]	وفقه الله بتدبیر الأمور وشرح بمقاطع أقلامه وشائح أحکامه ریاض مصالح الجمهور
لازالت سدة جلاله بالإقبال [illegible] وسحب إجلاله بالفضل والإفضال هامیة	لازال مؤیدا بالسعادات أزمانه ومؤیدا بعنایات الله أنصاره وأعوانه	حفظ الله عن الزوال [illegible] دولته وأدام بالإقبال [illegible] وشوکته	أمنه الله بمأمن الأمانة وحمیة معاقد الدیانة من آفات الزمان ومخافات الحدثان
أدام الله مجده وحشمته فی دسته لائحة الأنوار وأعلی جاهه وشوکته فی رفعته واضحة الآثار	لازال فی صدر الوزارة وللإیالة عالیا وظلمات الظلم بآثار أنوار العدالة جالیا	ضاعف الله جلاله وأدام علی الأنام ظلاله	لازال عند الکرام مشرفا مکرما وما دام لدی عظماء الأنام مبجلا معظما

صحیفه شاهی

الادعية المنثورة في الافتتاح لاهل الطبقة الثانية

سادات الكرام	ايمة الاسلام	قضاة الانام	مشائخ العظام
اسبغ الله تعالى ظلال جلال نقابته وخلد ميامن سيادته كما ابد مآثر نجابته	خلد الله ظلال جلاله على مفارق كافة العباد وافاض سابغ فضله وكماله على كافة سكنة البلاد	اعلى الله اعلام اعلام الشريعة الغراء بميامن احكامه ورفع الوية اعلام قواعد الملة البيضاء بمآثر اهتمامه	لا زالت سدته الزكية مورد اصناف الكرامات في عتبته العالية مصدر انواع العوارف والكمالات
لا زالت حضرته الرفيعة مشرقة الانوار وسدته المنيفة مجبية الآثار	متع الله طلبة الحق بطول بقائه ومن على كافة البرايا بدوام عزه وعلائه	عظم الله في علاء اعلام الشريعة الشريفة شانه ورفع في نفاذ احكام الملة المنيفة مكانه	اطلع الله من مشارق ومغارب الذات بدره وشرح بآثار العنايات تجليات الصفات صدره
اعلى الله تعالى شان النقابة بوجوده العالي وظلال رأفته على مفارق السادات والاعالي	لا زالت اعلام العلوم في حريم عزته عالية واثمان مجاهدات ارباب الفهوم بمآثر تربيته في تقويته غالية	ادام الله ايامه المباركة واوقاته المتبركة لتقرير الحقوق في مقرها وتنفيذ الشرائع الى مستقرها	لا زالت عتبة ولايته مهبطا للانوار القدسية ومطرحا لاشعة نيضان الاسرار الانسية
اجل الله بمعالم السيادة السعادة قدره وشرح بمكارم النقابة والنجابة صدره	لا زال بسط العلوم بنتائج انفاسه منتظما ورسم الفضائل بميامن النقابة مرتسما	اقوى الله قوائم الملة الزهراء باحكام احكامه وارسى دعائم الشريعة الغراء بوفور اهتمامه	لا زال كان الفاديه في سبيل الهداية دليلا ومقالته لعطاش بوادي المعرفة الاحدية سلسبيلا
مهد الله اركان العلى ببركة سيادته الكبرى وشيد بنيان الهدى بيمنة بقائه العظمى	اضاء الله صدور طلبة الحق و الحقيقة بثواقب فضله وافضاله ومن على عامة العالمين بعوائد موائد جماله وجلاله	اسبغ الله على المحكمة العالية ظلال الالطاف وجعل احكامه الوافية مقرونة بالحق والانصاف	ابقى الله تعالى بركات آثار كرمته وهدايته واحيى رياض قلوب المريدين برشحات سحائب الآئه وولايته
خلد الله في مناقب النقابة زمانه المنيف وعظم بمكارم الولاية والهداية شانه الشريف	افاض الله على كافة علماء الانام نتائج انفاسه واضاء مصابيح قلوب علماء الانام بلوامع اقتباسه	مهد الله قوانين الشرع المتين بمساعي معمار ارشاده وشيد مباني الدين المتين بافانين قوانين اجتهاده	من الله على اهل المواجيد باسباغ ظله وزين بهاته المعتزم اكناف حرم المعرفة بحلله
زين الله مسند السيادة بشرف وجوده ورقى روضة النقابة من صيت كرمه وجوده	رفع الله في ساحة الهداية لواء علائه وجلى ظلمات الغواية باضاءة رائه ورواثه	مد الله ظله السابغ الوارف وصرف عن محكمة جلاله وجوه المكاره والمخاوف	جعل الله بقاءه سببا لارشاد ارباب المعارف وموجبا لهداية اصحاب التعريف والعوارف

تتمة الادعية المنثورة

	لاهل الدرس والتقوى		بقية اهل العلوم الشرعية		اهل المناصب الشرعية
[illegible]	نشر الله في تحقيق التفاسير بالخير ذكره وابقى بين الانام لتبيين تاويلات الكلام وقصص وعبره	[illegible]	لا زالت منابر الاسلام بوجوده متهللة الاركان والله عامر ومعاشر فضله وجوده مستجمع المباني والقواعد	[illegible]	ادام الله مياه من اهتمامه في احتسابه بين المتوسلين بحبل الدين المترسمين
[illegible]	احيى الله معالم التنزيل بطول بقائه وآثار رسالة التفسير بوجوه وعلائه	[illegible]	اوصل الله بركات انفاسه الطيبات الى اوقات جميع الجماعات في الجمعات	[illegible]	نور الله عيون المتشرعين باحكامه زين ... الذين يستنيرون بقواعد حلال وحرام
[illegible]	متع الله طلبة الشرع من تلاميذه باسانيده العالية ومن ... بتصحيحه ...	[illegible]	ادام الله بشائر الاخبار ... اعوان ... والانصار	[illegible]	زين الله ... مجامع القضاة بتحقيق العالي وشرف ... الواقفين بحقائق لا فاضل الامة
[illegible]	اتم الله قواعد ... بما من احاديث اخبار مهد مباني الكرام بمفاخر سنته وآثاره	[illegible]	افاض الله بركات مواهبه لبلاغته ونصائحه النجيحة من منابر الاسلام على كافة الانام	[illegible]	لا زالت بيانات احكامه مختصرة بحسن ... وعيون اعيان الانام منورة بنور لقائه
[illegible]	افاض الله علينا انوار تفقهه وفتواه وجعلنا مدى الايام بموائد علمه وعوائد تقواه	[illegible]	زين الله مجلس الافادة ببركة افادته واقر عيون الطلبة بانوار افاضته	[illegible]	رفع الله معالم الامامة بيمن ذاته ونظم مناظم الكرامة بحسن صفاته
[illegible]	اجرى الله احكامه بالحق المبين وجعل ... اقدامه بالصدق واليقين	[illegible]	وفقه الله لتحصيل العلم بلا توان وزينه بالفهم الصائب لاصابة دقائق المعاني	[illegible]	جعل الله صوته وسيلة لتنبيه الغافلين وسببه ذريعة لتوجيه العارفين
[illegible]	لا زال يصحبه المعاني ذو افق البيان بدر اطلاعا على اوج مناصب الحقائق وافادة ...	[illegible]	لا زالت اسماع المتعلمين مشحونة بلطائف تعليمه واذهان الناظرين مشرقة بدقائق تفهيمه	[illegible]	شرفه الله بالتعريفات الحسنة ووصفه بالتوصيفات المستحسنة

المتعلقة بالطبقة الثانية

للحكماء وتابعيهم		بقية الحكماء والفضلاء		المتزينين من العوام	
[illegible]	نور الله قلوب المستفيدين باشراق انوار رقمه بتكميل نفوس المستعدين بنتائج ابكار افكاره	[illegible]	لا زال في اوج السعادة بدرا لامعا ومن افق الفضل والحكمة نجما ساطعا	[illegible]	زين الله لطواف حريم العرفان كما شرفه بطوف حرم الامن والامان
ایضاً	لا زالت آيات حكمته منظورة لاولي التحقيق وآيات بدائع رايته مرقومة في صحائف التفتيش والتدقيق	[illegible]	اقر الله عيون الاعيان والاهالي بسواد كتابته وزين صفحات قلوب ذوي الفضائل والمعالي بارقام اقلام نجابته	[illegible]	شرح الله بنور الغزوة صدره ورفع بجهاد الكفار والنصرة على اعداء دين سيد المختار قدره
ایضاً	لا زال حاويا القانون ذخيرة الشفاء كاملا في صناعته لدفع الداء بحسن الدواء	ایضاً	جعل الله خطه الشريف نور السواد الاعين وسرورا للصدر المهموم والقلب الحزين	[illegible]	اجزل الله اجره بالعبادة ورزقه في دار الجزاء بالجزاء الحسنى والزيادة
ایضاً	ادام الله انفاسه المتبركة لشفاء الامراض وبقي وجوده المبارك لحصول الاغراض	[illegible]	ادام الله نفائس اشعاره البديعة وزاد بين البلغاء نتائج افكاره البجيعة	[illegible]	ابقى الله بركته وادام في الانقطاع من الخلق والتوجه الى الحق همته
[illegible]	ادار الله دوائر الكمالات حول مراكز تعليمه وجعل كرات الفضائل متحركة على محاور تفهيمه	ایضاً	نظم الله عقود جواهر الكلام بنظام نظمه المستعذب ونثره المستحسن بين ظرفاء الانام	[illegible]	ايده الله بجوامع الكمالات وزينه بعضائره الكمالات
ایضاً	لا زال قطبا يدور عليه افلاك المراتب العلية ومركزا يحيط به دوائر المناقب السنية	[illegible]	مد الله في البسيطة صيت حكمته وشدد بالوصول الى حسن القبول اصول نعمه	[illegible]	ابد الله على الفقراء سيامين اشفاقه وايده باكمال مكارم اخلاقه
[illegible]	لا زالت كواكب افلاك السعادات منظورة بنظرات حكامة وتقاويم الكمالات مزينة بنقوش ارقامه	[illegible]	زين الله صحائف الواح الاوراق وصقل مرآة القلوب بنقوش فضله البديع وصوت سره المرعو	[illegible]	ايدت بركات اوقاته وابدت شرائف احواله وكراماته

الادعية لاهل الطبقة الثالثة

الاصول	المعارف	الاوساط	العوام	المتفرقات
انجح الله امورہ فی دینه ودنیاہ وانتظم مصالحه بالدولة فی اولاہ والسعادة فی اخراہ	لا زالت اعلامه عالية وانوار عزته لامعة وبهجاته ساطعة	ایدہ الله بتوفیق السعادات وامدہ باسباب المرامات والارادات	دام [illegible] وازداد [illegible]	بلغه الله تعالی معالی افضاله ووفقه فی تحصیل اسباب کماله
زادہ الله بسطة وجلالا ورزقه فی الشرف ابهة وکمالا	یدیم الله تعالی معالم علوہ ویقیم فی المعالی مراسم سموہ	نور الله تعالی بصیرته واحسن بالشیم المرضیة سیرته	اتم الله تعالی [illegible]	خصه الله تعالی بالبرکة الکاملة وافاض علیه من نعمته الشاملة
ابد الله معاقد مبانیه [illegible] الاجلال [illegible]	اتم الله تعالی علیه مواهبه واکمل بالسعادات مراتبه	خصه الله بمزید التوفیق واذاقه من لذیذ التحقیق	ادام الله علیه [illegible]	زاد الله تعالی فی معارج العز ارتقاءہ ورزقه بالخیر والحسنی لقاءہ
زیدت معاقد اقتدارہ وقرنت بالنجاح جمیع اوطارہ	صعد الله مصاعد اقتدارہ وعرج بالحشمة معارج اختیارہ	دامت دولته بمزید النعم وطالت مدته فی نشر آثار الکرم	کفاہ الله عواقب [illegible] بسوابغ [illegible]	ودام فی ضمان الامان من صروف [illegible] وکشف [illegible] المستعان
لا زال [illegible]	جعل الله تعالی ایامه مقرونة بالدوام واوقاته مستغرقة بکفایات المهام	صانه الله عن بوائق الایام وحفظه عن طوارق الشهور والاعوام	دام [illegible] اقباله	وفقه الله بتیسیر الخیرات وشرفه باقباله علی المبرات
جعل الله دولته مبتسمة الثغور واقام رفعته منتظمة السرور	ابد الله تعالی شرائف ایامه وادر علی اراضی مراضیه سحائب انعامه	لا زالت عرصة قدرہ عریضة وسحب عزہ مطیرة مفیضة	ابقاہ الله تعالی [illegible]	اعانه الله تعالی ورزقه فیما یحب ویرضی خیر الآخرة والاولی
لا زالت دولته [illegible] ومن [illegible]	اقام الله تعالی [illegible] دولته [illegible] مدته	ضاعف الله [illegible] بالطف [illegible]	احسن الله [illegible] عافیته	ضاعف الله اقباله وختم بالخیر والعافیة آجاله

الادعیة المنظومة لاصحاب الطبقة الاولی

لسلاطین	الانام	لاولاد الملوک العظام	
لازلت فی فلک الاقبال مرتقیا منور البلاد الشرق والغرب	[illegible]	بقیت ملاذ الانام باسرهم وملکک موفور وظلک دائم	[illegible]
لازلت فی الملک فخر السلاطین وبالجاه والاقبال قدر وعز وتمکین	تا اساس ملکت تو استوار باد [illegible]	بقیت [illegible] الدنیا [illegible] [illegible] دوام	[illegible]
لازلت فی ملک یدوم دولته یهتز منها منکب الجوزاء	[illegible]	بقیت مدی الدنیا وملکک وافر وبختک مسعود وجندک ظافر	[illegible]
لازلت من [illegible] العلی مستوفیا بالمجد والسلطان [illegible]	[illegible]	بقیت لعین الملک فی ظل دولة علیها آثار الدوام تلوح	[illegible]
لازلت فی فلک الممالک مشرقا مستعلیا کالشمس فی الاضواء	[illegible]	بقیت ممتعا للملک تسمو من العلیا الی الاعلی المراقی	[illegible]
لازلت متبوعا ودهرک تابع ولازلت منصورا وجندک غانم	[illegible]	بقیت بقاء النجم فی [illegible] [illegible] ظلک سابغ	[illegible]
لازلت فی فلک الخلافة عالیا بالعز والتائید والسلطان	[illegible]	بقیت عین الله ترعاک دائما ولازلت فی صدر الخلافة قائما	[illegible]

بقیۃ الأدعیۃ المنظومۃ

لمخدرات حجرات السلطنۃ		للأمراء وأركان الدولۃ	
يخلد رب العالمين ظلالها ويبقي على أرغم الأعادي جلالها	[illegible]	لا زلت في حل الأمور وعقدها متأيدا من قدرة الرحمن	[illegible]
الله أبقاها وعظم قدرها بالعزة العليا وأجرى أمرها	[illegible]	لا زلت يا ركن الإمارة ثابتا في صدر عز يستمر دوامه	[illegible]
أطلعها الله نجمها العالي من برج الدولة والإقبال	[illegible]	لا زلت مختارا وأمرك نافذ بين الأنام وظل جاهك خالد	[illegible]
من الإله على الأعاظم كلها ببقائها ودوام ظل ظليلها	[illegible]	لا زلت في عز نجوم دوامه أبدا طوالع ما لهن مغيب	[illegible]
أدام الله إقبالها وجلالها ومد على جميع الملوك ظلالها	[illegible]	لا زلت في قصر إقبال قواعده على ذرى قبة الأفلاك ترتفع	[illegible]
حماها الله في أكناف حرز وجعله عصمة وحجاب قدر	[illegible]	لا زلت في شرف يدوم بقاؤه بين الأنام وعزه وعلاؤه	[illegible]
وقى الله مغناها الرفيع فإنه مآل الإقبال ملاذ الدولة	[illegible]	لا زلت في نعم يلوح شعاعها واخضر من غيث العلو رباعها	[illegible]

الابتدائیۃ للطبقۃ الاعلیٰ

للصدور والمقربین		للوزراء والمدبرین	
ابقاه الله للدنیا والدین بالتجلیة عن عز و تمکین	دولت و دین حضرت تو شادمان باد اقبال [illegible] باد	نقیبت مآل الوزارة والفخر وظلالک ممدود فوق الانام	[illegible]
اشاد دیار الوری بنیان دولته وبالصدارة اعلی شأن رتبته	صدر جہان [illegible] باد [illegible] باد	نقیبت علی صدر الوزارة سامیا مدی الدهر فی عز و الخلائق حامیا	[illegible] باد [illegible] باد
اعز الله بنیان الخلق قاطبة بالغیاث والاقبال فی القدر والشرف	دولت و اقبال تو پاینده باد [illegible] باد	نقیبت منظم العقود و مالک [illegible]	[illegible]
زاده الله رفعة و جلالا کل یوم رحمة و کمالا	[illegible]	نقیبت بقاء الدهر فی منصب العلی و امرک مسموع و حکمک نافذ	[illegible]
خلده الله فی ظلال جلال ابده الله فی ضمان امان	اقبال [illegible] جوان باد [illegible]	نقیبت عظما فی الملک ترتقی الی اعلی المناصب [illegible]	[illegible] باد
خلد الله ایام اعلائه بالعز والقدر بالاجلال عزه و جده والامر والنهی	[illegible] باد	نقیبت فی المجد اسعد الکل فی صدر العلا [illegible]	[illegible] باد
ادام الله حفظ الخلق [illegible] واقبال الاعلی المناصب	[illegible] باد	نقیبت مدی الدنیا وصدر [illegible]	[illegible] باد

خاتمة الأدعية المنظومة للطبقة الأعلى

لأرباب الدواوين		لسائر الملازمين	
سعادت یار و دولت همنشین باد / خدیو چرخ و بخت [illegible] باد	بقيت بإسعاد وجاه [illegible] / وعشت بإحماد وحظ [illegible]	رفع الله قدرك أبدا / أن [illegible] الكمال منه بدا	ایام دولت [illegible] باد / [illegible]
شمس آسمان جلال [illegible] باد / و دولتت [illegible] باد	بقيت كل دهر والإقبال / وعشت على مسند الإجلال	أدام الله [illegible] / [illegible] أهل [illegible]	[illegible] باد / [illegible] باد
سایه جاه تو بر اهل زمان ممدود باد / خلق را درگاه لطفت مقصود باد	بقيت مدى الزمان [illegible] / وعشت [illegible] الأمان	وقاك الله الذي ملكه لا يبور / [illegible] الدهور	[illegible] باد / [illegible]
تا سعادت کارساز عالم باد / کارسازی ترا مسلم باد	بقيت على رغم الأعادي ممتعا / وعشت بالسيادة مرجعا	وقاك الله الخالق من كل آفة / وصانك من أن تلقى مخافة	سعادت [illegible] باد / [illegible] باد
تا [illegible] جمیل باد / [illegible] جلیل باد	بقيت ممتعا بالاحترام / وعشت مغبطا بين الأنام	أدام الله عمرك إلى [illegible] / [illegible] العظيم	[illegible] باد / [illegible] باد
[illegible] باد / باغ [illegible] باد	بقيت وأغصان [illegible] / وعشت وأزهار [illegible]	وقاك الله المحن ما بقي الليالي / وزينك بأقسام المعالي	گل ریاض [illegible] باد / [illegible]
فیض [illegible] باد / [illegible] باد	بقيت [illegible] بالآيات / وعشت [illegible] الكمالات	صرف الله عنك كل بلاء / إن هذا الدعا خير دعاء	دولت [illegible] اقبال یار باد / [illegible] باد

الادعية المنظومة الابتدائية للطبقة الاشرف

للائمة والعلماء الاعلام		للنقباء وسادات أكرام	
[illegible]	فلا زلت للشرع [illegible] محامياً / وفي [illegible]	لا زال للعلياء جنابك مقصداً / وزمرة الاشراف بابك مرجعاً	[illegible]
[illegible] زنده باد / [illegible] زنده باد	فلا زلت صدر [illegible] ناصراً / لدين الهدى [illegible] اعلى افق العلا	لا زال بابك عالياً ورفيعاً / وجناب جاهك [illegible] منيعاً	بارگاه حشمت [illegible] اقبال باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible] باد	فلا زلت بدر العالمين مشهوراً / [illegible]	لا زال غصنك بالسيادة مورقاً / وكمال مجدك والنقابة مشرقاً	آستانت [illegible] عز و جاه باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible]	فلا زلت في عز منيع ودولة / [illegible]	لا زال عزك والنقابة دائماً / [illegible] ايامه	[illegible] باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible]	لا زال فيضك للبرايا شاملاً / ونوال مجدك [illegible] العطايا كاملاً	[illegible] باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible]	لا زال منصبك العلي منيعاً / [illegible]	[illegible] باد / [illegible]
[illegible] باد / [illegible]	فلا زلت [illegible] / [illegible] المعالي	لا زال صدرك [illegible] / [illegible]	[illegible] باد / [illegible]

بقیۃ الادعیۃ المنظومۃ

للقضاۃ وحکام الشریعۃ		للمشائخ وھداۃ الطریقۃ	
ابقاک ربی فی سماء قضائہ [illegible] / وبقاء دین المصطفیٰ ببقائہ	[illegible] منصوب بادا / [illegible] بادا	بقیت بقاء الراسیات الخوالدا / ودمت معاذ العلم والحامیا	[illegible] بادا / [illegible] بادا
زادک اللہ کل یوم جلالا / فی سریر العلا وحکم القضا	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت ما دام الثنا تجری فی الوری / ودمت معاذا للانام وفی الہدی	[illegible] بادا / [illegible] بادا
شرح اللہ بالشریعۃ صدرک / وارٰی من [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت بقاء الدہر والدہر دائم / ودمت دوام الخلق والخلق تابع	[illegible] بادا / [illegible] بادا
ادام العزیز العادل [illegible] / [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت ورکن [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا
[illegible] للدین والدنیا [illegible] / فاللہ [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت اماما [illegible] الولایۃ عالیا / ودمت اماما بالکرامۃ والیا	[illegible] بادا / [illegible] بادا
حاطک اللہ الخالق [illegible] حفظہ / [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت ولا زالت [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا
[illegible] / [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا	بقیت ظلال العالی [illegible] / ودمت [illegible]	[illegible] بادا / [illegible] بادا

الابتدائیه لطبقة الاشرف

بقیت اصحاب العلوم			ارباب التدریس و التفضیل		
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	خطیب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	واعظ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ایضاً
[illegible]	[illegible]	ایضاً	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الدعوات الافتتاحیة

[illegible]	یقیناً اصحاب العلوم			لارباب التدریس والفضائل	
[illegible]	یا بقرار الله و تعالی اصحاب العلوم [illegible]	[illegible]	[illegible]	یقینت بقاء الله فرحاً و فضلاً [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	یقینت بقاء [illegible] اهل الفضائل	فارس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الف
[illegible]	[illegible]	الف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المنظومة لاهل الطبقة الثانية

للحكماء الاسلامية — ابقية اهل الفضائل السنية

حا	[illegible]	[illegible]	اطبا	[illegible]	[illegible]
ایضا	فلا ريب ان ... اهل المعالي ... الفضائل [illegible]	[illegible]	حس	[illegible]	[illegible]
ایضا	[illegible]	[illegible]	ایضا	[illegible]	[illegible]
ایضا	[illegible]	[illegible]	ایضا	[illegible]	[illegible]
ایضا	[illegible]	[illegible]	حس	[illegible]	[illegible]
ایضا	[illegible]	[illegible]	ایضا	[illegible]	[illegible]
ایضا	[illegible]	[illegible]	ایضا	[illegible]	[illegible]

خاتمة الادعية المنظومة للطبقة الاشرف

الممتازة	للطبقة		الفضلا	لتتمة	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیض //
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیض //
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات الدعائیة الابتدائیة لطبقة الاوسط و اقسامها

الاعیان	المعارف	الاوساط	العوام	المتفرقة
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم از سطر اول در افتتاح اخوانیات

صور این افتتاح نیز متنوع است و از انجمله پنج صورت اینجا مرقوم میشود **اول** افتتاح بتقدیم تحیات و تسلیمات **دوم** [illegible] بشمار **سوم** بقرب معنوی **چهارم** بدوام ذکر **پنجم** بتمهید قواعد محبت قبل الملاقات و شرح هر یک در طی حرفی مذکور میشود **حرف اول** در بیان افتتاح بتقدیم تحیات باید دانست که تحیات در مکاتیب دو نوع است یکی آنکه بعد از ذکر کاتب مذکور شود چنانچه مثلا بنده مخلص یا داعی بتخصیص لطایف خدمات یا لطائف دعوات بحضرت کذا یا جناب کذا معروض یا مرفوع میگرداند و این از ارکان مکاتیب است و درین نوع ملاحظهٔ مراتب اهل طبقات باید دانست و در مجلس معین خواهد شد دوم آنست که بدان افتتاح نمایند و چون دانسته شد که در اخوانیات تساوی مرتبهٔ کاتب و مکتوب الیه ملحوظ است پس هر طائفه از ارباب طبقات با کفا و اقران خود مثل این افتتاح مکاتبه توانند نمود و افتتاح بدین نوع چنانست که ابیاتی عربی یا فارسی مشتمل بر سلام و تحیت در اول مکتوب بیارند و بعد از آن تسلیمات و تحیات ایراد نمایند و مقدار از صفات مسلّم علیه که خواهند مثبت ساخته سخن را بابلاغ تمام گردانند و ابیات منطوی بر سلام و تحیت دو نوع است یکی آنکه در همان بیت ذکر مسلّم علیه باشد چنانچه **شعر** سَلَامُ اللهِ اَعْدَادَ الرِّمَالِ ٭ عَلٰی مَخْدُوْمِ اَرْبَابِ الْکَمَالِ ٭ و بعد از امثال این ابیات تحیات بر سبیل ابتدا لائق است و این را ابتدا خوانند دوم آنکه ذکر مسلّم علیه در آن بیت نبود چنانچه **شعر** سَلَامٌ کَاَنْفَاسِ النَّسِیْمِ تَعَطَّرَتْ ٭ بِفَارِ وَهْنَةِ الرَّیْحَانِ فِی الْاُنْسِ وَالْوَرْدِ ٭ و بر تقدیر تحیات را مضاف بدو باید ساخت چنانچه بعد از بیت نویسند که مصحوب با تحیاتی کذا و کذا مع و مخفی نماند و این نوع را اقتران گویند و میشاید که همان سلام و تحیت که در نوع اول گفته شد مرفوع سازند یعنی ابلاغ تحیات گاه باشد که صبا یا شمال یا نسیم هر یک را مخاطب ساخته ارسال تحیات بدیشان حواله نمایند و در تهنیت تحیات بر سبیل استنباط مذکور میشود و در رعایت این قاعده در عربی و فارسی یکسانست و ما برای هر یک از این صور مذکوره فقرهٔ چند آورده ایم و ابیات لائقه در اول هر فقره اثبات کرده ایم و بعد از ابلاغ مثل آن ابیات در جای دیگر مثبت ساختیم تا کاتب عالی نسبت هر کدام که خواهد ثبت نماید و بیتی چند عربی و فارسی از فردیات و ثنائیات که مناسب این رتبه باشد علی حده آورده ایم اَلْحَمْدُ لِوَاهِبِ الْعَطَایَا وَالصَّلٰوةُ عَلٰی سَیِّدِ الْبَرَایَا وَ اٰلِهِ الْاَتْقِیَاءِ ٭

افتتاح بسلام و تحیت بطریق تبدل والسلام علی من اتبع الهدی

عربیة	تحیات	ابلاغ	فارسیه
[illegible]	خوالعس سلیمانی که اشعهٔ لمعات برکات آن چون بارقهٔ نور از عذار حور تابان باشد و نفائس تحیاتی که قطرات زلال افضالش چون رشحات سلسبیل بر روضات ریاحین خلد روان گردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مدحاتی که صفا زلال از ینابیع خلوص و خصوص جاری باشد و تحیاتی که مجاری ورود و مشارب صدورش از شوائب تکلف و کدورت تصلف خالی	[illegible]	[illegible]
[illegible]	تحیاتی که پامال اقدام اقلام دوست خوش خواطر و اوهام نگشته باشد و دعواتی که مثل پیراهن افهام تام از خواص و عوام یوما من الایام نگذشته	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مراسم ثنائی که تنسیم نسیم دلگشایش روائح اخلاص نباتات صداقات ملا اعلی رساند و مواهب دعائی که بهبوب قبول هوای اجابت افزایش ریاض قدس و حدائق انس را تازه و تر دارد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	دعائی که روائح روح آمیزش غبار غم از صفحهٔ سینهٔ بی کینهٔ دوستان بزداید و ثنائی که خصائص طرب انگیزش قفل اندوه از دل بیغل همگنان بگشاید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	هدایای تحایا که لب غنچهٔ اخلاص از لطافت نفحات آن در چمن اختصاص متبسم شود و شامهٔ صدق و صفا از طراوت فتوحات آن در گلزار مهر و فا متنسم گردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	صحائف تسلیماتی که مهب نسیم و روحیه شمیم آن چمن صفای عقیدت و حسن نیت باشد و لطائف تحیاتی که منبع تسنیم عطر تسنیم آن عین الحیوة جمال سریت و خلوص طویت بود	[illegible]	[illegible]

تتمهٔ افتتاح بطریق ابتدا

ابیات فارسیه	بجناب	اطلاع	ابیات
[illegible]	دعائف دعواتی که نسائم اخلاص آن ریاض اعتقاد را بهجت و نضارت بخشند لطائف تحاتی که فواتح خلاصه گلزار ارادت و اتحاد را لطافت و طراوت دهد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	لوازم دعای که معطر مجالس وفا باشمام اوراد صافیه سحر خیزان مواجهه نماید و مراسم ثنایی که در ترویج محافل اهل صدق و صفا یاد رائح افکار وافیه شب نشینان معارضه نماید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	میامن ثنای که مشارب صفای آن بشوائب انحراف دهر متغیر نگردد و مواهب دعای که مشارع ادای آن بعوارض انصراف عصر متبدل نشود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	کرائم دعوات خالصة الصفات در روایت دعوات صافیه السمات که روائح آن بشمائم مشک تتار از ارض سرابری نمود فوحش از نسائم گلزار بار بر تری جدید	[illegible]	[illegible]
[illegible]	خوالص تسلیماتیکه انوار جمالی حال آنش مجلی مرایای احوال روحانیان باشد و غوادی تحیاتی که آثار صفای لمعانش منور زوایای قلوب کروبیان بود	[illegible]	[illegible]
[illegible]	روائح تسلیماتیکه روائح کمال مودت از شمائم ... آن فائح و مواهب تحیاتی که انفاس ... در مطاوی مشاهده اش لائح و لامع باد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	لطائف دعوات متراسقة العقود و ظرائف مدحات متسقة الورود مطرز باد بطراز حسن عقیدت و موشح بوشاح صفای ارادت	[illegible]	[illegible]

افتتاح بسلام بطریقه اقتران والله المستعان			
عربیه	تحیات	ابلاغ	ابیات فارسیه
[illegible]	مصحوب بادرر فرائد قلائد دعواتی تازه بهار از نسیم جانفزای گلزار الانس و مشفوع بغرر صحائف تحیاتی روح بخش تر از گلبرگ دلگشای ریاض قدس	[illegible]	[illegible]
[illegible]	رنیق دعای عطر پاش تر از نسیم ریاض طرب افزای فردوس برین و قرین ثنای عبیر آمیز تر از نفحات نزهت سرای خلد برین	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مرافق ثنای مشتمل بر ادعیه سامیه عرش فرسای و مقارن دعای محتوی بر اثنیه سامیه آفاق پیماے	[illegible]	[illegible]
[illegible]	قرین مدحتی چون نسیم عطر بیز بهاری روح بخش و رفیق تحیتی مانند شمیم معنبر باد گلزاری مفتح ابواب فتوح	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مقرون بپیام اثنیه لائقه که از مطاوی آن نسیم خلاص اختصاص وزید و مشحون بروابت ادعیه رائقه که از فحاوی آن رایحه وفاد صفا بالظهور رسد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مصاحب حالی که گلزار ضمائر آشنایان عوالم ملکوت از اطائب نفائح آن معنبر شود و مقارن محوراتی که از ریاحین تحیات خواطر نشینان مجامع جبروت بنفائس فوائح آن معطر گردد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	منضم باهدایای تحیاتی که از فوائح روائح آن ریاض بهار مخالصت [illegible] از ازهار [illegible] مساوق [illegible] ثنایی سامیه	[illegible]	[illegible]

بقیۂ افتتاح بطریق اقتران

عربیة	تحیات	ابلاغ	فارسیه
سلام أرق من اللطف [illegible] وأطيب من [illegible]	باخواص دعوات ونفائس تحیات که از فوائح اشارتش روائح مودت واختصاص بمشام جان رسد وازنسائم عبارتش شمائم ارادت واخلاص بغرفۂ دل راه نماید	[illegible] معروض سازد	سلامی عنبر چو باد بهاری سلامی عطر چو مشک تتاری
سلام كنفحات الصبا بعد ما [illegible] على [illegible]	باصحائف ادعیه که نفحات آن نسائم ازهار انفس انشراح دهد ونسائم آن ازهر ریاض را بر مجاری حیاض قوت ارتیاح ارزانی دارد	[illegible] معروض [illegible]	سلامی چو انفاس عیسی ابن مریم که زنده گردد جهانی بیکدم
سلام [illegible] على [illegible]	بافوائح صوالح دعوات مخلصانه که مورد ورود روح الامین جز تلقین آمین آن نباشد وفوائح نفائح تحیات صادقانه که مهب آن جز ریاض فیوض قدسی نبود	[illegible]	سلامی جان پاکش گشته همدم سلامی روح قدسیش بوده محرم
سلام [illegible]	باطرف مدحتی که مورد ورود نسائم آن محافل صافات صوامع قدس زیبد وتحف تحیاتی که مصدر صدور شمائلش منازل مسافات مجامع انس را شاید	[illegible]	سلامی که در صفحۂ نه سپهر ملائک بخوانند از روی مهر
سلام [illegible]	بالطائف تسلیمات که از فوائح ریاض اخلاصش روائح گلزار قدسی استشمام توان نمود ومنسائم حدائق اختصاصش براستبراح قلوب ارواح استدلال توان فرمود	[illegible]	سلامی تازه تر از برگ ریحان که شوید رخ بشبنم در گلستان
سلام [illegible]	باهدایای ادعیه که چون انفاس مطیب معتکفان زوایای ملکوت معطر ومانند قنادیل مرصع خلوات مجاوران خفایای جبروت منور باشد	[illegible] معروض سازد	سلامی چون نسیم سنبل وگل که باشد همدم انفاس بلبل
[illegible]	تحیاتی که آفتاب انجلاء از نور ظهور ظهور نورآن تابنده باشد وهر ذره از ذرات از پرتو اشعۂ انوار واشعۂ پرتو اسرارش مانند آفتاب درخشنده	[illegible]	سلامی تازه چون روز جوانی بجان بخشی چو آب زندگانی

تعیین طریقهٔ اقتران بلفظ تحیت

عربیه	تحیات	ابلاغ	فارسیه
تحیات کانفاس العود اسنی [illegible] الشمال	باروائب دعوائی که مسند نشینان خطائر جبروت را غدوه و صباحرز جان و خلوت گزینان صوامع ملکوت را بکره وعشیا ورد زبان باشد	معروض سدّه سامیه ف میگرداند	تحیتی چو نسیم گل و شمامهٔ سنبل که وقت صبحدم آید ز روضهٔ رضوان
تحیات کانفاس النسیم [illegible]	بامراسم مدعائی که نسیم خلوص کاملش از مهب کمال اخلاص وزد و شمیم خلوص شاملش در چمن شمول اختصاص سمت ظهور یابد	نثار درگاه افاضل پناه ف مینماید	تحیاتی که از روح نسیمش ملک را بر فلک جان تازه گردد
تحیات کانفاس النسیم [illegible]	بلوازم دعائی که علامت اجابتش بر صفحات ایام مشاهد و معاین و امارت استجابتش بر جرائد شهور و اعوام مقرر و معین باشد	تحفهٔ مجلس اشرف ف میسازد	تحیتی چو کف موسوی صفا آمیز تحیتی چو دم عیسوی حیات افزا
[illegible]	باتحائف دعائی که مطاوی عبارتش مواسطے اقدام وفود اخلاص و مطاوی اشاراتش فهرست جرائد صنوف عقیدت و کمال اختصاص باشد	هدیهٔ معلی جناب ف میدارد	تحیتی که ز فیض روان بخش گردد شمال عطر فروش و صبا عبیر آمیز
تحیات کازهار الربیع [illegible] الطاف التسنیم	باتحفه دعائی چون موارد اخلاص صاحبدلان از مکدرات عوائق مبرا و بدیهه شاهی مانند مشارب اخوان الصفا مبرهنات حقائق مصفا	در محفل اشرف ف بموقف عرض میرساند	تحیتی که از آن جنبو عیب و شبهات کننده ناطقه دل گذر بسامعه ها
تحیات کازهار الربیع [illegible]	بافنون تسلیمات لائحة اللوامع که از لمعات حقائق آن مصابیح قلوب فضلا منور گردد و ضرب نکهتها فائحة الروائح که نسیم اوقاتی آن منازل ارواح عرفا معطر و مشعوف	مرفوع سدّهٔ عالیهٔ اعلی جناب ف میگرداند	تحیاتی که چون از دل برآید همه روحانیان را جان فزاید
تحیات کالنوافح [illegible]	بادعوات عطر النسائم و مدحات [illegible] الشمائم که مشرب عذب آن شوائب اغراض مصون و مرآت صافی صفاتش از غبار ممارئة [illegible] مامون باشد	بر قانون اهداب [illegible] دولت انتما ف ابلاغ مینماید	تحیتی که بود اطراوت و خوبی چو گلبنی که دمد بر کنار آب حیات

نوع دیگر از افتتاح

ابیات فارسیه	تحیات	ابلاغ	عربیة
[illegible]	ای عرض نمای وفا آمیز که نسایم ریاض سرور هوا و درود با تحیات انگیز رقیمهٔ صفا آمیز که شمایم ریاین [illegible] [illegible] [illegible] باروح معانی در آمیزد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با تحیات سلامی عنبر نسیم پیامی عبهر تمیم که انا صدق و صفای آن بر صفحات ادوار لایح و انوار مهر و وفایش بر جبهات دهور و عصار لامع و واضح باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با اهدای تحیاتی دلگشای که دامن صفوتش از غبار رعونت در یا مبرا و مبرا باشد و تحافت [illegible] چیان افزا که جیب لطافتش بجواهر زواهر صدق و صفا مزین [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	برفع فنون فوایح تحیه که آثار خلوص جنان مشتاقان اسرار [illegible] اشعار [illegible] عرض صنوف صوالح ادعیه که انوار خصوص [illegible] گشتگان بادیه فراق را از ظلمت هجران بسر منزل وصال [illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	با رسال لوایح ازمه ارادت سما که چون نفوس مطهره از کدورت اغراض معرا بود و ابلاغ مراسم تحیات معالی آیات که چون [illegible] مجرده از الایش [illegible] مصفا و مبرا	[illegible]	[illegible]
[illegible]	به تبلیغ فنون تسلیمات [illegible] صفات [illegible] کرامت سمات که [illegible] اخلاص [illegible] در ورود آن [illegible] و علامت اختصاص [illegible] سرورش [illegible] باشد	[illegible]	[illegible]
[illegible]	بابلاغ تحیه چون نسیم اسحار و تسلیم [illegible] گلزار [illegible] [illegible] بهار [illegible] [illegible] پرور	[illegible]	[illegible]

ابیات اللائقہ بہذا الافتتاح

سلامات عربیہ	فارسیہ	فارسیہ	عربیہ
سلام الله ما جن القماری سلام الله ما رن البلابل على تلك المكارم والمعالی على تلك المناقب والفضائل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام كلطف الحق جل جلاله وفيض اياد الرب عم نواله من الخادم المشتاق عبد عبيده على المجلس السامی دام ظلاله	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام ... بله الطل سحرة خلال رياض اعشبت جنباتها الى حضرة الصدر الرفيع الذى له فضائل جمة لا تعد جهاتها	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام كانفاس النسيم اذا جرت مفرقة الاذيال من زهر نجد الى المجلس العالی الرفيع جنابه مكنفة الارجاء باليمن والسعد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام كرق النسيم على الصبا وفاح شميم الورد من ورق الورد على منبع العليا والفضل والندى ومجمع الانعام والفخر والمجد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام كعرف العود فاح على الجمر سلام كنشر الروض طل لدى الفجر على السدة العليا والحضرة التی يزل بها الاقبال يبقى مدى الدهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلام على من لست انساه ساعة وليس فؤادی من محبته يسلو سلام عليه كلما ذر شارق وفی القبة الخضراء انجمها تجلو	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ الابیات اللائقۃ

سلامات فارسیه	عربیه	فارسیه	عربیه
سلامی جانفزائی روح پرور سلامی مشک بیز عنبرافشان نثار مجلس عالی که آنجا نماید اقتباس علم و عرفان	سلام کعرف الروض [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام علیکم و العهد [illegible] و قلبی بالغ الاشواق [illegible]
سلامی کز دل برون زندگی سلامی کز ان جان شود شادمان بر ان ذات عالی کز و فائض است نوال کرامت بر اهل زمان	سلام [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام علیکم اهل بیت [illegible] و مقصد [illegible]
سلامی بد چشم خورشید روشن سلامی بد و جان ناهید خرم بر ان منبع اللطف و دریای احسان که از فیض او خرمند اهل عالم	سلام [illegible] اهل العلی [illegible]	[illegible]	سلام علیکم ان قلبی لدیکم و قلبی لدیکم و السلام علیکم
سلامی که تنگ آید از موکبش فضائی زمین بر عهد دور زمان بر ان معدن فیض علم و عمل بر ان مطلع نور امن و امان	سلام [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام علیکم [illegible] اذا [illegible]
سلامی چنان کز نسیم شمیمش روان ملک بر فلک تازه گردد بر ان صدر دوران که از صیت جودش بکلیم جهانی پر آوازه گردد	سلام [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام علیکم [illegible] [illegible]
صحیفهای سلامی که چون نسیم بهار دماغ روح معطر شود ز نکهت او باستان فلک شوکتی کنم ایثار که رشک جهانی بهر طلعت او	سلام [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام علیکم [illegible] السلامة [illegible] السالمین کرامة
سلامی چو باد صبا مشکبار سلامی چو عهد صبا دلکشای بر ان آفتاب سپهر کرم که از فیض او زنده خلق خدای	سلام [illegible] [illegible]	[illegible]	سلام [illegible] البعید [illegible] العجب

بهذا الافتتاح

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تلطفی نما ای نسیم باد سحر پیامی ازمن بیدل بدان چمن برسان زمن نمیرسد آنجا کسی ز دوری راه تو زود اگر رسی آنجا دعای من برسان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	هست پیغامی مرا ای قاصد مشکین نفس سست می چند صبا ای صبح کار تست بس پیش خورشید سحر ما کار ست انگیش صبح کیست کو در پیش خورشید می تواند زد نفس
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای باد اگر بروضهٔ روحانیان رسی یارب قدم برسانی دعای یار مارا ز دست هجر تو با کس حدیث نیست هم پیش یار گفته شود ماجرای یار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نه قاصدی که سلامی ز من بیار برد نه محرمی که پیامی بدان دیار برد مگر نسیم سحر دلنوازی بکند که نالهٔ سحر من بگوشش یار برد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گو صبا تا ره بیار خوش خرام من برد که سلام او رساند که پیام من برد از خدا خواهم رسولی در دعای صبح و شام تا بیار من دعای صبح و شام من برد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای باد اگر گهی سوی آن آستان گذر از من هزار بوسه بر آن خاک در دهی ور در حریم حرمت او بار باشدت از حال خستگان [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	صبا برای خدا گر ترا مجال افتد [illegible] ز بوس زمین بوس بنده خانی رسانیده ازان دولت آشیان بپیان

خاتمة الابیات اللائقه للافتتاح

ثنائیات فارسیه	ابیات	سلامات عربیه
تحیتی که از دیده ها شود روشن تحیتی که از سینه ها شود خرم نثار مجلس عالی اشرف الاشراف که صدر مجلس فلکست و بدر اوج حکم	[illegible]	سلام الله کل صباح یوم علی من عنده قلبی و روحی وان لقاءه الیمون عندی فتوح فی فتوح فی فتوح
تحیتی که ز انفاس آن نسیم شمال کند مشام جهان را پر از شمیم کمال پر از سپهر معالی که کوکب فضلست زمین مجلس او جلوه گر بر اوج جلال	[illegible]	سلام کلما التاث طراوة ودون التالی بعطول التهانی علی حضرة تلک تقبل ارضه شفاه الاعالی بعنبر فی التهانی
خدمتی که نسیم مشکینش دم بدم عنبرین شود آفاق تحفه حضرت که از اخلاقش دل کند بوی روح استنشاق	[illegible]	سلام کل صباح یوم علی بابک الشامل والمحیا فان نسیمها لو هب یوما علی میت لعاد المیت حیا
خدمتی کامل طاعتش سازند در دو جان بالغدو و الاصال منیر ستم بحضرتی که از وی تربیت یافتند اهل کمال	[illegible]	سلام مثل انفاس الصباح مقیم فی الصبوح مع الصباح علی من نفسه عجبت بطین من الاداب و المجد الصراح
عرض میدارم سلامی تا چون طیب شمال منیرستم خدمتی صافی تر از آب زلال منیرم سوی عالی حضرتی که از دولتش میرسد اسباب استقبال جاه و جلال	[illegible]	سلام علی عاکف منزل به حل من فاق کل الانام سلام علی طائف کعبة بطوافها تحج الکرام
عبودیتی چون گل بوستان عبودیتی چون رخ دوستان کنم عرضه بر حضرتی که ز شرف بود چو داد عالی درگفت	[illegible]	سلام یروح الروح نشر طیبه ویهدی فؤاد الصب فی فرط غیبه اذا هب ریح او ترنم طائر علی اهل لیلی والحجاز وجیبه
فرستنده سلامی ای نسیم سحری خوشبوی تر از شمیم گل که تری نفسی که عنبر افشان گذری از بلبل بیدل سوی گلزار بری	[illegible]	سعاشیر اخوان سلام علیکم لقد طالت الاشواق منی الیکم اقول وقد طال التفرق بیننا الا لیتنی قد کنت بین یدیکم

حرف دوم از کلمهٔ دوم در افتتاح بحوالهٔ حکایات و این را تفویض الاحوال خوانند و این افتتاح نیز چنانست که کاتب صورت اخلاص صفت اختصاص خود را بر آئینه ضمیر مکتوب الیه جلوه دهد و چنان باز نماید که صدق نیت و صفای طویتش بر خاطر مکتوب الیه مخفی نیست پس در شرح خلوص عقیدت و وفور ارادت خویش تا موده سخن را مختصر سازد و بعرض احوالی که دارد اشتغال نماید و این نوع افتتاح خالی از لطافتی نیست چه تعریفی کامل و توصیفی شامل ست مر مکتوب الیه را در روشنی ضمیر و صفای خاطر و در حال افتتاح بیتی عربی یا فارسی کنند و مقدمهٔ تفویض بنویسند و بیان حال ذکر کرده تتمهٔ سخن ادا نمایند و بیتی عربی یا مصراعی عربی یا فارسی ختم کنند و صورتی چند بدین شیوه ایراد کردیم وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا تَصِفُوْنَ فَاللّٰهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَّهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ

الافتتاح بحوالة الحکایات وهو الثانی من الاخوانیات

ابتداء الکلام	مقدمة التفویض	بیانه	تتمة	الاختتام
[illegible]	چون بر ضمیر منیر که مظهر فیوض لایزالی و مطرح انوار جلالی و جمالی ست	صورت حالی مدعی در صدق نیت و خلوص طویت ظاهر و باهر و واضح و لائح ست	هر آئینه دران باب بالاطناب و اسهاب محتاج نمیداند	[illegible]
[illegible]	چون بر خاطر عاطر که عکس پذیر نقوش الواح ملکوت و محل ظهور لوامع انوار جبروت ست	مکنون ضمیر این حقگزیر بواسطهٔ تناسب قلوب و تعارف ارواح مقرر و محقق شده	هر آئینه شرح آن از قبیل اعلام معلومات و ایضاح واضحات می‌شناسد	[illegible]
[illegible]	چون بر مرآت رای فیاض که منظر اسرار حقائق ست و مجلی شهود اسرار دقائق	صورت صدق وداد و صفت حسن اتحاد که مکنون ضمیر و مخزون خاطر این فقیر ست پیدا	پس تعیین آن صورت و تبیین آن معنی از مقوله تحصیل حاصل خواهد بود	[illegible]
[illegible]	چون بر لوح ضمیر انور و خاطر ضیاگستر که از اشراقات عالم قدس و الهامات معالم انس پیوسته نقش می‌پذیرد	کماهی حالات اخلاص و تفاصیل اجمالا ارادت اختصاص نقش العیان لا یحتاج الی البیان مرقوم شده	پس صورت این معنی و ثبوت این دعوی بشهود جنابی حواله نموده میگوید	[illegible]
[illegible]	بعد ما که بر خاطر انور که جلوه‌گاه لمعات قدسی و مجلای لمحات تجلیات قدوسی ست از دواشارت بدوست	صورت دعاگوئی و رضاجوئی این کمینه اظهر من الشمس و ابین من الامس خواهد بود	پس قدم جسارت بر بساط انبساط نانهاده بمشاهد روحانی مفوض میسازد	[illegible]

بقیة الافتتاح بالتفویض

ابتدائیه	بیانیه	تتمه	مقدمه التفویض الانتهاء	
چون بر مرات صورت صفات حروف که محل انعکاس بعو حقائق احوال و دقائق تفصیل و اجمال است	صفت تاکید مبانی محبت صافی بسمت تمهید قواعد مودت وافی داعی مخفی نیست	تخفیفاللابرام و تحاشیا عن اطالة الکلام بزوائد تصدیع نمی دهد	[illegible]	[illegible]
چون در آئینه خاطر ضیا گستر ف که منظر فاضات لاریب منظر افاضات الهامات حضرت ذو الجلالیست	کیفیت ارادت و داد مخلصانه و دعاگوئی و صورت عقیدت و اتحاد مخصصان رضا جوئی کماینبغی سمت نماید	پس بزیادت اقدام بابرام نانموده از تکلف و تصلف اجتناب و احتراز لازم میدانند	[illegible]	[illegible]
چون بر رای عالم آرای مشکل کشای ف که مصباح انوار حکمت و فراست و مفتاح انوار فطانت و کیاست ست	لوازم هواداری اقل خدام و مراسم خدمتگاری کمینه مستهام چون انوار مهر جهانتاب آناء ماه عالم افروز ظاهر و باهر میباشد	پیش شوش اوقات بابرکات شده هم مشهود معنوی محاکم و منفور حش میگردانند	[illegible]	[illegible]
چون ضمیر آفتاب تاثیر ف نیاز لمعات انوار غیبی الهامات اسرار لاریبی مستفیض و مستنیر ست	بر ادامت وظائف دعای دولت و اقامت مراسم ثنای حضرتش کمینه متصدی آن شده اطلاعی تمام دارد	بر آئینه تکرار این معنی مفضی باطالت و مودی بسامت و ملامت میدانند	[illegible]	[illegible]
چون بر جریدهٔ خاطر خورشید ماثر ف که قبور صفوت مشکل دانی بکرم و مجلی فیض حکمت و صافی مزین و مجلی شده	اقامت داعی در مقام اخلاص و استقامت کمینه بر جادهٔ اختصاص سمت ترقیم و رقم ترسیم یافته	پس اعتماد بر تحقیق این احوال عنان کلام از صوب املال و ابرام منعطف میسازد	[illegible]	[illegible]
چون دیده معانی دیده ف از نقوش مخالصت و صادقت بنظر فراست از اثر صفحات احوال هر کس فرو میخواند	بلاشک صورت موالات داعی را که خالی از شوائب ریا و حالی بحلیه صدق و صفاست مشاهده نموده نمود	پس در اظهار این حال اطناب و اطالت را مجال نمی دهد	[illegible]	[illegible]
چون صحیفه مبین نقاد جریده صحیح و فادی ف که محل نقوش اسرار حق گذاری و طوامیر رسوم موافقت و هوادار است	بر توسم اطاعت این ملازم عتبه فلک مجاور راه بصدق و صفا صحیح و محشی گشته	پس در توضیح آن الواح از ابرام و اطناب که لائق ارباب آداب نیست اجتناب می نماید	[illegible]	[illegible]

الابیات المناسبۃ بہذا الافتتاح

فردیات	فردیات	المصاریع	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	إذا وصف الناس أشواقهم فإن اشتیاقی لا یوصف وکیف أعبر عن حالتی ضمیرک منّی بها أعرف
[illegible]	[illegible]	[illegible]	با وجود ضمیر انور تو من چرا حال خود کنم تقریر کہ قلم ہر چہ بر زبان راند ہست روشن بر آن ضمیر منیر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ضمیرک مرآة سرّ النهی وفی جنبه البدر مثل السها فکیف أعبر عن حالتی وقلبک أعلم منّی بها
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گفته بودم که درد هجران را با تو گویم که هم تو درمانی باز گویم چه، هست گفتن که تو خود در دل نکو دانی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	گفتم که ز درد دل بزارم پیشت وز شوق لیسی ناله برآرم پیشت چون رای تو آگه ست حاجت نبود کاحوال بشرح عرضه دارم پیشت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ہر چند کہ خامہ قصہ تحریر کند کی صورت حال با تو تصویر کند حالی کہ مراست با تو گفتن نتوان دل خود دربست با تو تقریر کند
[illegible]	[illegible]	[illegible]	با خیالت که مونس جانست مدام ہر دمی حالت روحانی دل افزونست جان من متکفل است برسم خدمت با تو محتاج ادای حال محبت نیست

حرف سوم از کلمهٔ دوم در افتتاح تقرب معنوی این افتتاح مبنی بر آنست که کاتب منشی را اد اکند که بعد مکانی و دوری جسمانی مانع قرب جنانی و وصل روحانی نیست و اگر بصورت از شهود لقا و شرف التقا محرومانی ست اما بحسب معنی همال مدام بر دوام میسر ست پس بمکتوب الیه بحقیقت حاضر دانسته مخاطب سازد و در بیان شوق که لازم اخوانیاتست شروع نانموده بعرض احوال پردازد و فی نفس الامر این افتتاحی مرغوبست و بلطافت و استحسان منسوب و او را ابتدائی باید و مقدمه بیان تقرب و تتمه و انتهای چنانچه مرقوم میگردد من الا حد الی المنتهی

الافتتاح بتقرب المعنوی و هو ثالث من الاخوانیات

ابتدات	مقدمه القرب	بیانه	تتمه	الانتها
[illegible]	چون همواره جمال با کمال از زوایای مرایای خیال طالع ست اما بحکم آنکه گفته اند ع قرب جانی چو بود بعد مکانی سهل ست	کثافت حجب جسمانی را مانع مشاهده انوار روحانی نمی شناسد	و از تصاف بنان و تکلف بیان تحاشی نموده اینمعنی ادا میکند	[illegible]
[illegible]	چون دیدهٔ بصیرت بکحل الجواهر تجلی ست از مشاهده جمال با کمال محروم نیست بنا بر قائمه ع روحی بروحک ممزوج و مقترن	پیوسته خود را انیس خلوت موالات و جلیس محفل مصافات می بیند	[illegible] انقضا [illegible]	[illegible]
[illegible]	چون شمع ضمیری که نتیجه سریان [illegible]	[illegible] از روزن خیال در [illegible] زاویه [illegible] دارد	لاجرم سبیل اختصار مسلوک ساخته بعرض میرساند	[illegible]
[illegible]	هر چند [illegible] ملاقات جسمانی [illegible] ساخته اند میسر نیست ما نظر بر معنی که گفته اند ع الحب لا یبلی ببعد مکانی	لباس اختصاص که خیاط اخلاص بر قامت استقامت دل دوخته [illegible]	و بدین جهت [illegible] انبساط نموده معنی این بیت مطمح نظر بصیرت می سازد	[illegible]
[illegible]	اگرچه بحکم تباعد دیار دیدهٔ صورت از دست [illegible] تلاقی اشباح نمیرسد فاما مضمون این سخن که گفته اند ع بمعنی درمیان ما ملاقاتیست روحانی	[illegible] دل [illegible] خیال جمال [illegible] حال ست	و بدین سبب خرسندی تمام و خوشدلی مالا کلام یافته میگوید	[illegible]
[illegible]	اگرچه بنای تلاقی صورت بحسب ضرورت [illegible] منهدم نهاده [illegible] مقتضای این کلام حکمت علام ع [illegible]	تاکید اساس اخلاص [illegible] زمان افزونست	و لهذا شکایت مفارقت لائق نمیداند	[illegible]

بقیة الافتتاح بالتقرب

ابتدائات	مقدمه التقرب	بیانه	تتمه	الاستهارات
[illegible]	چون انتظام امور جسمانی نزد ارباب معانی اعتباری چنان و وقاری چندان ندارد پس بنا بر قاعده مقرره ع غائبی از چشم و در دل حاضری	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه بعد مسافت از جناب اعلی مناب موجب ملال و مقتضی سامت و کلالست اما بر مضمون ع الرُّوحُ بِالرُّوحِ مُمتَزِجٌ وَمَقرُونٌ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون شکایت فراق صوری مباعدت ضروری را دو بها قلوب بتعارف ضمائر و تناظر ارواح و تلاقی سرائر جلی نیست پس بفحوای ع یار چون نزدیک باشد که منازل دور باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون هبوب باد هاجرت صوری شعله چراغ تشاه قلوب و تعارف ارواح را منتفی نمیشواند ساخت پس قانون ع ظُلمَةُ الجِسمِ لَا یَخفَی سَنَاءَ الرُّوحِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون فوائح روائح قرب جانی با وجود بعد مکانی از ریاض مخالصت استشمام میتوان نمود پس بنا بر معنی ع دوری جا منگر نزدیکی جان را ببین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	چون با وجود دوری مکان و دیری زمان خلاصه دل و نقاوه جان ملازم آستان معالی نشان اندیش فحوای کلام ع اللهُ یَشهَدُ اَنَّنِی بِالقَلبِ عِندَکَ حَاضِرٌ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اگرچه قوای ظاهری بسبب بعد مسافت از استیفاء حصهٔ مشاهده جمال محروم اند نامه بمقتضا ع تنم اینجا ولی جانم من انجاست	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الافتتاح بالقرب

ابتدائات	مقدمة القرب	بیانه	تتمه	الانتها
[illegible]	هرچند مدتی مدید و عهدی بعید گذشته تا دوری فراق حجاب دیده شوق گشته فاما بمقتضای مصراع تن گر ز تو دور است چه غم دل با تست	حجاب مباعدت صوری را موجب اختفای خلوات مشاهد معنوی نمی شناسد	و بزبان حال این نکته ادا میکند	[illegible]
[illegible]	چون از دو [illegible] وجود روحانی محجب [illegible] [illegible]	خود را ملازم مجلس شهود و وافر السعود حضور موفور السرور می شناسد	و بزبان حال بدین مقال مترنم میباشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	در حدائق مشاهدات روحانی [illegible]	و پیوسته [illegible] شکر میباشد [illegible] میسازد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بدیده سر [illegible] مشاهده [illegible]	بساط شرح بسیط تکلف طی نموده [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	پس قدم اهتمام [illegible] نمودن از طریق ادب بعید نماید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] عرض [illegible] می آورد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	دل و جان بخدمت [illegible]	پس بر اداء این نکته کلام را اختتام میرساند	[illegible]

الابیات الاربعة منا الابیات تا

ثنائیات ع	فارسیہ	فارسیہ	عربیہ
لئن حالت الایام بینی لقائنا فقد کان عین القلب [illegible] تشوقنی قلبی لفرط [illegible] کانک نصب العین بکل مکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ان قلت غبت [illegible] اذ انت فیه جلیس الروح لم تغب ان قلت ما غبت قال الدمع [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ان کنت عن [illegible] غائبا متباعدا بالقالب [illegible] فالله یشهد [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لئن کانت الایام فرق بیننا بقرب [illegible] [illegible] لم تصرف [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] عینی [illegible] [illegible] فی [illegible] [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] فی القلب [illegible] المحبین اذا اتفاق ارواح [illegible] فلا [illegible] الاجسام البدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]
لئن بعدت عن نظری [illegible] وفرقنا [illegible] فمالی غیر ذکراک فی سوادی ومالی فی الفواد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

خاتمة الابيات المناسبة

فارسيه	فارسيه	ملمعه	ثنائيات فارسيه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف چهارم از کلمۂ دوم در افتتاح بدوام ذکر و این افتتاح نیز مقبول طباع اہل فضلیست چه ازین صورت استدلال بر کثرت محبت توان کرد که من احب شیأ اکثر ذکره و درین باب فقره چند نوشته میشود بنقطهاى متناسب آن اندوه المستعان و بالتوفیق الاعانة

ابتداآت	مقدمات	بیان دوام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	مطلع الاحوال الامور الذی هو علیم بذات الصدور داناو بیناست	که زلال صحائف اوقات لیل و نهار و جرائد ساعات عشی و ابکار بذکر مناقب زاکیه و نشر مراتب عالیه جناب فیض مرشح و محلے دارد	[illegible]
[illegible]	معلم معالم خلق الانسان علمه البیان جل جلاله و عم نواله	که بوستان ریاض ارادت فیض برشحات منابع حسن عقیدت تازه و شاداب میباید عبارات بنات خلوص و خصوص بر صفحات اوقات سے نگارد	[illegible]
[illegible]	فتاح خزائن عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو بعلم قدیم میداند	که علی الاستمرار و در ذکر محامد و معالے فیض افزاید همگی اوقات با نشر نفحات مکارم اخلاق آن یگانه آفاق معطر و مشرف دارد	[illegible]
[illegible]	دارای ممالک لا یعزب عنه مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء آگاه است	که همواره زبان جان به نشر طوامیر دعا و جان زبان به بسط مناشیر ثنای وی جاری دارد و جوامع اوقات و مجامع ساعات را بذکر مفاخر علیه و مآثر سنیه موشح و مرشح می سازد	[illegible]
[illegible]	حضرت علام الغیوب است که بحکم لا یعلم الغیب الا الله بر همه احوال مطلع است و علیم	که علی طوالی الازمنه و الاوقات و تواتر الآدنیه و الساعات مجالس عظما و محافل کبرا به نشر فضائل و بث معالی فیض مزین و محلے و مسامع اغره کرام و اجله انام را مشرف و معلی دارد	[illegible]
[illegible]	واضع اسرار یعلم ما تکنون صدورهم و ما یعلنون بعلم کامل مطلع است	که علی الدهور و کر السنین و الشهور بر وظائف ذکر و مراسم شکر فیض مداومت و مواظبت نموده انرا سرمایه اخیار و پیرایه روزگار خود سے سازد	[illegible]
[illegible]	قیوم نما و قد رتش توانا که علم غیب السموات و الارض صفت ذاتی او شده علمیست	که در اغلب اوقات و اکثر آنات ذکر محامد و مناقب آن خلاصه ایام که زینت صحائف لیالی و ایام اعنی جناب فیض در محافل و مجالس باذان و مسامع میرساند	[illegible]

بقیة الافتتاحات

ابتداات	مقدمات	بیان دوام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	دانا علیم قدیم و هو بکل شیء علیم تعالی شانه و عظم برهانه عالم است	که همیشه خود را بقراک دولت ف بارسته شر مراتب رفیعه و ذکر مناقب منیعه را مقارن لسان و ملاحق جان و جنان دارد	[illegible]
[illegible]	واهب العقل والنهی که ما تسقط من ورقة الا یعلمها از صفات اوست آگاه است	که در اکثر اوقات صفحه لسان و صحیفه جان و دل را مرقوم ذکر مآثر علیه و شرح مفاخر سینه ف شرفی تمام و زیبی لاکلام داده میدهد	[illegible]
[illegible]	ملک علام که یعلم سرهم و نجواهم مکتوم نیست از احاطه علمیه او دانا	که دست امید بحبل المتین ارادت ف زده و در هر مجلس رفیع و محفل منیع بوظیفه ذکر و دعا و راتبه شکر و ثنا اشتغال مے نماید	[illegible]
[illegible]	دانای نهان که مکنونات ضمائر بحکم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون بر علم قدیم او مخفی نیست میداند	که علی تعاقب الازمان و توالی الملوان جواهر زواهر مناقب ذات ملکی ملکات ف و درر غرر مآثر صفات سامی سمات به زبان اخلاص در سلک بیان مے کشد	[illegible]
[illegible]	حکیم علی الاطلاق که سبق لا علم لنا الا ما علمتنا در مکتب تلقین او خواند گواه و آگاه هست	که در خلا و ملا تبکرار فضائل و تذکار حسن شمائل ف مشغوف است و غلب ازمنه و اوقات بذکر مجد و معالی آن خلاصه اماجد و اعالی مصروف	[illegible]
[illegible]	عالم الغیب والشهاده که مضمون یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم از علم و پیش شمه ایست میداند	که علی حسب الطریقة المستمره در دعاگوئی و رضاجوئی ف بر جادهٔ اخلاص و منهاج اختصاص قدیم بقدم یکجهتی مستقیم میباشد	[illegible]
[illegible]	علیم الاسرار که متصف بصفت والله یعلم و انتم لا تعلمون ذات مقدس وست دا	که بالغدو والآصال بل فی جمیع الاوقات والاحوال بذکر محامد بے نهایت و نشر مکارم بی نهایت ف رطب اللسان و عذب البیان میباشد	[illegible]

بدوام الذکر

ابتداآت	مقدمات	بیان دوام الذکر	تمام الکلام
[illegible]	خبیر علیم لعالم قدیم صدا که علیم بما تبدون وما کنتم تکتمون وعالم غیب شهادت اندانسته آگاه	که علیٰ کر الشهور والایام ومر الدهور والاعوام از نشر جرائد ادعیه وبسط صحائف اثنیه غافل وذاهل نبوده ونیست	[illegible]
[illegible]	عالم الاسرار که بصفت کامل قد احاط بکل شیء علما موصوف ونعت بست آگاهی دارد	لیلاً ونهاراً وسراً وجهاراً ذکر مکارم وصاف وشکر میامن الطاف واعطاف ملاذ بان سده سنیه را انیس خاطر فاتر وجلیس ضمیر کسیر داشته وسے دارد	[illegible]
[illegible]	علیم خبیر که آیه والله یعلم ما فی السموات وما فی الارض نشانه ایست از دفتر علم قدیمش داند	که صبح وشام بی وصمت انفصال وانصرام بر لوازم ذکر الطاف وانعام ومراسم شکر افضال واکرام مواظب بوده عوامز تزلزل را باساس اخلاص راه نمیدهد	[illegible]
[illegible]	دانای مطلق وتوانای برحق که بصفت یعلم سرکم وجهرکم ذات مقدس او راشتر آگاه است	که بکرة وعشیاً مصباح دل بیغل را باشعه لمعات تذکار وتکرار صفات نورانیه السمات برافروخته زوایای آفاق واقطار را بلوامع آن منور ومعلی دارد	[illegible]

الابیات اللائقة بهذا الافتتاح

عربیه	عربیه	ثنائیا	عربیه
[illegible]	[illegible]	ما غیّر البعد حالاً کنت تعرفه ✽ ولا تبدلت بعد الذکر نسیانا ولا ذکرت خلیلاً کنت آلفه ✽ الا جعلتک فوق الکل عنوانا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	وحقکم ما غیّر البعد عهدکم ✽ وان طال عهد او تغیر حال وان لسانی لیس یذکر غیرکم ✽ محال ولم یخطر علیه ملال	[illegible]

تتمة الابیات المناسبة بهذا الافتتاح

فارسیه	فارسیه	ثنایات فارسیه		ابیات
[illegible]	[illegible]	از دعای تو زبانم نیست خالی یک نفس در ثنا خود سخن نیست تا هستی	ورد لازم تو دوام نیست فارغ یکزبان جز ثنای آشکار و دعای در نهان	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگرچه از شرف خدمت تو محروم گهی لطائف ذکر تو میکنیم تکرار	بجز ثنای توام نیست هیچ کار دگر گهی ز لطائف مدح تو میکنیم از بر	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مرا هست گر علی حدیث دوات وقت بجز ثنای توام نیست در همه وقت	مرا هست مدح ثنای تو زیور احوال بجز دعای توام کار نیست در همه حال	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مرا نیست حق عاقل ز جا فارغ زبان بنام تو مشغول و دل بیاد تو خوش نشست	بیاد توام جهان و جهانیان فارغ نه دل دمی ز تو فارغ نه زبان	[illegible]
[illegible]	[illegible]	همیشه نام تو آسایش جانست مرا والله که دعاء دولت تو افزون	همیشه یاد تو راحت روانست مرا هر شام و سحر ورد زبانست مرا	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بابای تو از یاد دل جا مقیم ذکر تو میکنیم در اندام کنا مشیم	در دعای محبت و اخلاص صاف و قیم ذکر تو میکنیم در اندام کنا تقسیم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	فی تنهایی ز تو دمی هیچ وقتی نسبی به نام تو میگویم حدیثی	نیم فارغ ز تو دمی هیچ آنی شبی بیاد تو میباشم زمانی	[illegible]

حرف پنجم از کلمهٔ دوم در افتتاح باظهار محبت قبل الملاقات و این فتتاحی بغایت مرغوب ست و منشی نخجوانی در کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب آورده که چون حق سبحانه تعالی خواهد که میان دو کس بطریق مصادقت مسلک انقید و عقد دوستی در دل ایشان انگیخته قبل از ملاقات صوری بمجرد استماع احوال و اخبار معتقد یکدیگر شوند و آن محبت بحقیقت مستفاد از محبت حق جل و علا بود چنانچه قائل فرموده **شعر** و اذا احب الله یوما عبده القی الیه محبة للناس و این آشنایی بحکم الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف نتیجهٔ تعارف ازلی و تالف میثاقیست و بعد از آنکه آن محبت بین الشخصین در دل مستقر باشد مترتب بر کمال التفات آن بنا بر وضوح نتایج علاقات آن بغیر از ملاقات ملتمس است و اظهور سعادت انجمله است که چون بحسب موانع ملاقات متجانسین متعذر باشد بارسال مکاتبات و ابلاغ مخاطبات قاعدهٔ محبت و اساس الفت را ممهد و محکم سازند تا برکات نتیجات علم یا من فی محبت طرفین روی نماید بنا بر این افتتاح یا بر تعارف میثاقیست یا بر استماع مکارم و فضائل مکتوب الیه چنانچه چند از آن بامنظوم مناسب آورده

ابتدا	بیان حال	منظومه	انتها
[illegible]	بحکم اذا احب احدکم اخاه فلیعلمه قبل از سعادت ملاقات برای اظهار کمال محبت و مصادقت این مباسطت نمود تا معلوم شود که رابطهٔ صداقت ف با حضرت ارجمند بر سبیل مواطنات مرتب بسابقهٔ ازلی و لوازم نزیلی ساخته گشته	[illegible]	امید بتفضل حضرت عزت حضرت است که حجاب مباینت مرتفع ساخته شرف ملاقات بهجت نمود می میسر گرداند
[illegible]	بر حسب قضیهٔ الارواح جنود مجندة مدتی مدیدست تا ملتمس مرددید و بواسطهٔ اصابات شوریده رابطهٔ وداد و قاعدهٔ اتحاد بجانب ف مؤکد و مستحکم بوده و دل این غل را از بانف غیبی نمای بجهت دیدن شنید	[illegible]	امید واری بعنایات حضرت باری عظم سلطانه چنانست که اسباب سعادت التقا بر وفق مدعا معد و مهیا گرداند
[illegible]	هر چند دیده از شهود انوار لقای ف بحرمان موسوم ست فاما دل را در آنکه سر رشتهٔ آشنائی فما تعارف که عبارت از مشاهده و ملاحظهٔ روحانیست بر تمکین ملاقات جسمانی و در مقالات لسانی ترجیح دارد تیقنی تمام حاصل گشته	[illegible]	رجا بلطف مفتح الابواب جل جلاله تو قوی تمام دارد که دولت ملاقات صوری علی وفق الملتمس سرانجام یابد
[illegible]	فاتحهٔ این اخلاص که بطریق مسابقت مصادقت مشتمل بر مکاتیب قبل از شرف صحبت ف اصدار می افتد محل استغراب و مقام استعجاب نیست زیرا که پیش ارباب قناعت ابتهاج بقا ابتهاج صحبت جانی و ملاقات روحانی ثابت بوده	[illegible]	متمنی از موهبت فیض عطا افرشانه و عظم سلطانه آنکه بعین اعتقاد و مشاهده انتقاد رعالم ظاهر نیز میسر شده
[illegible]	اگر چه بی سابقهٔ صوری که واسطهٔ مباسطت و رابطهٔ مباعدت در مراسلات مهمات تواند بود توسل بارسال این عریضه مبعث انگیز شنیده باشد اما اینوسیله بود تا تقدیم مراسلات آشنائی مسبوق است و تعارف روحی منظور و نا خواسته نیست	[illegible]	مسئول از عنایت حضرت احدیت عز شانه در تقدیم سنت مصافات تهنیت که تمام موانع مرتفع گشته دولت دیدار بشری روی نماید

بقیة الافتتاح باظهار المحبة

ابتدا	بیان الحال	منظومه	انتها
[illegible]	اگرچه بحسب ظاهر دیده منتظر در اکتحال بکحل الجواهر محاورت و مجاورت ف مقصورت نا ما صومعه سامعه باستماع احتماع مواد فضائل آن نقاوه افاضل خزانه جواهر محامد و مآثر ست	[illegible]	مسئول از فیض فضل ربانی آنکه باحراز ملاقات جسمانی مصراع خورشید مراد از افق غیب برآید
[illegible]	اگرچه دیده رمد دیده مخلص خالص العقیدت لشرف لقای دلگشای ف مشرف نشده اما باستماع صیت معالی آن خلاصه اعالی بحار اشواق متلاطم و مواد اشتیاق متراکم است	[illegible]	مامول از شمول نعم سبحانی آنکه بدریافت لقای شریف مصراع از شاخ وصل چیده شود میوه مراد
[illegible]	هرچند بحکم الهجران لم تره فقد سمعنا خبره همواره دل بقبیل را بهجای شریف و لقای عزیز ف داعیه محبت بدرجه کمال و ماده مودت بحد فوق الاعتدال بوده	[illegible]	مطلوب از کرم الهی آنست که برقع استار موانع صوری مصراع از درج وصل کوکب دولت کند طلوع
[illegible]	هرچند اتفاق مباسطت مراسلات و مفاتحت مخاطبات با جناب ف نیفتاده اما تواتر اخبار مکارم اخلاق و تظاهر آثار مراسم اشفاق آن قدوه آفاق همواره محرک دواعی اشواق لشرف مواصلت بوده	[illegible]	متمنی از مواهب نامتناهی الهی چنانست که عنقریب ببرکت ملاقات صوری نهال باغ دولت در برآید
[illegible]	اگرچه حجب مباعدت مانع مشاهده جمال وصال ف شده اما از استماع اخبار محامد و مناقبش تحفها بگوش هوش واصلست و مطالعه انوار آثار فضائلش دیده دل را از روزن جان حاصل	[illegible]	مطمع از آثار رحمت رحمانیت آنکه میمنت ادراک لقای شریف مصرع آفتاب عیش برآید از اوج مراد
[illegible]	هرچند دیده ظاهر بسعادت لقای انور ف فائز نگشته اما از استماع اخبار فضل و کمال آن منظور نظرات الطاف ملک متعال که در عرصه غبرا دقیقه خضرا فهر صدای آن زیور گوش هوش شده مهیج شوق عظیم ست	[illegible]	مرجو از الطاف لایزالی آنکه بهر چند زودتر بظهور نور جمال با کمال مخدومی مصرع بر چمن دل وزد نسیم سعادت
[illegible]	مدتی مدید میرود و عهدی بعید میگذرد که نوای صیت علم و شهامت و ندای صلای فضل و کرامت ف از جمیع السنه و افواه بگوش هوش رسیده و بدین سبب دل مشتاق را آرزوی مشاهده لقا و شرف از حیز بیان متجاوز ست	[illegible]	مدعو از عطیات حضرت ذی الجلال همانکه از مطالعه طلعت همایون مصرع خورشید صفا در افتد از روزن دل

قبل الملاقات

ابتدا	بیان الحال	منظومه	انتها
[illegible]	اگرچه دیدهٔ ظاهر در عالم ملک عرصهٔ ناسوت بمشاهدهٔ طلعت میمون و مطالعهٔ محیای همایون شرف معزز نگشته اما در ساحت ملکوت و فسحت لاهوت بحکم تعارف میثاقی دولت مشاهده و تلاقی حاصل است	[illegible]	از خزانهٔ جود و هبت لعطیات لقد کسبها در بازار صورت جوهر شهود لقا بدست آید ع می جویم امید که گردد حاصل
[illegible]	هرچند در عالم شهادت از استسعاد بسعادت لقای همایون محروم است اما در محافل قدس و مجالس انس دیدهٔ بصیرت بتماشای جمال آن عدیم المثال اشتغال دارد	[illegible]	بفیضان فضل قدوسی تهیهٔ اسباب سعادت آستان بوسی مامول است ع و یعطی الله سؤال من استعان
[illegible]	اگرچه در عرصه گاه صورت دیده ندیده هجران کشیده از اکتحال تراب جناب محروم مانده اما اساس مودت میثاقی که عهد مجامع جبروت و صوامع ملکوت ابرام و استحکام یافته سمت انقطاع و انفصام ندارد	[illegible]	از مهب فیاض مطلق دولت ملت صوری بر رفع حجاب دوری و رفع موانع مهجوری مستدعاست میسور ع امید که زود تر میسر گردد
[illegible]	هرچند در جلوه گاه صورت بمشاهدهٔ طلعت زیبا و مطالعهٔ عزم سرفراز نشده اما باستماع مکارم اوصاف آن منبع الطاف که در آفاق و اقطار دایر و سایر است خلاصهٔ روح مفتون و مشغوف گشته بغایت متعطش زلال وصال می باشد	[illegible]	از مبادی عنایات ازلی طلوع کوکب آن مظهر سپهر جمال مطلوب است ع والله یعطی الطالبین مرادهم
[illegible]	اگرچه قواعد تالف ارواح بتواصل اشباح ممهد نشده در دوا اوقات میثاقی متناظر لحداق موکد نگشته اما شمائم نسائم اقوال فعال و فوائح روائح معالی و افضال مشام دل مستهام را معطر و مطیب ساخته	[illegible]	از دقائق افضال لایزالی امید که لمعات جمال آن شموس اسرار تسهیل باشد ع امید که حق روا کند حاجت ما
[illegible]	هرچند بحکم تباعد دیار و تراخی اقطار دیدهٔ صورت دست بدامان تلاقی اشباح نرسیده اما در خلوتخانهٔ دل دیدهٔ جان از موائد فوائد غیر متناهی زوال می یابد و تجاذب وصال رفرف دل بر ساحت احوال می تابد	[illegible]	غایت المراد از خزانهٔ کرم ملک معبود احراز دولت ملاقات حاصل ع والله یجیب من دعاه
[illegible]	هرچند دیدهٔ هجران دیده را مشاهدهٔ جمال روز افزون و مطالعهٔ غرهٔ غرای همایون دست نداده اما جان محنت کشیده و دل محبت رسیده در جمعیت آباد عالم ملکوت و وحدت سرای عالم لاهوت دم موافقت و وداد و مرافقت و اتحاد می زند	[illegible]	توقع از نقابگاه نیاز آورده آنکه چهرهٔ دیدهٔ امید از شرف لقاء آن برافروخته نماید ع چاوش که لطف برادر من مرو

الفقرات والابیات اللائقة

الفقرات	الفقرات	ابیات
بحکم اگر خبرا ذا الدار اُعاینوا لسنت عنها بیاین اگر از روی صورت ملاقات جسمانی نبوده اما از روی حقیقت ملاقی روحانی و صحبت میان آشنائی ازلی مباسطت رفت	قبل از ظهور نشأت عنصریت و بروز صورت بشریت در خلوتخانه غیب و عرصه عالم لاریب از اقداح تجلیات جمال به شراب تداینات لایزالی **مصراع** مست دیدار یکدگر بودیم	[illegible]
بنا بر تناسب و کل ذی جنس یمیل الی جنسه با لخبر چون صنوف محاسن اخلاق و فنون میامن اوصاف ... از افواه افاضل و اشراف استماع افتاده بود موجب این جرأت و سبب این مباسطت گشت	بحکم الظاهر عنوان الباطن صورت را با معنی ارتباطی عظیم است **مصرع** پرستش ظاهر دید را میرش باطن ... پس مید کلی و مراد اصلی آنست که باد اعتنایات ازلی و اسعاد سعادت لم یزلی ع روی تو بینم سپهر چنین که هست	[illegible]
در برقت ابسبب استماع ذکر جمیل سلسله تعارفی که در تجدید وداع ... تالفی که در عهد نامه ثبته فی الابداع ... در حرکت آمده باعث بر این مباسطت شود	اگر چه بحسب ظاهر تجربت وقت مشرف نشده اما ار با که چه حکم دولت آباد نظر افاضات عالم غیب ... اشراقات افق لاریب ست بمجانبه ... منهما ائتلف ... ان جناب معلی ... ست	[illegible]
هر چند که پیشتر ... بجمال وقت مشرف نشده ... از نام ... و صاف گرامی خورسندی نیافته ... در عرف دعا دست خوش گستاخی ... مباسطت با شوق ... باعث ابتهاج شد	هر چند بنده بشرف سعادت حضوریت مستند نگشته سلک محاوره ... انتظام نیافته اما مواره آثار فضائل آنجناب را مقتضی و بانوار کمالات ایشان مستند می بوده خود را مشاهده لقاسے اشرف میداند	[illegible]
هر چند دواعی ازدیاد مشاهده و سعادت ... جمال ... بوده فاما روائح مکارم مرضیه مشام ... ساخته جرأت اقدام رفت	هر چند ظاهر اشعه انوار ملازمت ... تقصیر ... قدر قبول ... اما از خلوص نیت و اخلاص جانی ... تمام جنانی ... انسانی ... طریقه دعا گوئی لازم میداند ع از ذکر شریف یکنفس خالی نیست	[illegible]
... ائتلاف ... مباسطه ... تالفی ... ریاض ... داشت	هر چند اتصال روحانی ... معانی اصلی مقرر ... اشباح ... روح ... میتوان یافت شعر ولکن للعیان لطیف معنی ...	[illegible]
بحکم ... پیش از وصف ... طلوع لوامع آفتاب ... همایون صفات ... سالک ... آثار مقدم همایون ... لمعات انوار ... منور رسید اند	استماع ... بیان ... فضل ... زبان ... منطق ... دیده ... دل ... جان ... بیت ... اشتیاق دیدار ... گفتار حق	[illegible]

المناسبة بهذا الافتتاح

ثنائیات عربیه	ثنائیات فارسیه	ابیات
بيني وبينك في المحبة نسبة مستورة من اهل هذا العالم نحن اللذان تعارفت ارواحنا من قبل خلق الله طينة آدم	گرچه رویت ندیده ام ای دوست وصف حسنت شنیده ام ای دوست سالها در فضای گلشن قدس گل وصل تو چیده ام ای دوست	[illegible]
ارتاح اذا هبت نسيم السحر من فضلك يستعيد نشر الزهر اهواك ولو افز بلقياك نعم في حبك قد بادر سمعي بصري	آوازه حسنت ز جهان می شنوم اوصاف تو از پیر و جوان می شنوم آن بخت مرا نیست که بینم رویت باری نامت ز این و آن می شنوم	[illegible]
سلام على من شاقني لوصاله وان لم افز الا بطيف خياله عشقت وما ابصرته عين انني سمعت على الحالين وصف جماله	با آنکه میان ماست دوری حایل مرغ دل من شناخته گردد واصل اسرار کمالت از ره منفذ سمع انوار جمالت از ره روزن دل	[illegible]
اهدى اليك تحيتي ومودتي قبل اللقاء تعارف الارواح ومن القلوب الى القلوب شواهد يشهدن قبل تشاهد الاشباح	زبس وصف حسن تو بشنیده ام جمال تو در صورت تو ور ندیده ام چنان در دل و دیده جا کرده ای که گویا ترا سالها دیده ام	[illegible]
ان النفوس لاجناد مجندة لله في الارض بالاهواء تختلف فما تعارف منها فهو مؤتلف وما تناكر منها فهو مختلف	ای از تو مرا گوش پر و دیده تهی خوش آنکه ز گوش پای بر دیده نهی تو مردم دیده نه آویزه گوش از گوش بدیده آ که در دیده بهی	[illegible]
اهوى العقيق ولم احلل نواديه فكيف البين قد كفت عواديه فكم دعاء عن الاخلاص متصل على لسان الصبا والبرق اهديه	میان اهل محبت تعارف ازلیست که بی وسیله نام و نشان بهم بندند محققان بتقاضای آشنائی روح بسا که شرح موالات بی زبان بندند	[illegible]
ولا بد لي من ذكركم في مسامعي يشوقكم قلبي ولم تركم طرفي فوا عجبا هل عاينتا عين لو ترى با عجب من شخص يعشق بالوصف	تا گهر وصف ترا شد صدف سامعه بر باصره دارد شرف دیده نشاند حسد خون که چند از غیرت گوش شود بهره مند	[illegible]

سطر ثانی از صحیفهٔ اولی در بیان صفات منثوره و منظومه

مخفی نماند که درین زمان لطافت نشان اغلب منشیان خراسان در مکاتبات و مراسلات بساط نعوت و صفات
مکتوب الیه را مطوی ساخته اند و لوای ایجاز و اختصار در ساحت مضمار بلاغت و براعت برافراخته و فی نفس الامر
این صورت برعایت قوانین ادب اقرب است و بسلوک طریق حرمت و بادای حقوق حشمت اولی و انسب اما
چون قدما از اهل انشا طریقهٔ ایراد صفات مسلوک میداشته اند و دران باب هیچ دقیقهٔ نامرعی نمیگذاشته و حالا
افاضل عرب باجمعهم و اکثر از فضلای عجم در عراق و ماوراء النهر اقتفای آثار ایشان نموده ذکر مناقب و مناصب
و تثبت مفاخر و مراتب مکتوب الیه را از قبیل زیادتی اجلال و اکرام و تتمیم قواعد اعظام و احترام می شمارند بنا بر تتبع
ایشان تا این اوراق ازان صورت خالی نماند جهت هر یک از ارباب طبقات کلمهٔ چند از نعوت سامیه و
صفات عالیه بالفاظ عربی بر وجهی که طباع سلیمه از قبول آن ابا ننماید و جهت بعضی خواص از طبقهٔ اعلی بزبان
فارسی که در بعضی محلها بکار آید آورده میشود و همین صفات و نعوت را حسب مقتضای مقام در ضمن ادعیات ایراد میتوان نمود
و مکاتب باید که تامل نموده از صفات مذکوره آنچه مناسب نسبت مکتوب الیه است بر وجهی که بجانب علو مائل و احسن
نباشد و از وصمت انحطاط و قصور نیز مبرا باشد اختیار فرماید و اگر مکتوب الیه جامع مفاخر متنوعه و مناصب متعدده
باشد چنانچه مثلا رتبت سیادتش با شرف علم یا مرتبهٔ صدارت یا وزارت
یا منصبی از مناصب شرعیه جمع باشد همه جهات را رعایت نموده بهر صفتی
ایمائی فرماید بعد از ایراد صفات هر مرتبه از مراتب اگر
بتعبیر از زیادت عربی یا فارسی ایراد دعائیه تا کید تعظیم
و تفخیم و ضاعف بتکریم بدان تاکیدی
و تمهیدی خواهد یافت
و من الله التوفیق

صفات الملوک والسلاطین

منشورہ عربیہ	ایضا	ایضا
السلطان الاعظم مالک رقاب الاناصر کلمۃ اللہ العلیا المترقی علی الدرجات العلی خلیفۃ اللہ فی بلادہ وظلہ الظلیل علی مفارق عبادہ العطوف علی الرعایا الرؤف بین البرایا	سلطان الاسلام ظل اللہ علی مفارق الانام رفیع سنام المجد الغارب ملک ملوک المشارق والمغارب ایۃ اللہ بین بریتہ المجتہد فی اعلاء کلمتہ حامی بلاد اللہ ناصر عباد اللہ	سلطان سلاطین الزمان المتمکن علی مسند العدل والاحسان محی سنۃ الاسلام مروج قواعد الشریعۃ الغراء باجراء الاحکام صاعد مصاعد السلطنۃ الباہرۃ عارج معارج الایالۃ القاہرۃ
السلطان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم کہف الثقلین امام الخافقین موسس بنیان الاسلام منشور الالویۃ والاعلام اسوۃ اعاظم السلاطین قدوۃ اماجد الخواقین	السلطان المعظم والخاقان الاعدل الاکرم ضابط اقطار الامصار بالقوۃ القاہرۃ مربط اطراف الآفاق بالدولۃ الباہرۃ رابط امن البلاد واسط امان العباد	السلطان الاعظم ظل اللہ علی مفارق الامم مزین سریر السلطنۃ الکبری بنشر الفضل والانصاف مہد مبانی الخلافۃ العظمی بدفع الجور والاجحاف مغیث المظلومین مجیر الملہوفین
السلطان الاعظم والملک الاقدم الاکرم المنصور بالتائیدات النازلۃ من السماء المظفر بورود الجنود الغیبیۃ علی الاعداء ملاذ البرایا معاذ کافۃ الرعایا	السلطان المقدم والخاقان المعظم المکرم المحکم ایۃ عظمتہ بالصدق الصریح والحق الیقین المعلم رایۃ عزیمتہ بالنصر العزیز والفتح المبین	السلطان الاعدل الاکمل الصاعد باقدام الہمم علی قمم الدین والدول ناصب رایات النصفۃ بعد اندراسہا مظہر آثار [illegible] عقیب انطماسہا محی الاسلام مغیث الانام
السلطان المعظم والخاقان المکرم اصدق السلاطین قولا ودینا احق الملوک والخواقین صدقا ویقینا واسطۃ طلوع انوار الامن والامان وسیلۃ وفود آثار العدل والاحسان	السلطان العادل العالی والخاقان الکامل الوالی ظل اللہ فی بسیط الارض عامر المعمورۃ فی الطول والعرض سلطان سلاطین المشرقین برہان خواقین الخافقین	سلطان اعاظم السلاطین حارس [illegible] اسطحتہ الامن والامان [illegible] اہل الایمان [illegible] العدل [illegible] [illegible] لاذکارہ [illegible]
السلطان الاعدل الاعظم والخاقان الافخم الاکرم برہان ملوک الامم عامر المعمورۃ باثار الجود والکرم ناصب رایات الفتح والظفر رافع الویۃ العدل بین زمرۃ البشر	سلطان سلاطین الزمان مفیض شآبیب العاطفۃ علی ریاض صنوف طبقات الانسان امان کافۃ الانام مرکز دائرۃ الاوامر والاحکام موسس مبانی الاسلام ہادم قواعد الجور والاعتساف	[illegible] ملک الآفاق وارث [illegible] بالاستحقاق جالس [illegible] [illegible] [illegible] ناشر اعلام [illegible] علی الآفاق

بقیة صفات الملوك

منثوره عربیه	منثوره فارسیه
اَلسُّلْطَانُ المُؤَیَّدُ المُعَظَّمُ وَالخَاقَانُ المُمَدَّدُ الْمُكَرَّمُ اِعْتِضَادُ السَّلَاطِیْنِ عَلَی الْاِطْلَاقِ مَلَاذُ اَعَاظِمِ الْمُلُوْكِ بِالْاِسْتِحْقَاقِ حَارِسُ حَوْزَةِ الْاَنَامِ حَامِیْ بَیْضَةِ الْاِسْلَامِ عَوْنُ الْمُلْكِ الْعَلَّامِ	حضرت مجاهی خلافت پناهی صاحبقرانی سلیمان مکانی دارای جمشید فریدون خورشید منظر جهاندار سپهر اقتدار اعلی سلاطین روزگار
اَلسُّلْطَانُ الْاَكْرَمُ عَضُدُ السَّلَاطِیْنِ الْاُمَرَاءِ الْعِبَادِ بِاِقَامَةِ النَّفْلِ وَالْفَرْضِ الْمَخْصُوْصُ بِتَشْرِیْفِ هُوَ الَّذِیْ جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِی الْاَرْضِ الْمُؤَیَّدُ بِالْعِنَایَاتِ الْاَبَدِیَّةِ وَالْمُسَدَّدُ بِالرِّعَایَاتِ السَّرْمَدِیَّةِ	شهنشاه مالک رقاب سپهر قدر خورشید رکاب قطب فلک بختیاری مرکز دائره جهانداری طراز کسوت سلطنت و فرمان روائی نگین خاتم عظمت و کشورکشائی
اَلسُّلْطَانُ الْعَادِلُ الْمُؤَیَّدُ بِنَصْرِ اللّٰهِ عَنِ التَّوَاتُرِ وَالتَّوَالِیْ نَاشِرُ الْاَمْنِ وَالْیُمْنِ فِی الْاَقْطَارِ بَاسِطُ الرَّاْفَةِ وَالنَّصَفَةِ فِی الْمُدُنِ وَالْاَمْصَارِ نَاصِرُ الدِّیْنِ الْمُبِیْنِ حَافِظُ الشَّرْعِ الْمَتِیْنِ	پادشاه اعظم سلطان سلاطین عرب و عجم مظهر آثار امن و امان فرمانفرمای زمین و زمان آفتاب تابان فلک جهانبانی ماه درخشان سپهر گیتی ستانی
سُلْطَانُ الْمُلُوْكِ وَمَلِكُ السَّلَاطِیْنِ الْمُتَصَدِّیْ لِاِظْهَارِ اَسْرَارِ الْخَوَاقِیْنِ ظِلُّ اللّٰهِ فِی الْاَرْضِیْنَ اَنْوَرُ مِنْ بَدْرِ السَّمَاءِ … اَظْهَرُ مِنْ شَمْسِ الضُّحٰی فِی الْعَدَالَةِ بَیْنَ الرَّعَایَا	خورشید روشن رای جمشید جم الک آرای آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت حضرت پروردگار قوه باصره شهریاری و کامگاری غره ناصیه بختیاری و جهانداری
اَلْمَلِكُ الْاَعْدَلُ وَالسُّلْطَانُ الْاَكْمَلُ اَعْظَمُ اَعَاظِمِ السَّلَاطِیْنِ بِرِعَایَةِ قَوَاعِدِ السَّلْطَنَةِ وَالْخِلَافَةِ اَكْرَمُ اَكَارِمِ الْخَوَاقِیْنِ بِتَمْهِیْدِ قَوَانِیْنِ الْعَاطِفَةِ وَالرَّاْفَةِ	خجسته طالع همایون بخت فرخنده تاج و برازنده تخت سکندر جاه سلطنت پناه کیخسرو سپاه خلافت دستگاه جهانگیر عالم آرای خصم شکن قلعه کشای

ابیات عربیه

مُؤَیِّدُ الْمُلْكِ كَهْفُ السَّلَاطِیْنِ	وَمَحَالُ الدِّیْنِ عِزُّهٖ وَتَمْكِیْنٌ
مَوْلَی الْمُلُوْكِ اَمَانُ الْخَلْقِ مُقْتَدَرٌ	اِذَا اَنْتَ بِعِزَّتِهٖ اَعْنَاقُ مَنْ مُجِدٍ
اَجَلُّ مُلُوْكِ الْاَرْضِ قَدْرًا وَرُتْبَةً	وَاَكْبَرُهُمْ مَجْدًا وَاَشْهَرُهُمْ ذِكْرًا
هُوَ الْبَحْرُ فَیْضًا وَالْمُلُوْكُ جَدَاوِلُ	رَاٰی كُلَّ ذِیْ مُلْكٍ اِلَیْهِ مَصِیْرٌ
مَوْلًی لِقَاعِدَةِ الْمُلُوْكِ یَعْرُبُهٗ	وَقِیَامُهٗ بِمَصَالِحِ الْاِسْلَامِ
مَوْلَی الْاَنَامِ اَمَانُ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ	بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ
مَلِكٌ یُقِیْمُ النَّصْرُ تَحْتَ لِوَائِهٖ	وَیَفِیْضُ فِی الْاَیَّامِ بَحْرُ عَطَائِهٖ

ابیات فارسیه

شاهی که قدر او ز ثریا نشان دهد	درگاه عالیش حوادث امان دهد
شهریاری که فزون از جم و فریدون بنسبت	خاکپایش شرف تاج سر گردون نسبت
شهی که نقش نگین جلال شد نامش	کمال یافت خلافت فر ایامش
شهریار شهریاران آفتاب ملک و دین	خسرو لشکرشکن شاهنشه روی زمین
شاهی که یافت ملک ز شمشیر او قرار	خورشید ماه طلعت جمشید کامگار
شاه کشورگیر گیتی بخش گردون اقتدار	آفتاب عدل و احسان سایه پروردگار

منثورة و منظومة

فارسیه	ثنائیات وفردیات عربیه		ثنائیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	داور خورشید رتبت کز کمال مکرمت مرزبان سرجم زند سرمایهٔ دریادگان شاه ابو الغازی معز ملک و دولت کز شرف خاک درگاه بهست اکسیر عز جاودان
[illegible]	[illegible]	[illegible]	دارای شرق و غرب شهنشاه بحر و بر کاوصاف بحر جودش از اندازه برترست خورشید تیغ زن که بتیغ گهر نمای از شرق تا بغرب جهانش مسخرست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سلطان بحر و بر که ز آثار عدل او باشد حریم مملکت از امن چون حرم از فر پادشاهی و انوار دولتش زینت گرفته افسر کی و تخت جم
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آفتاب سلطنت شاهی که اجرام سپهر کم زند دست پیش آخیر گردون پیکرش شاه عالمگیر دارا حشام آنکو مدام تازه میگردد بهار ملک از آب خنجرش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	سایهٔ یزدان و خورشید سپهر سلطنت خان کسری ابهت خاقان سکندر جناب آنکه پیش جزم و عزم او بود [illegible] خاک [illegible] و رنگ آب [illegible] شتاب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شهی که [illegible] نشل آتش را برای تاج کند مشتری خریداری [illegible] دولت و دین سایهٔ خدای که هست [illegible] سایهٔ [illegible] آفتاب زنهاری
[illegible]	[illegible]	[illegible]	شه [illegible] شده [illegible] افسش گرفت روی زمین نور [illegible] جهان [illegible] [illegible] سپهر آفاق سروری [illegible] که نیست گردن او غیر طوق فرمانش

صفات اولاد الملوک

منثورهٔ عربیه	ایضا	منثوره فارسیه
السلطان بن السلطان مظهر انوار الفضل والبذل والاحسان غياث نفوس كافة الامم ملاذ عموم العرب والعجم واضع قوانين الانصاف قامع افانين الظلم والاجحاف	نقاوة سلاطين الآفاق وارث ممالك الخواقين بالعدل والاستحقاق معز اولياء الله بانوار العدالة مذل اعداء الله باثار الايالة	شاهزاده جهان مطرح اشعهٔ عدل و احسان نور دیدهٔ سلطنت کبری نور حدیقهٔ خلافت عظمی درتاج شاهی دُرّی ابراج الطاف الٰهی
حامي حماة الايام راعي رعاة كافة الانام مظهر آثار السطوة الباهرة مظهر انوار الدولة القاهرة مجري انهار العاطفة والرافة في رياض السلطنة والخلافة	خلاصة اولاد الخواقين زبدة ابناء الملوك والسلاطين ازهر دراري طالع من افق الدولة الباهرة اظهر درر خرج من صدف السلطنة القاهرة	خلاصه ملوک عالم نقاوهٔ اولاد امجاد آدم گوهر صدف شهریاری ملحوظ نظرات عنایات حضرت باری دُرّ دُرج سروری و نامداری بدر برج کامرانی و بختیاری
نور عين السلطنة الغراء عين نور الخلافة البيضاء مالك اماجد المشرقين حاكم اعاظم الخافقين حافظ اقطار الارضين ناصح انصار الدين المتين	ناشر الوية النصفة والعدالة باسط بساط الابهة والجلالة والايالة نقاوة ملوك الآفاق عضد السلاطين بالاستحقاق نور حدقة الخلافة نور حديقة الرفعة والافاضة	شاه و شاهزادهٔ انام اعتضاد ملوک و حکام فرازندهٔ اعلام دین و دولت فروزندهٔ رخسار ملک و ملت خلاصهٔ اولاد ملوک نامدار نقاوهٔ احفاد سلاطین کامکار
نور احداق السلطنة الباهرة نور رياض المعدلة الزاهرة عامر البلاد بمياه الانعام غامر العباد بافاضة الاكرام قطب فلك العزة والشوكة مركز دائرة العظمة والسطوة	ناصب اعلام النصفة بالمرحمة الكاملة رافع اركان الرافة بالمعدلة الشاملة مفيض شآبيب اللطف والاحسان على بساتين قلوب نوع الانسان	شهزاده جمشید سریر سلیمان جاه آصف تدبیر مهر سپهر سلطنت و جهانبانی زیور سریر مملکت و گیتی ستانی آفتاب ذروهٔ خلافت و اقتدار گوهر گرانمایه بحر ایالت و افتخار
اسوة اولاد السلاطين قدوة ابناء الخواقين باسط بساط الامن واليمين على بسيط الساهرة ناشر منشور العدل والبذل على صفحات الدولة القاهرة	السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان منبسط في نواحي البلاد آثاره الشائعة المنتشرة في الاداني والاقاصي من العباد انواره الساطعة	شاه دارای سلطان جهان فلک تخت فریدون سپاه سکندر بخت جمشید دستگاه قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت مشتری سیر بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت سهیل میمنت

والخلفاء العظام

عربیہ	فارسیہ	ایضاً	ثنائیات فردیات
[illegible]	سواع نہ ناصیہ سرکشان / تیغ زن تارک گردن کشان	خداوند فلک تخت و جوان بخت / کہ برخوردار باد از بخت و از تخت	خدیو ملک ستان شاہزادۂ دوران / کہ بر ملک زجہان زیبدش سر افرازی / شہی کہ شہپر شاہین ہمتش بشکست / دل عقاب سپہر از بلند پروازے
[illegible]	شہی کز لمعات دل منور او / صد آفتاب تجلی کند ز منظر او	خسرو مہ رایت جمشید جام / صفدر مہر آیت گردون غلام	ظل یزدان شہ شہنشاہ شہنشاہ نژاد / کہ ندارد در جہان پیش کفش مقدار / آنکہ خط کش پی دفع حوادث ہر دم / گرد معمورۂ اسلام کشد دیوارے
[illegible]	سلیمان دولت جمشید پایہ / زچتر افگندہ بر خورشید سایہ	جم قوت و سکندر ثانے / در جہانگیری و جہانبانے	عنقای قاف سلطنت و مہر برج عدل / نوشیروان عہد و فریدون روزگار / خضر سکندر آینہ جمشید مرتبت / سلطان کامگار و جہان بخش نامدار
[illegible]	جہانگیر جہان بخش و جوان بخت / شہنشہ خورشید تاج و آسمان تخت	ستارہ لشکر خورشید جاہ گردون قدر / سکندر آئینہ جمشید جام دارا رائے	آسمان سروری سرمایۂ امن و امان / آفتاب اوج شاہی سایۂ پروردگار / داد گر گردون پناہ خسرو عالی نسب / کام بخش و کامیاب و کامران و کامگار
[illegible]	عادل دین پرور گیتی ستان / شاہ ملک خوی فلک آستان	پناہ سلطنت شاہ جوان بخت / [illegible] ہنر اوست و ہم تخت	[illegible]
[illegible]	سرخیل سپاہ تاجداران / سرجملۂ جملہ شہسواران	سر آرای [illegible] تاجداری / [illegible]	[illegible]
[illegible]	برافرازندۂ رایات شاہی / برافروزندۂ نور آلہی	[illegible]	[illegible]

صفات معظمات

منثور بعضها عربیه	بعضها فارسیه	فارسیه	فارسیه
مَلِكَةُ الْمَلِكَاتِ حَاوِيَةُ أَنْوَاعِ الْمَيَامِنِ وَالْبَرَكَاتِ نَتِيجَةُ أَعَاظِمِ الْخَوَاقِينِ نُقَاوَةُ أَكَارِمِ الْمُلُوكِ وَ السَّلَاطِينِ نَادِرَةُ الْأَدْوَارِ الْفَلَكِيَّةِ بَارِقَةُ الْأَنْوَارِ الْمَلَكِيَّةِ	اَلْمَلِكَةُ الْعُظْمَى مَظْهَرُ أَنْوَارِ الْإِيَالَةِ الْكُبْرَى دُرَّةُ تَاجِ السَّلْطَنَةِ الزَّاهِرَةِ دُرِّيَّةُ أَبْرَاجِ الْمَكْرُمَةِ الْبَاهِرَةِ بِلْقِيسُ الزَّمَانِ زُبَيْدَةُ الْعَهْدِ وَالْأَوَانِ	[illegible]	[illegible]
مَلِكَةُ مَلِكَاتِ الْعَالَمِ خُلَاصَةُ بَنَاتِ حَوَّا وَآدَمَ دُرَّةُ أَصْدَافِ السَّلْطَنَةِ الْعُظْمَى دُرِّيَّةُ أَفْلَاكِ الْخِلَافَةِ الْكُبْرَى بَارِقَةُ لَوَامِعِ الدَّوْلَةِ الْأَبَدِيَّةِ لَامِعَةُ بَوَارِقِ الْعِصْمَةِ السَّرْمَدِيَّةِ	صِفْوَةُ الْأَيَّامِ نُخْبَةُ سَلَاطِينِ الْأَنَامِ حَامِيَةُ حَوْزَةِ الْإِيَالَةِ حَارِسَةُ الْمَمَالِكِ بِجُنُودِ الْعَدَالَةِ النَّامِيَةُ فِي حُجُلَاتِ الدَّوْلَةِ الْبَاهِرَةِ وَالنَّاشِيَةُ فِي حُجُرَاتِ الْعِصْمَةِ الزَّاهِرَةِ	[illegible]	[illegible]
مَالِكَةُ رِقَابِ الْأُمَمِ مَلِكَةُ مَلِكَاتِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ صَافِيَةُ الصِّفَاتِ بِصَفَاءِ الشِّيَمِ سَامِيَةُ السِّمَاتِ بِالْأَقْسَامِ تَعَالَى لِهِمَّتِهَا نِيَّةُ الرَّابِعَةِ بِالْهِمَّةِ الرَّابِعَةِ النَّامِيَةِ بِالْعِصْمَةِ وَالْعِفَّةِ	نُقَاوَةُ الْمَلِكَاتِ ذَاتُ الْمَيَامِنِ وَالْبَرَكَاتِ وَالسَّعَادَةِ نَتِيجَةُ مُقَدِّمَاتِ الْجَلَالِ مُقَدِّمَةُ نَتَائِجِ الْكَمَالِ الْمُخْتَصَّةُ بِعِصْمَةِ الذَّاتِ الْمَخْصُوصَةُ بِأَحَاسِنِ الصِّفَاتِ	[illegible]	[illegible]
ملکہ سلطنت پناہ مظہر لوامع عزت وجاہ زیب دہ حجلۂ سلطنت و شہریارے زینندۂ حجرہ مکرمت و بختیاری بانوی عرصۂ جہان بلقیس تختگاہ عاطفت وجہان	مَلِكُ الْمَلِكَاتِ الْمَخْصُوصَةُ بِأَشْرَفِ الْمَلَكَاتِ نَادِرَةُ الْأَعْصَارِ خُلَاصَةُ الدُّهُورِ وَالْأَدْوَارِ رَبَّانِيَّةُ	[illegible]	[illegible]
	الْعَصْرِ فِي اسْتِجْلَابِ الْكَمَالَاتِ بِلْقِيسُ الدَّهْرِ فِي اكْتِسَابِ أَسْبَابِ السَّعَادَاتِ	[illegible]	[illegible]
مالکہ عصمت شعار مالکہ عفت دثار فروغ باصرۂ دین ودولت چراغ افروز شبستان ملک وملت تخت نشین حجلۂ عفت وکرامت بیوند حجرۂ عصمت وصیانت	نقاوۂ ملکات عالم خلاصۂ ذریات آدم صفوۃ معظمات زمان زبدۂ مکرمات عہد واوان سہیل بامین یمین نامداری زہرۂ شہرہ فلک شاہی وشہریاری	[illegible]	[illegible]

حجرات السلاطین

ثنائیات	وفودیات عربیه	ابیات فارسیه	ثلاثیات فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مهد اعظم مریم بلقیس ایام زمان مهد اعلی عصمت الدنیا امان روزگار بر صع دین پرورش مرد علی غم حسود پاسبانی راشکوه و پارسائی راشعار
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آن که شکوه تقشه داران بزم او بشکسته قدر و مرتبه تاج قیصری دست گهرفشان کنیزان در گوش باخاک داده خاصیت زر جعفرے
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آفتاب دین و دولت آسمان عز و جاه مهد اعلی ستر رسنی عصمت دنیا و دین آنکه تا بر چتر او گردون نمیداز و نظر میکشد در دیدہ اش خورشید میل آتشین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلقیس روزگار که بخت بلند حال ناز در آستان جاهش بجا کرے گردی ز خاک درگه گردون جناب او بر فرق سروران جهان کرده افسرے
[illegible]	[illegible]	[illegible]	قبله ارکان عالم زبدهٔ شاہان عصر آفتاب ملک و ملت عصمت دنیا و دین کو بهاسے گره اس تسبیح خیرات حسان کو شاهی دامنش حبل المتین حور عین یاد
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنکه از بهر تفاخر پادشاہان سوده اند چهره چون خورشید بر خاک جنابش ماه و سال مشعل آتش شود فی الحال اگر خیزد روز باز در هوائی بارگاهش نگذرد باد شمال
[illegible]	[illegible]	[illegible]	آنکه پیش مهد او بیرون کنند آفتاب و ماه را از پیشگاه ناوک عصمت بدوزد چشم چرخ گر گذشت در سایهٔ چترش نگاه

صفات الامراء

منثور عربیه	منثور عربیه و فارسیه	ابیات فارسیه	ابیات فارسیه
الامیر الاعدل الاعظم اعتضاد الامراء فی الممالک ضابط قوانین الممالک منجی الخلائق من ورطات المهالک یمین الدولة القاهرة امین السلطنة الباهرة غوث البرایا ناصر الرعایا	الامیر الاعدل الاحکم اعظم الامراء وامیر العظماء بین الامم منطقة ذروة الشهامة والجلالة نقطة دائرة الامارة والایالة مراٰة الممالک الخاقانیة مقوی ارکان الدولة السلطانیة	قضا انفاذ قدر قدرت فلک رفعت بزرگ منصب خورشید قدر بحر نوال	داور سلطان نشان میر معظم که هست همچو قضا کامران همچو قدر کامگار
الامیر الکبیر امیر الامراء واکبر الکبراء قطب فلک الابهة والجلال محیط مرکز السطوة والاقبال نظام العباد بالعدالة قوام البلاد بحسن الایالة ضابط الامور مدبر مصالح الجمهور	الامیر الاکرم ملک اعاظم الامراء بمعالی الهمم المستغنی لنصرة الدین وحمایة اهل الایمان عن اقامة الحجة وایراد البرهان ملجأ المظلومین بکفایة المهام موئل الملهوفین بالرعایة والاهتمام	ابر نوال بحر کف مهر محل مه رفعت نجم صفت ستاره صف صدر نشین نشان	امیر صدر نشین خدیو شاه نشان که رای روشن او هست مهر رخشان
الامیر الاشجع الاقدم مقدم امراء العرب والعجم سلطان امراء المشرقین مدار ممالک الخافقین ملاذ صنادید الزمان مرجع امراء العهد والاوان	نوئین کامگار قدر قدرت قهرمان رفیع مقدار عظیم قدر عالیشان مسند نشین شاه نشان صاحب سریر امارت کبری ناصب لوای ایالت عظمی	آسمان قدر قدر قدرت بهرام احتشام صاعقه تیر فلک موکب سیاره سپاه	امیر مشرق و مغرب که ملک و دین دارد که رای روشن او افتخار و استظهار
امیر امراء الآفاق محیی قواعد رسوم الامارة بالاتفاق مولی النعم علی کافة البریة مولی الانام بحسن التحیة وعموم العطیة دیباجة قوانین الایالة فهرست آیین الامارة والجلالة	امیر کبیر خصم شکار عالمگیر نوئین جهان بخش شهسوار فلک رخش موتمن سلاطین کامگار مقرب خواقین جهاندار صاحب قران عهد نامداری عظیم الشان عصر کامگاری	بزرگ قدر قدر قدرت زمانه پناه سپهر رتبت خورشید رای کیوان جاه	جهانداری که زیب ملک و دین است ضمانش لطف روح الامین است
الامیر الکبیر نصیر الملة البیضاء بحسن التدبیر ملجأ اعاظم بنی آدم المرتقی علی مراقی الامارة باقدام الهمم لیث الوغی فی المعارک غیث الندی علی اهل الممالک برهان الامراء والکبراء	امیر عالی رای دارای عالم آرای بانی مبانی جهانبانی ممهد قواعد ملک ستانی راعی رعیت پناه حامی رعایت دستگاه موید معاقد امارت کامگاری رشید رستم عدالت	منیر روشن ضمیر صلح دل حامی حق و ماحی باطل	امیر جوان بخت سلطان نشان که خورشید بنهد روی بر آستان
		جهان پناه مظفر فر و موید بید زحل محل فلک رتبت و ملک سیما	بزرگ منصب والا نژاد عالی رای خجسته طالع فرخ رخ و همایون فال

	والحکام	
ثنائیات وفردیات عربیه	**ابیات**	**ثنایات فارسیه**
ذُو هِمَّةٍ کَیْوَانُ دُوْنَ مَکَانِهِ وَبِرَائِهِ النَّجْمُ الْمُنِیْرُ تَحَیَّرَا تَنْشَقُّ مِنْ أَنْوَارِهِ حُجُبُ الدُّجیٰ وَتُسَرُّ مِنْ جَدْوَاهُ أَفْئِدَةُ الْوَرٰی	[illegible]	میر ملک آرای روشن رای کز نور رُخش روز و شب خورشید و مه زینت روشن دستگاه قطرهٔ از لطف او سرمایهٔ دریا و کان پرتوی از رای او پیرایهٔ خورشید
أَمِیْرٌ یُرٰی مِنْ سَیْفِهِ وَسِنَانِهِ أَمَارَةُ أَمْنِ الْخَلْقِ مِنْ صَفْحَةِ الدَّهْرِ تُجَلّیٰ غَیَاهِبُ الْخُطُوْبِ بِرَائِهِ کَمَا صَدَعَ الصُّبْحُ الدُّجیٰ مِنْ سَنَا الْفَجْرِ	[illegible]	امیر شاه نشان داور زمین و زمان که بست عدل وسیت از سماک تا بسمک محیط مرکز رفعت که تیغ معدلتش کند ز صفحهٔ گیتی رقوم حادثه حک
أَمِیْرٌ لَهُ أَمْرٌ لَدَی الْکُلِّ نَافِذٌ وَرَأْیٌ بِهِ یَسْهُلُ الْأَمْرُ مُشْکِلًا کَأَنَّ نُجُوْمَ الْأُفْقِ یَتْبَعْنَ أَمْرَهُ فَلَوْ خَالَفَتْهُ عَادَ ذُو الرُّجْمِ أَعْزَلًا	[illegible]	امیر صدر نشین حاکم زمین و زمان سپهر مهر شرف آفتاب اوج کمال تهمتنی که کند نکهت شمائل او پر از عبیر کنار صبا و جیب شمال
هُوَ الْفَارِسُ الْفَرَّاسُ کُلَّ مُقَاطِعٍ إِذَا اخْتَلَفَتْ وَسْطَ الْحُرُوْبِ حِرَابٌ رِقَابُ حُمَاةِ الدِّیْنِ عَزَّتْ بِحَامِهِ وَذَلَّتْ لِأَشْیَاعِ الضَّلَالِ رِقَابٌ	[illegible]	میر لشکر کش دشمن شکن ملک آرای شیر رستم دل دستان صفت روشن رای ثابت از تقویت صولت او ملک و ملل ایمن اندر کنف همت او خلق خدای
أَجَارَ الْوَرٰی کَهْفٌ لِأَمَاطِی بِالْبَذْلِ مُؤَیَّدُ آیَاتِ الْمَمَالِکِ بِالْعَدْلِ أَمِیْنٌ بِشَمْلِ الدِّیْنِ وَالْمُلْکِ نَاظِمٌ وَفِیْ مَسْنَدِ الْإِجْلَالِ قَدْ أَبِیْحَا کُلُّهُمْ	[illegible]	تهمتنی که ندارد به هیچ سینه غبار اگر سیاست او گرد فتنه بنشاند چراغ مهر شود کشته زیر دامن چرخ اگر مهابت او آستین برافشاند
أَبِیْ سَمَا قَدْرُ الْعِزِّ إِلَی الَّتِیْ [illegible] وَذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ هُوَ الطَّوْدُ [illegible] الْعَوَادِ هُوَ الْبَحْرُ [illegible]	[illegible]	تهمتنی که بروز وغا توان گفتن که از زمین و زمان سرکشد باستقلال قضا نفاذ و قدر حکم آفتاب بقا فلک شکوه ملک خلق مشتری اقبال
هُمَامٌ سَمَا الْعَلْیَاءَ مِنْ کُلِّ جَانِبٍ وَتَهْمِیْ [illegible] لِخَلْقٍ عِنْدَ النَّوَائِبِ [illegible] الْعَطَا وَسَطْوَتُهُ [illegible]	[illegible]	آنکه اقبال و کرمش را بوسه داد دست آفتاب و آنکه گرد موکبش بر سر نهاد دست آسمان هم براق دولتش را فرق فرقد پایگاه هم همای همتش را برج جیس آشیان

صفات الصدور

منثورات	منثورات	ابیات فارسیه
الوالی الاعظم و العالی الاعدل الاقدم مشیر الدولة القاهرة نائب السلطنة الکاملة الباهرة یمین الخلفاء و امین الخواقین مقرب الملوک و السلاطین	الصدر الاعظم الاقدم ملاذ الجماهیر الاعاظم بالجاه الاعلی صاحب ازمة المجد و الجلال مالک ممالک الصدارة و الاجلال الدائم بالعز القاهر و القائم بالشرف الدائم	[illegible]
مقبل الدولة السلطانیة منظور الحضرة الخاقانیة محرز المناصب الجلیلة جامع المناقب الزکیة و المراتب السنیة کهف الملة الزاهرة مؤتمن الدولة الباهرة	صدر الصدور و امام الجمهور فی کل الامور مطرح الانوار السلطانیة بالشرف المخلد مرآة الانظار الخاقانیة بالمجد المؤبد ملجأ ارباب الملل موئل اصحاب الدین و الدول	[illegible]
الوالی الاعظم مقتدی اعاظم الامراء مهبط النظرات السلطانیة مطرح اشعة الملاطفات الخاقانیة المنظور بمیامن الانوار الابدیة المخصوص بمواهب الانظار السرمدیة	صدر معالی پناه عالیجاه ایالت دستگاه منتظم انتظام امور عالم پناه اکابر عرب و اعاظم عجم مظهر انوار نامداری مصدر آثار کامکاری و بختیاری	صدری که ملک را به سیاستش بود دمین بدری که خلق را به منیش بود دیار جمال مشرق و مغرب پناه خلق خدای مشیر مملکت و داور مبارک رای نجوم کوکبه صدری که در جمیع امور اکابر از نظرش یافتند فتح الباب
الصدر العالی ملاذ الاعاظم و الاعالی مرتب قوانین الدولة باصابة تدبیره مزین اوضاع الملة باقامة تقریره و افاضة تحریره مالک ازمة الصدارة قائد اعنة الامارة	دارای صائب رای والی مسند آرای عصام دولت قاهره قوام ملت باهره سهیل یمن دولت و اقبال حبیس برج عصمت و جلال مهر سپهر شوکت مرکز محیط عظمت و علوت	[illegible]
مدبر امور الممالک السلطانیة مرتب مهام الولایات الخاقانیة مجلی مرآة الدولة و الاقبال محلی ارکان السلطنة و الاجلال مجیز الاکابر بانتظام اسباب الایالة ممهد الایام برعایة قانون العدالة	والی صدر نشین صاحب سریر عزت و تمکین معتمد سلاطین روزگار مستشار ملوک عالی مقدار صاعد ذروه معالی و مناقب عارج رتبه مفاخر و مناصب	[illegible]

والمقربین لدی الملوک الانام

ثنائیات و فردیات عربیه		ابیات	ثنائیات فارسیه
مُنیلٌ رحیبُ الباعِ صدرٌ مکمّلٌ جمیلُ المحیّا کاملُ البذلِ عادلٌ	ففی راحتیه للمؤمّلِ مجتدی وفی ساحتیه للمروّعِ موئلٌ	[illegible]	صدری که نور شمع معانی ز رای اوست عنوان منشور نامهٔ دولت بقای اوست فرمان نهی کامل مقامات ملک و دین اندر صریر خامهٔ مشکل‌گشای اوست
هو الصدرُ رحبُ الصدرِ فی ذاته تُری له الکبریا المشتری وسعودُه	وقارٌ وإفضالٌ ونشرُ الفوائدِ وسودُدُ بهرامٍ وفهمُ عطاردِ	[illegible]	آن سروری که مسند دولت سریر اوست جام جهان‌نما صفتی از ضمیر اوست آسایش خلائق و آرایش جهان از طلعت مبارک و رای منیر اوست
أمیرٌ له فی عنایاته مآثرُ کالمسکِ بل أضوعُ	بقربِ الملوکِ له رفعةٌ عن الشمسِ أبهی بل أرفعُ	[illegible]	داور دارا سپهر مهد اعالی که ز شرف سدهٔ جاهش بود اهل معالی را کنف فتح و دولت سلسلش را رفیق از حضرت بخت و نصرت چاکرانش را قرین از هر طرف
صدرٌ یجیرُ عن الزمانِ إذا اعتدی ومقیمُ زیغِ نوائبٍ وصروفٍ	حاضٍ علی العزماتِ بنصرِ رائه من ربّه التوفیقُ والتشدیدُ	[illegible]	سروری عالی نسب آنکه خورشید سپهر در مقام [illegible] از زمرهٔ خدام اوست نقطهٔ پرگار دولت که ز کمال مکرمت سروران دهر را سر خط فرمان اوست
أمیرٌ یغیثُ الخلقَ من محضِ لطفه ویسقی عطاشَ الفقرِ من شربِ عطفه	عند السلاطینِ عزیزٌ مطاعٌ لدی الخواقینِ مکینٌ أمینٌ	[illegible]	آن بحر مکرمت که ز امداد فیض او دائم غریق نعمت امن است روزگار وان قطب معدلت که سپهر کمال را پیوسته گرد مرکز فیضش بود مدار
أدیمَ له التمکینُ والمجدُ والعلی وبذلُ الندی والمنصبُ المرتفعُ	مؤیّدُ الدینِ یلقی الناسَ کلّهمُ بالبشرِ لو لم ذاک الشخصُ من بشرِ	[illegible]	دارای دور صدر جهان که ز علو قدر شاید که بر معارج گردون نهد قدم عالم ز بارگاه رفیعش [illegible] پناه غیبتی باستان [illegible] خورد قسم
هو الذی سدّ کلّ منثلمٍ وطمّ بالجودِ کلّ منتشرا	صدرٌ له الهمّةُ العلیاءُ والشرفُ بذا یباهی به الأخلافُ والسلفُ	[illegible]	داور دارا مناصب که ز علو مرتبت روزگارش عبده الاصغر نویسد در خطاب آستان عزتش ارباب دولت را امان بارگاه حرمتش اصحاب [illegible]

صفات الوزراء

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
الدستور الاعدل الاعظم مالك ازمة عطايا المجد والكرم الكامل الكافل لمصالح الامم الحاكم الناظم لامور الجمهور في العالم سلطان اعاظم الوزراء برهان اماجد الكبراء	الآصف الاعظم مدبر امور العالم رابط مناهج الخلائق بآرائه الباهرة ضابط مصالح الممالك في بسيط الساهرة اكفى كفاة الدنيا رافع اعلام الوزراء الى ذروة العليا	سپهر اقتدار سلطان نشان [illegible]	[illegible]
الدستور الاكرم والآصف الاعظم مثبت حقوق النعم في الامم معالي الهمم المتصف برزانة الرأي ومتانة الروية الثاقبة المختص بمآسس التدابير الوافية والافكار الصائبة	الآصف الاعدل والوزير الافضل الاكمل المختص بالتدابير الصافية المستفيض من المبادي العالية رابط المناهج في بسيط الارض ضابط مصالح المعمورة بالطول والعرض	[illegible]	[illegible]
صاحب الديوان الاعلى مركز دائرة العز واعلى موئل ولاة الامم مرجع سراة العرب والعجم الخداعة المعالي بعوالي الهمم الصاعد بمصاعد الدولة الى اعلى القمم	وزیر آصف مکان آصف سلیمان شان خلاصه وزرای آفاق وارث سریر وزارت از روی ارث و استحقاق مقدم وزرای عالم مکرم اولاد آدم	[illegible]	[illegible]
الدستور العالي ناصب رايات التصفية والوفق المعالي المعتصم بحبل تدابيره الشريفة شان معاقد انواره والشهامة المنتظم بن شجاب اقلامه المنيفة اسباب مناط الجلالة والكرامة	صاحب صاحبقران وزیر عالیشان شاه نشان قطب فلک نامداری مرکز دائره بزرگواری واسطه افاضت امن وامان رابطه انتشار آثار عدل و احسان	آصف [illegible] کفایت [illegible] وزارت [illegible] آصف دارای جمجاه سکندر [illegible] [illegible]	[illegible]
ملك اعاظم الوزراء مالك ازمة الاكارم زين العظماء المستظهر برزانة آرائه صناديد العرب والعجم المتوسل بترادف آلائه ارباب السيف واصحاب القلم مشير السلاطين معتمد الدولة بالرأي الرزين	آصف جم جاه دستور ممالک پناه عالی رای عالم آرای کار فرمای کشورکشای ناظم مهام ملک و ملت مدبر امور دین و دولت خلاصه اماجد واکابر سطح اشعه مناقب و مفاخر	حضرت دستور گردون رفعت دریا نوال صدر والا قدر عالی همت [illegible] آصف جم جاه فریدون علم صدر [illegible] کواکب حشم	[illegible]

والعلماء الاعلام

ثنائیات و فردیات عربیه	ابیات	ثنائیات فارسیه
إمامٌ طريقُ الشرعِ والدينِ صاحبٌ ذيولَ المعالي وهو للمجدِ لابسٌ وأعلى منارَ العلمِ حين أطلّهُ زمانٌ هو منباءُ الفضائلِ بائسٌ	[illegible]	سپهر مهر شرف آفتاب دولت و دین امام دوره زمان مقتدای روی زمین نصیر حق که ز سپهر صلاح خلقش ساخت خدای عز و جل حافظ قواعد دین
شمسُ الدين كالطودِ العلى زينُ الهدى كهفُ الورى بمراتبٍ ومناقبِ عالي ذرى الشرفِ الرفيعِ رتبةً مشهورةٌ بمفاخرٍ ومناصبِ	[illegible]	خورشید آسمان معالی که آفتاب با رای او چو ذره حقیر است و مختصر عقل مجرد آمده در حیز وجود روح مصور آمده در صورت بشر
علا ذكرُه في الدهرِ بالفضلِ والهدى وجاه في أهلِ الشرعِ بالعزِّ والقدرِ هو البدرُ فضلاً والكرامُ كواكبٌ فشتانَ ما بين الكواكبِ والبدرِ	[illegible]	مستجمع انوای شرف بحر فضائل گر قدر بود در ره او کهف افاضل در تیرگی جهل بمانند خلائق گر پرتو فکرتش نکند حل مسائل
شمائلُ [illegible] أربابِ المناقبِ [illegible] وتيجانُ [illegible] على الأطواقِ أقامَ الورى في كلِّ [illegible] [illegible] الكمالِ [illegible]	[illegible]	کاملی کز اثر دانش او روشن شد آنچه بر خلق جهان بد ز حقائق مستور فکر بکرش تتق ستر قضا را محرم دل پاکش نظر لطف خدا را منظور
هو الكاسي بأقسامِ المعالي [illegible] الأعاظمِ والأعالي هو اليومَ أولى العالمينَ بفضلِه [illegible] فضلاً وأوفرهم [illegible]	[illegible]	آن قبلهٔ اعاظم و آن کعبهٔ افاضل آن منبع معالی و آن مجمع فضائل خورشید راز رایش روشن شده دقائق برجیس را ز درسش حاصل شده مسائل
مَن فيه ما في جميعِ الناسِ كلِّهمِ وليس في الناسِ كلٌّ فيه من الشرفِ [illegible] العلوِّ [illegible] [illegible] المعاني بالبيانِ المحقّقِ	[illegible]	صدر سپهر مرتبت و آفتاب قدر کز وی چهار بالش دین زیب و فر گرفت اسلام را حمایت جاهش پناه داد دین را حمایت تقویتش زیر پر گرفت
[illegible] العلوِّ عواليا وأضحى [illegible] الثناءِ عواليا [illegible] بدرُ [illegible] والعلمِ [illegible] علمٍ [illegible]	[illegible]	نظام قاعدهٔ مکرمت امام همام نصیر ملت صدر الوری علیه سلام شهنشه علمای زمان که [illegible] مهندست بجاهش قواعد اسلام

صفات قضاة الاسلام

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
مولانا مولى الانام اقضى قضاة الاسلام في الايام صاحب الدراية في رعاية الاحكام الشرعية حاوي الرواية في انتظام المستتاب الفرعية مقتدى ايمة الدين قدوة فرقة المجتهدين	سلطان قضاة الممالك منقذ المسلمين عن ورطات المهالك عمار المعاني نعمان الثاني كاشف الغمة عن غمرة اليقين ناظم احكام الشرع المبين	آنکه اسلام در حمایت اوست شرع در سایهٔ رعایت اوست	قاضی دین افسرست که از روی شرف خاک راهش سروران و سر تاج سرست
مولانا الاعدل الاعظم اقضى قضاة العرب والعجم علم مجامع الهدى علامة جوامع الورى ناصر الملة الحنفية حافظ الشريعة الشريفة المختص بمزية الافهام في اجراء الحدود وتنفيذ الاحكام	قاضي محكمة الاسلام نافذ الاقضية والاحكام مقرر قواعد الشرع مدبر معاقد الاصل والفرع ظهير الاسلام باعلاء اعلام الاعلام مجير الانام بارساء مباني الاهتمام	شه اماجد قاضی قضاة روی زمین مفتی ملت اسلام در کن دین متین	سلطان شرع و ناصر دین باد که یافت آثار دین همن سایهٔ او ظهور
سلطان قضاة الاسلام اعدل ولاة الانام في الايام مطاع الملوك والسلاطين متبوع الخلفاء والخواقين مروج الدين المتين مقوي الشرع المبين	قاضي قضاة الاسلام مالك ازمة الاحكام في الايام مخلص الانام باسنة الاقلام عن بوائق المهالك ومزالق الاقدام كاشف الحقائق الامور مصلح مصالح الجمهور	فضیلت و قاضی شرع و حامی دین که همت خاطر او ترجمان سر قضا	مالک ملک شریعت و والی اقلیم فضل حامی اقسام دانش حاکم احکام دین
اقضى القضاة والحكام اعدل ولاة في تنفيذ الاحكام شريح العهد والزمان مامن اهل الايمان مطلب الامان محيي مراسم السنة والفرض ناشر الفضائل والمعالي في بسيط الارض	مولانا الاعدل الاعلم اسوة قضاة العرب والعجم شمس مشارق المعالي تاج مفارق الاعالي رافع اعلام السنة السنية الشهباء قامع اصاليل البدعة الردية الظلماء	امام ملت و دین قدوه زمین و زمان معین شرع الهی همام صدرنشین	قاضی قضاة عصر که صدر رفیع او بالاتر از معارج گردون اعظم ست
قاضي قضاة الممالك في الانام والي ولاة ولايات اهل الاسلام قاضي بالحق الصريح والحاكم بالنص الصحيح رافع الرايات الشرعية ... البرهان عالي ... الاحسان	اكمل حماة الانام واعدل ولاة الايام منضر حدائق الاسلام برشحات الاقلام مزين رياض الشرع بازهار الاحكام حامي بيضة الدين راعي حوزة الشرع المتين	قاضی قضاة ملک معانی که ذات اوست هم کارساز ملت و هم افتخار شرع	سر دفتر ائمه دین ملل که هست هم شرع را تقوی و هم حکم را مدار

حکام محکمۃ الاسلام

ثنائیات عربیہ

قاضی الوریٰ یخشی الالٰہ ویتقی	للعدل فی احکامہ
تجلو اعلیٰ صفحات شرع محمد یا	احکامہ فی حلّہ وحرامہ
القائم العدل الذی جلی لنا	عن وجہ دین اللّٰہ کل قتام
قاضی القضاۃ معظم متأید	بالعز والاجلال والاکرام
قاضٍ شریف حاکم بین الوریٰ	والمستجار بہ من الحدثان
منہ استقام اساس دین محمد	وبہ تجدد رونق الایمان
اقام عماد الشرع والشرع حامل	ونوّہ ذکر الفضل والفضل جامع
بصیر باسرار العلوم کانما	یری بعیون العقل ما ھو واقع
قاضی الوریٰ عم البریۃ عدلہ	قاضی القضاۃ زناوۃ العظماء
وبہ تلوح معالم الاسلام	والی الولاۃ خلاصۃ العلماء
قاضٍ اخ الشبیۃ الامر ان بان	قاضی البریۃ رافع الشبہات
لہ رای یولف بین الماء والنار	رکن الشریعۃ دافع الکربات
قاضی قضاۃ الدین فیض نوالہ	قاضی الممالک سار فی ایامہ
وردا لطلاب الحقائق فائض	بالمکرمات علی الکرام رتجا

ابیات فارسیہ

سر جہان فضل و فن مسند آرای شرع [illegible]
قاضی القضاۃ [illegible]
[illegible]

ثنائیات فارسیہ

آنکہ توقیت یافت از احکام او دین مبین
آنکہ رونق صد گرفت از نقش شرع شریف
خوش دل اندر ظل فیضش ہم غنی و ہم فقیر
ایمن اندر حصن لطفش ہم قوی و ہم ضعیف
آنکہ شرع مصطفیٰ را زند ازش صد صفا
بر چنین حکم مصطفیٰ آفرین باد آفرین
مسندش را دوست فطرت بگذرد زینہ افلاک
کی شریعت را بدید آید چنین مسند نشین
قاضی شرع و حاکم دین آنکہ حکم او
ضبط امور خلق بہ ہنجار نیک سند
بر جبین کہ آسمان بودش مسند قضا
بر درگہش بجا کرسی افزا میکند
آنکہ منشی قضا بنوشت در روز ازل
از برای دو نقش منشور حکم جاودان
گشتہ احکام شریفش با عدالت ہم نفس
بودہ ذات بعید طلبش با معانی توامان
زیور شرع علی زینت دین متین
کز فروغ رای او شد رونق ملت فزون
شد تہمام ذات او رایات حق افراختہ
زد نظام حکم او علام باطل سرنگون
امام محکمہ شرع و صدر مسند حق
ہمام ملک شرف والی جمیع امم
مورد آوری آئین حکم حق روشن
بسعی نقش زین شرع و دین محکم
قاضی القضاۃ آنکہ بمیزان شرع عدل
سنجیدہ ... او کار ملک و دین
از فیض اوست آئینہ ملک مستنیر
در حکم او ... شرع مستبین

صفات مشائخ الدین

منثورات	منثورات	ابیات	فارسیہ
شیخ الاسلام الاعظم هادی طوائف الامم صاحب [illegible] آیات الحکم السبحانیة کاشف آیات النعم [illegible]سانیة مفتاح مفاتیح الغیب فتاح خزائن لاریب غوث البرایا غیث العطایا	شیخ شیوخ الدنیا مظهر کلمة الله العلیا مطلع انوار الکرامات منبع آثار الالهامات سلطان اساطین الاولیاء بحر الارشاد برهان اماجد الاصفیاء بحسن الافادة والاسعاد	[illegible]	[illegible]
سلطان المشائخ فی الآفاق وارث سنا[illegible] الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله الفائضة فی بلاده سالک مسالک الشریعة والطریقة واقف مواقف الحق والحقیقة	سلطان مشائخ العظام قطب الایام مرشد الانام قدوة اولی النفوس المقدسة الطاهرة اسوة ذوی القلوب المتالهة الباهرة مخزن الاسرار اللاهوتیة مطلع الانوار الجبروتیة	[illegible]	[illegible]
شیخ المشائخ فی الزمان موئل ارباب العلم والعرفان المؤید بالالهامات العرشیة المخصوص بالواردات القدسیة حائز الغوا[illegible] فی جمیع الاطوار جامع المکارم والمعالی فی الادوار والاعصار	الشیخ الحقانی والمرشد الصمدانی مقتدی اعاظم الملوک عارف دقائق الجذبة والسلوک المتوطن فی قباب السبحانیة السبحانیة المستهلک من بارقات لمعات الجذبات الرحمانیة	[illegible]	[illegible]
شیخ الابرار مقتدی طوائف الاسلام امل هداة الانام ینبوع الکشف منبع الالهام مجمع خصائص النورانیین مجمع فضائل الروحانیین وارث [illegible] الحقائق واجد مواجید اهل الکشف والیقین	سلطان المحققین خاتم الاولیاء الصدیقین کاشف اسرار الملک والملکوت ناظر انوار القدس فی مناظر الجبروت القائم فی محال القدس بالعبادة السائر باقدام الکشف فی کشف عوالم الغیب بالشهادة	[illegible]	[illegible]
شیخ [illegible] قطب الاقطاب [illegible] فصل الخطاب الفاصل [illegible] الناسوتیة [illegible] معارف اللاهوتیة [illegible] الاصفیاء [illegible] الاولیاء	شیخ المشائخ الطود الشامخ والعلم [illegible] المنقطع عن کدورات العوائق [illegible] المستانس بفیوضات المیامن [illegible] منبع العلوم الروحانیة مجمع فیوض السبحانیة قطب فلک الهدایة مرکز دائرة الولایة	[illegible]	[illegible]

وهداة أهل الحق واليقين

ثنائیات عربیه	ابیات	ثنائیات فارسیه
شَيْخُ الشُّيُوخِ لِسَانُ الْقُدْسِ مَنْ خَضَعَتْ لَهُ رِقَابُ الْأَعَالِي إِذْ رَأَوْا شَرَفَهُ شَيْخٌ تَفَاخَرَ الدُّنْيَا بِخِدْمَتِهِ وَإِنَّمَا الْفَوْزُ فِي الْعُقْبَى لِمَنْ عَرَفَهُ	بصورت هادی راه هدایت بمعنی قطب گردون ولایت	سلطان تختگاه ولایت که بدرگهش چون کعبه قبلهٔ همه اولاد آدم است هر چیز کاو ایمانی زمانه از فیض هست از معاف جمله حضرت او را مسلم است
هُوَ الْمُرْشِدُ الْهَادِي لِأَهْلِ زَمَانِهِ إِمَامُ الْوَرَى بَحْرُ الْعُلَى عَلَمُ الْهُدَى عَلَيْهِ مِنَ النُّورِ الْإِلٰهِي لَمْعَةٌ إِذَا نَظَرَ السَّارِي تَلَأْلُؤَهَا اهْتَدَى	مهر گردون ولایت سایهٔ لطف خدای زبدهٔ ارکان انجم حاصل کون و مکان	مهر گردون ولایت که ضمیر روشنش هر سحر خورشید رخشان میکند نور اقتباس بحر عرفان آنکه بر حقائق راهبر تخت دین را باد شه قصر ولایت را اساس
هُوَ الْمُرْتَجَى الْمَأْمُولُ حَقًّا وَقَدْ بَدَا عَلَى فَلَكِ الْإِرْشَادِ وَالْفَضْلِ بَدْرُهُ مُقَبَّلُ أَرْبَابِ الْوِلَايَةِ بَابُهُ وَمَخْزَنُ أَسْرَارِ الْهِدَايَةِ صَدْرُهُ	سلطان سریر شوق و عرفان خورشید سپهر ذوق و وجدان	شیخ جهان پناه که از روی مکرمت بر سروران عالم تحقیق سرور است دارای ملک لطف و کرم هادی امم کاو ساخت ذات پاکش از اندیشه برتر است
شَيْخُ الْأَئِمَّةِ مُقْتَدَى الْأَبْرَارِ صَدْرُ الْأَجِلَّةِ قِبْلَةُ الْأَخْيَارِ غَوْثُ الْمَشَايِخِ [illegible] وَجَمَالُ أَهْلِ اللّٰهِ [illegible]	هادی روزگار کامل رشد [illegible] [illegible] و منبت [illegible]	موید بحجت جناب همت او فضای ساحت افلاک کبریت از کرم دل منورش انوار فیض را مطلع [illegible] را حرم
سُلْطَانُ أَصْحَابِ الْحَقَائِقِ وَالْمَعَالِي [illegible] أَهْلِ الْوِلَايَةِ وَالْهُدَى مُطَهَّرُ الصِّدْقِ [illegible] كَأَنَّهُ مَلَكٌ فِي صُورَةِ الْبَشَرِ	[illegible] سروری آفتاب [illegible] [illegible]	آنکه باشد در شرف او صاف ذات کاملش برتر از [illegible] لا تراه وهم و گمان [illegible] اخلاق او [illegible] روح قدسی [illegible] جوهر [illegible] زمان
شَيْخُ الْمَشَايِخِ [illegible] الْأُمَمِ كَهْفُ الْأَعَاظِمِ بَحْرُ الْفَيْضِ بِالْهِمَمِ حِصْنٌ [illegible] طَالِعَةٌ عَنْ وَجْهِ الْكِتَابِ	[illegible] مشائخ دوران [illegible] خاک [illegible] تاج [illegible]	روشن دلی که [illegible] پاک او [illegible] غیب [illegible] اقرب است پیدا است [illegible] سری که [illegible] است
[illegible] [illegible] جَمِيلُ الصِّفَاتِ [illegible] قُدْوَةُ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَوْتَادِ وَمُسْتَوْفَى الْأَصْفِيَاءِ وَالْأَفْرَادِ	[illegible] عالیمقام کامل ذات [illegible]	امین سر ولایت امان روی زمین امام دین هدی پیشوای اهل زمان [illegible] ملکوت که آفتاب بود ذره [illegible]

صفات ارباب

منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
مفسر — مَولانا الاعظم افضل فضلاء الامم سلطان المفسّرين برهان اهل الحق واليقين صنبع اسرار الفرقان مطلع انوار معاني القرآن قدوة علماء التفسير اسوة العظماء بحسن التقرير	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مفسر — المولانا الاعظم بحر المعاني والحكم مقرر حقائق التنزيل بدقائق البيان مؤسس مباني التأويل بمباني التبيان كشاف مشكلات الآيات والسور مفتاح معضلات القرآن بكمال الفكر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مفسر — الحبر الهمام والبحر القمقام مظهر دقائق اسرار التأويل مظهر حقائق انوار التنزيل العالم علم مطالب خواص التركيب في فن المعاني المشرف على غوامض اعجاز القرآن والسبع المثاني	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محدث — المولى الاعظم مستند افاضل العرب والعجم علامة الزمان عالم دقائق الصحاح وحقائق الحسان مخبر الاحاديث النبوية وارث المواريث المصطفوية	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محدث — صفوة المحدثين قدوة المدرسين فردوس اخبار سيد المرسلين جامع الاصول والفروع من احاديث الرسول الامين مشكوة مصابيح الاسلام ضياء مشارق الاحكام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محدث — سند الاعالي مستند ارباب المعالي عارف دقائق الصحيح والحسن ناهج سنن الاحاديث والسنن الشارق من مشارق انوار الاخبار الطالع من مطالع اسرار الروايات والآثار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فقیه — مولانا الافقه الاعظم اكمل فقهاء العالم مفتي الفريقين مقتدى ائمة الخافقين ضابط الاحكام الشرعية حفظا ورواية جامع النكات الاصلية والفرعية دركا ودراية	[illegible]	[illegible]	[illegible]

العلوم الشرعية

	منثورات	عربیه	ابیات	فارسیه
مفتی	مولانا الاشرف الاورع قدوة ناهج مناهج التقوى والورع العالم الفريد فائق فصل الخطاب الواقف على الفتاوى المستخرجة من السنة والكتاب مؤيد الاسلام مبين الحلال والحرام	هو في الفتاوى والشرع والتقوى بحر / وفي اصلاح القضايا [illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولى الاكمل والحبر الاعظم الافضل محيي مراسم المذهبين امام المجتهدين في الخافقين مجمع الفقه والفتوى منبع الزهد والتقوى	له العلم والتقوى وقطع لقاطع / [illegible] علوم الشرع من شرع [illegible]	[illegible]	[illegible]
مدرس	مولانا الاعظم ملاذ افاضل الامم كاشف المشكلات العقلية فاتح المغلقات النقلية محرز النفائس من مباحثات الفروع والاصول مظهر الغرائب في مناظرات المنقول والمعقول	[illegible] الافاضل افضل من الاشراف / خلف الاماثل امثل من الاخلاف	[illegible]	[illegible]
ایضاً	قدوة المدرسين زبدة المذكرين قطب فلك العلوم مركز دائرة الدرايات والفهوم مصدر دقائق المناظرات مظهر حقائق المظاهرات اعرف مجامع البشر اعلم جوامع اهل النظر	مشنف آذان الدهور بفضائل / ومقلد اعناق الشهور بمآثر	[illegible]	[illegible]
ایضاً	واضع ابنية الفنون العربية رافع الوية القوانين الادبية مقوم مباحثات العلوم الكلية ومنظم مناظرات الفنون الاصلية وحيد العصر بافاضة العلوم فريد الدهر بافادة الحدود والرسوم	امام الانام وبدر التمام / ونجم العلوم وشمس الظلام	[illegible]	[illegible]
خطیب	المولى المعظم مقتدى خطباء الامم قبلة ارباب الخطابة قدوة اصحاب المجد والنجابة صاحب اعنة الفصاحة الكاملة مالك ازمة البلاغة الشاملة	خطيب [illegible] في الخطابة وفضله / وكل [illegible] في الخطيب وخطبه	[illegible]	[illegible]
ایضاً	اورع مصاقع الخطباء ابرع اكارم النجباء افصح مجامع الملة الباهرة ابلغ جوامع الامة الزاهرة اخطب الفريقين العرب والعجم [illegible] المنتسبين العلم [illegible] الكرم	ركن الخطابة والاسلام [illegible] / [illegible] الفضل [illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیہ صفات العلماء

منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
المولى الاعظم قدوة ائمة الامم اعلم افاضل المذكرين تاج اعاظم الملوك والسلاطين العارف بجوامع التفسير والتاويل الواقف على بدائع حقائق الاجمال والتفصيل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بديع المفسرين قدوة المذكرين صاحب النصائح البليغة الجليلة مورد المواعظ النجيعة الجميلة بنوى الفضائل في التذكير ملكى الشمائل بحسن التقرير	[illegible]	[illegible]	[illegible]
افصح البلغا وابلغ الفصحا اعلم الفضلا و افضل العلما واقف غوامض ايات الكلام عارف دقائق احاديث سيد الانام مظهر انوار التنزيل مظهر اسرار التاويل بحقائق الاقاويل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاعدل الاعلم مقتدى اعاظم الامم الآمر برعاية قواعد المعارف والناهي عن شائن العوارف قامع البدع و الاهواء دافع الكربة عن اهل اللواء	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ممهد قواعد الاجتناب مشيد مباني الامر الناهي في كل باب المجد على اقامة حدود الله [illegible] المحرم الشرع ومنهما لا مقوى [illegible] بنيان المتمردين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] محافل العرب و العجم [illegible] صدر مجالس [illegible] مصدر محافل حملة القرآن [illegible] حفظة سور الفرقان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible] المجودين ومقتدى الحفاظ نا قد جواهر الالفاظ افتخار اهل [illegible] كتاب المجيد مشيد مباني [illegible] مع قد دقائق التاويل	[illegible]	[illegible]	[illegible]

و مدبری الامور

ثنائیات عربیه		ابیات	ثنائیات فارسیه
وزیر اضاء الدهر لمعة علمه وضمّ الآداب بحسن کلامه	مفرّج هموم و مفتاح مراحم لها العزّ من اقلامه و حسامه	[illegible]	دستور ملک آصف دوران که ذات او از روی لطف صورت روح مجسم ست رایش نهاده بر طبق عرض یک بیک هر نکتهٔ که در تتق غیب مدغم ست
وزیر بنا ابناء عصر لفضله فصار به [illegible] الکمال [illegible]	اذا اشرقت بالبشر صفحة وجهه [illegible] علیه البدر [illegible]	[illegible]	آصف ثانی سپهر فضل و دریای کرم آن که ادراک صفاتش قاصر اند اهل کمال درگه او قبلهٔ صاحبدلان من کل باب آستانش بوسه جای مقبلان فی کل حال
[illegible] المجد یا عاماً به فصّ ولا یخفی عن خطاه [illegible] القد	هو الوزیر الذی باهت به الامم وقد تفاخر منه السیف والقلم	[illegible]	زیور فهرست دولت زینت توقیع فضل دفتر مجد و علا دیباچهٔ عز و شرف حضرت دستور اعظم کز حوادث دمبدم رای ملک آرای او آرد بعالی را کنف
هو الصاحب الصدر الذی فی زمانه [illegible] المعالی بالیامن [illegible]	مشید بنیان الوزارة بالعلی [illegible] ارکان الایالة بالفضل	[illegible]	جهان مکرمت بحر ایادی پناه مملکت دستور اعظم نبوده بعد ازین مشکل کسی را وزیر مشکل ازو واللّٰه اعلم
وزیر یحفظ الملک من [illegible] وقد [illegible]	لئن دار [illegible] وزیر کامل [illegible] الاعظم	[illegible]	وزیر شاه نشان آفتاب برج وزارت که زیر دست نشیند قوم صدر نشینش همیشه فتح و ظفر همرهٔ عنان و رکابش دوام دولت و اقبال باد یار و قرینش
هو الصدر الذی حوی [illegible] وفاز باحراز المناقب والعلی	الصاحب القابل [illegible] الکامل والمنعم البرّ [illegible]	[illegible]	وزیر اعدل افضل که آسمان آید خطاب حضرت او آصف سلیمان فر یگانه صاحب عالی جناب برج شکوه که در خزانهٔ تدبیر او ست فتح و ظفر
[illegible] عادل [illegible] فضل [illegible]	وزیر الامام [illegible] الکرام [illegible] البریة [illegible]	[illegible]	والا وزیر ملک که خلق خدای را [illegible] چون دید از وزرای که [illegible] عالم ست فی الحال ازین [illegible] خویش

صفات ارباب الدولة

منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
اَلصَّاحِبُ الْاَعْظَمُ كَهْفُ طَوَائِفِ الْاُمَمِ وَالِي آقَالِيمِ الْمَجْدِ وَالْكَرَمِ مَالِكُ اَزِمَّةِ اَهْلِ السَّيْفِ وَالْقَلَمِ مُمَهِّدُ قَوَاعِدِ الرَّايِ وَالتَّدْبِيرِ بِالْعَقْلِ الْكَامِلِ مُشَيِّدُ مَبَانِي التَّقْرِيرِ وَالتَّحْرِيرِ بِالْفَضْلِ الشَّامِلِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَلصَّاحِبُ الْاَكْرَمُ الْاَعْقَلُ وَالْوَالِي الْاَقْدَمُ الْاَعْدَلُ مُجِيرُ الْبَرَايَا بِآثَارِ عَدْلِهِ مُغِيثُ الرَّعَايَا بِاَنْوَارِ بَذْلِهِ نَاظِمُ الْاُمُورِ مُرَتِّبُ مَصَالِحِ الْجُمْهُورِ رَافِعُ مَرَافِعِ الْعَدَالَةِ عَاقِدُ مَعَاقِدِ الْعِزِّ وَالْجَلَالَةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَلصَّاحِبُ الْاَعْدَلُ الْاَكْرَمُ نَاظِمُ مَهَامِ الْمَمَالِكِ بِلِسَانِ الْقَلَمِ مُدَبِّرُ مَنَاهِجِ الْمُلْكِ وَالْمِلَّةِ ضَامِنُ انْتِظَامِ مَصَالِحِ الدِّينِ وَالدَّوْلَةِ نَاظِمُ اُمُورِ الْعِبَادِ فِي الْبِلَادِ كَافِلُ مَهَامِ الْبِلَادِ رِعَايَةً لِمَصَالِحِ الْعِبَادِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَلصَّاحِبُ الْمُعَظَّمُ وَالْوَالِي الْمُكَرَّمُ الْمُقَدَّمُ صَاحِبُ اَذْيَالِ الْاِقْتِدَارِ رِعَايَةُ اَغْرَاضِ الدُّهُورِ وَالْاَعْصَارِ قُدْوَةُ عُظَمَاءِ الزَّمَانِ اُسْوَةُ اَرْبَابِ الدِّيوَانِ مَدَارُ الْمَمَالِكِ سَبَبُ قَرَارِ الْمَسَالِكِ رَافِعُ اَعْلَامِ الْعَدَالَةِ جَامِعُ اَقْسَامِ الْاِيَالَةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اَلصَّاحِبُ الْاَرْفَعُ الْاَعْلَى وَالْوَالِي الْاَشْرَفُ الْاَوْلَى مُثْمِرُ رِيَاضِ اُمُورِ الْاُمَمِ بِالرَّشَحَاتِ الْفَائِضَةِ عَنْ سَحَابِ الْقَلَمِ مُنَوِّرُ زَوَايَا الْعَالَمِ بِاللَّمَعَاتِ السَّاطِعَةِ [illegible] الْمَجْدِ وَالْكَرَمِ مَلَاذُ الطَّوَائِفِ مَظْهَرُ آثَارِ الْعَوَاطِفِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف اهل القلم

منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
المولى الاعظم الاعدل والمطاع الاكرم قائد ازمة المعالي واسطة انجاح مرام الاعالي	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الشهير المكرم والمطاع المعظم كهف الانام محسن التدابير المتبوع لكل مامور وامير	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوالي الرفيع اولى الكبراء بالقدر المنيع منجح المرامات السنية وسيلة حصول المرادات الكلية	[illegible]	[illegible]	[illegible]
المولى الاعظم الاعلم مدبر قوانين الفضائل والحكم لسان الدولة الزاهرة ترجمان الحضرة الباهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مولانا الاحكم مستجمع بدائع الحكم مجمع الآداب العلوم مالك رقاب المنثور والمنظوم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
مالك ازمة البيان قائد اعنة الكلام بالتبيان منشي الممالك السلطانية منشاء العواطف الخاقانية	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اشرف جماهير الكتاب مظهر اسرار اللباب في الحساب فهرس صحائف الفضائل ديباجة دفاتر المواهب والفواضل	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات من يتعلق به الديوان

	منثورات	عربيه	فارسيه	فارسيه
مستوفی	الصدر المكرم والاخص الارفع المعظم مثبت آثار الفيض على اوراق احوال الامم منبت رياض الاقبال اصحاب القلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محاسب	المولى الرفيع والصاحب الشهير المنيع ممهد قوانين الدواوين ارقام رقوم المجد على دفاتر الاجلال والعز والتمكين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عمال مال	الصاحب الاعظم مؤسس مباني المجد والكرم ناظم الآيات الباهرة في نظم الامور ناصب الرايات الزاهرة في رعاية الجمهور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب العادل والصدر الفاضل جامع آيات الافتخار رافع رايات الاقتدار عون البرية ظهير الرعية	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب الرفيع والصدر الحسيب المنيع قدوة اشراف الاطراف اسوة المختصين ميامن العدل والانصاف	[illegible]	[illegible]	[illegible]
عمال وظیفه	الصاحب الاكرم الاعظم ملجأ افاضل الامم مرجع الجمهور في نظم الامور ممهد قواعد الشرع و ركن ارباب الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الصاحب المعظم مستكمل قوانين امور الامم كاشف غمة الامة باعلاء اعلام الاهتمام كافل مصالح الانام باظهار آثار الانتظام	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف سائر الملازمین

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	اَلْاَمِیْرُ الْمُؤَیَّدُ الْمُکَرَّمُ وَالشَّہِیْرُ الْمُسَدَّدُ الْمُعَظَّمُ اِفْتِخَارُ الْفَوَارِسِ فِی الشُّجْعَانِ سَابِقُ الْفُرْسَانِ فِیْ مِضْمَارِ الْبَحْرَةِ وَمَیْدَانِ الْاِمْتِحَانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	اَلشُّجَاعُ الْاَقْدَمُ وَالْمُطَاعُ الْاَعْظَمُ ضَابِطُ الْحُدُوْدِ وَالْاَطْرَافِ حَارِسُ الْاَنْحَاءِ مِنْ شُرُوْرِ اَهْلِ الْاِعْتِسَافِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صاحب	اَلْاَمِیْرُ الْعَزِیْزُ الْمَحْفُوْظُ بِعَوْنِ اللّٰهِ فِیْ حِرْزٍ حَرِیْزٍ الْمُعْتَلِیْ عَلٰی ذُرْوَةِ الْعِزِّ وَالْجَلَالِ الْمُرْتَقِیْ عَلٰی دَرَجَاتِ الْحَشْمَةِ وَالْاِقْبَالِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اَلْاَمِیْرُ الْاَعْظَمُ صَلَاحُ الْعَالَمِیْنَ وَمُصْلِحُ الْاُمَمِ مَخْزَنُ اَسْرَارِ السَّلَاطِیْنِ نَاظِمُ مُنْتَشَاتِ اُمُوْرِ الْمُلْكِ وَالدِّیْنِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اَلْمَوْلَی الْمُعَظَّمُ اَعْظَمُ حُمَاةِ الْاُمَمِ جَامِعُ اَشْتَاتِ اَسْبَابِ عَوَالِی الْهِمَمِ نَاصِبُ رَایَاتِ غَایَاتِ الْحِکَمِ وَالْحِکَمِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	اُسْوَةُ اَمَاجِدِ الْاٰفَاقِ مُسْتَجْمِعُ الْمَنَاقِبِ عَلَی الْاِطْلَاقِ مُؤَسِّسُ بُنْیَانِ الْحِمَایَةِ مُشَیِّدُ اَرْکَانِ الرِّعَایَةِ غَارِسُ اَشْجَارِ الْجَلَالِ حَارِسُ اَطْوَارِ الْکَمَالِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مَالِکُهٗ مَالِکُ الْمَعَالِیْ خُلَاصَةُ اَبْنَاءِ الْاَیَّامِ وَاللَّیَالِیْ مَظْهَرُ اَسْرَارِ الصَّوْلَةِ مَطْرَحُ اَنْوَارِ الدَّوْلَةِ وَالِیْ وُلَاةِ الزَّمَانِ حَامِیْ حُمَاةِ الْاَوَانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اوصاف النقبا

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
مرتضى ممالك الاسلام موئل اعاظم النقباء العظام علامة الهدى لسانة الورى شرف ابناء الرسالة زبدة ابيات النقابة والحكم قدوة الزمرة العلوية اسوة العترة النبوية	صفوة الائمة الباهرة بدر الملة الزاهرة طرة ناصية السيادة غرة جبهة السعادة طاهر الاحساب طاهر الانساب سمو الاخلاق والمآثر علو الاعراق والمفاخر	سرور دارای [illegible] دودمان سیادت [illegible] دیوان سیادت	[illegible]
سلالة اعاظم السادات المتحلي باقسام الكرامات والسعادات ملاذ اكارم النقباء اسوة الزمرة المنتسبة الى آل عبا زبدة اولاد السبطين قدوة امجاد الخافقين	المرتضى الاحسب الاقدم والمجتبى الانسب الاكرم برهان اساطين الماء والطين سلطان النقابة وبقية السلاطين نور عين الامامة عين نور الكرامة	[illegible]	[illegible]
المرتضى الامجد الارفع والمجتبى الاسعد المنيع نقيب نقباء الآفاق محرز مناصب السادات بالاستحقاق مطمح انظار بدور العترة والجلالة مطلع انوار شموس النقابة والايالة	السيد المجيد والشريف الايد جليل الاصل في ذاته جميل الوصف في اخلاقه وصفاته انسان عين السادة عين انسان السيادة سند آل طه ويس نبوي الانتماء على اليقين	[illegible]	[illegible]
المرتضى المعلى والمجتبى المزكى خلف اعاظم الاسلاف شرف اشراف الاخلاف من آل عبد مناف نقية الارومة المكرمة [illegible]مية خلاصة الجرثومة المشرقة العالية العلوية	نقيب النقباء والاطهار اقدم جماهير السادات في الآفاق والاقطار الذي باح برواية احسابه طوامير الانساب واشتهر بالانتساب الى عالي جنابه كرائم الالقاب	[illegible]	[illegible]
اشر[illegible] [illegible] شرف الافضل والمجتبى [illegible] زبدة اماجد	خلاصة اولاد الرسول نقاوة احفاد البتول زين العترة	[illegible]	[illegible]
[illegible] اعاظم النجباء ملاذ	المصطفوية جمال الزمرة		
سادات الخافقين خلاصة [illegible] فيكم الثقلين مقتدى [illegible] نجباء ارباب السعادات	الوافية الصفية سيد السادات العظام مجمع السعادات بين الانام	[illegible]	[illegible]

السّادات النّجبا

ثنائیات عربیه		ابیات	ثنائیات فارسیه
اَنْتَ طَوِیْلُ الْبَاعِ مِنْ آلِ اَحْمَدَ حَوَی قَصَبَاتِ السَّبْقِ فِیْ کُلِّ حَلْبَةٍ وَسُدَّتُهُ الْعَلْیَاءُ اَرْفَعُ سُدَّةٍ وَحَضْرَتُهُ السَّمَاءُ اَرْفَعُ حَضْرَةٍ		[illegible]	[illegible]
حَسِیْبٌ لَهٗ عِلْمٌ وَقَدْرٌ وَرِفْعَةٌ وَلَاجَرَمَ فِیْ مَجْدِ الزَّمَانِ لِسَدَّةٍ عَلَا بِجَمَالِ الْقَدْرِ مِنْ طَوْقِ مِدْحَتِیْ [illegible] مِنْ جَمِیْلِ خَادِمٍ مَجْدِهٖ		[illegible]	[illegible]
[illegible] لَهٗ عَیْنُ الْاِمَامَةِ مَنْبَعٌ حَسِیْبٌ لَهٗ بُرْجُ الْکَرَامَةِ مَطْلَعٌ فَیَا نَسَبًا کَالشَّمْسِ اَبْیَضُ وَاضِحًا وَیَا رُتْبَةً مِنْ هَامَةِ النَّجْمِ اَرْفَعُ		[illegible]	[illegible]
شَرِیْفٌ لِاٰیَاتِ النَّقَابَةِ مُوْضِحٌ وَقَرْمٌ لِرَایَاتِ النَّجَابَةِ رَافِعٌ لَهٗ نَسَبٌ فِیْ ذُرْوَةِ الْمَجْدِ بَالِغٌ اِلٰی اَصْلِهِ الْعِزُّ الْمُؤَثَّلُ رَاجِعٌ		[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
هو المجتبی فی الدین [illegible] واصله فی العرب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سلطان اولاد الرسول [illegible] برهان [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات ائمة الاسلام

منثورات	منثورات	فارسیه	فارسیه
الإمام الأكرم مربي أفاضل الأمم ناصب رايات الملة البيضاء ناصر رايات الشريعة الغراء مقصد آمال طلاب الفضائل محرز قصبات السبق في مضمار الأفاضل	المخدوم الأعظم مالك الأعاظم من أهل العلوم والحكم نعمان الأوان بالعلم الأتم شافعي الزمان بالفضل الأشمل والمجد الأعم علم الهدى علامة مجمع الورى	[illegible]	[illegible]
الإمام الأقدم والهمام الأعظم مستخرج حقائق العلوم مستنبط دقائق الحدود والرسوم السمي من سماء المجد بإمام الأئمة المدعو في عوالي القدس بصدر الأجلة والأئمة	إمام الأمم مظهر علو الهمم نقطة دائرة الإمامة منطقة كرة الفضل والشهامة موئل موالي الأنام ملاذ أعاظم الأيام مورد المناقب الشريفة صاحب المناصب المنيفة	[illegible]	[illegible]
مولى الأنام والإمام الهمام البحر القمقام والحبر المقدم سلطان الأئمة والأفاضل الفارق بين الحق والباطل الحاوي للرياستين الحكمية والحكمية الجامع للفضيلتين العلمية والعملية	مولانا الأعظم ومقتدانا الأفضل الأعلم محلل مشكلات زمرة الإسلام مبين عويصات فقهاء الأنام بقية مشاهير السلف أستاذ جماهير الخلف واسطة عقد الموالي رابطة استكمال الأهالي	[illegible]	[illegible]
مولى الأئمة إمام الأمة مكمل علوم الأولين والآخرين متمم مقاصد المتقدمين والمتأخرين حلال المشكلات الدينية كشاف المعضلات بالدلائل اليقينية خلف الأشراف العظام شرف الأخلاف الكرام	الإمام الأعلم والهمام الأشرف الأقدم أعلم علماء المشارق والمغارب المجتهد الأسبق في جميع المذاهب كاشف الغمة عن قلوب الأمة حاوي أساليب الأصول والفروع حافظ حدود المعقول والمشروع	[illegible]	[illegible]
مخدوم أهل العلوم على الإطلاق وارث مناصب أساطين الفضلاء بالاستحقاق ناظم معاقد الفروع والأصول صاحب قواعد المنقول والمعقول كاشف أستار المشكلات رافع جلباب الخفاء عن وجوه المعضلات	مولانا ومولى الأنام شيخنا شيخ الإسلام إمام أئمة الدنيا بالاتفاق ملاذ أعاظم العلماء على الإطلاق محقق القوانين بالدلائل اللائحة مقرر الأفانين بالبراهين الواضحة	[illegible]	[illegible]

اصحاب العلوم

فارسیه	فارسیه	عربیه	منثورات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	الحافظ الشریف المستغنی عن التوصیف قرة عیون ارباب الالباب المخصوص بفضیلة اهل القرآن هم اهل الله الواقف علی مواقف الوقوف والعارف بدقائق کلمات الحروف حامل القرآن المجید عامل القرآن الحمید	حافظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مولانا المدرس زبدة الحفاظ بحسن الشیم قدوة القراء فی الزمان اسوة الاماثل من حملة القرآن حافظ حدود القراءة بالوجد والحضور مصدر اسرار التلاوة سرایة سر الآیة فی الصدور	ایضاً
[illegible]	[illegible]	[illegible]	جامع الفضائل باسط الشمائل دُرّ دریجة الکمال دری درجة الافضال جامع الاسالیب العربیة ناظم المناهج الادبیة زین المحافل والمجالس زینة الجوامع والمدارس	منشی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المولی العالی والحالی بالمفاخر والمعالی ناظم عقود الجواهر العربیة ضابط صنوف المآثر الادبیة مبارز محافل البحث والتعلیم مبادر مضامین التلقین والتفهیم	منشی
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مولی الامام خلاصة الایام سحاب ریاض الامالی هلال سماء الاهالی باعث عیون المسائل باحث فنون الدلائل رونق المحافل نجم الفضائل	ایضاً
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المولی الوالی الاولی بالتقدیم علی الموالی فارس میادین المباحثات حارس قوانین المناظرات المجدّ فی استفادة الاسرار الواصل بالاستفاضة الی غایة الافکار	ایضاً
[illegible]	[illegible]	[illegible]	المولی الاعظم قدوة اخیار الامم مقتدی اماجد الاصحاب زینة ارکان المسجد والمحراب اکمل المتورعین افضل المتشرعین	امام مسجد

تتمه صفات العلما

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
امه مساجد	مولی الانام متبوع اهل الاسلام فی الایام امام اهل الطاعة والاطاعة ناصب رایات الساعی فی اقامة الجماعة مقتدی الامم مثبت الحقوق فی الذمم	امام زکی بارع متورع ضیغم تقی صادق متشرع	دررہ با امامت قاید جمیع امم اختر برج کرامت گوہر کان کرم	مسجد را قامتش منور محراب از قامتش مزین
موذن	مولی الموالی مجمع المعالی مؤسس ابنیة الکرامة مشید ارکان الاذان والاقامة مصدر النغمات الحقونیة فی الترجیع مورد الالحان الموزونة بالصوت الرفیع	له نغمات طیبات سماعها مروح ارواح الکرام الاماجد	لحن لحنیش دلکشای و حسرت بخش نغمۂ ایش لذیذ و جان افزا	اللہ چون صوت ملیحش آوازہ گردد اذان از صدایش تازہ گردد گلشن جان و ملان
ایضا	المولی الشریف والاعلی من تبنیة التعریف مترصد الازمنة والاوقات مراعی ضوابط الاونة والساعات ذو المعالی والمعالی ذخر الایام واللیالی	اذانه راحة الاذان فابتهجت وقت الاقامة من الحانه المهج	نوای زمرۂ عشاق صوت دلکشش انیس خاطر مشتاق نغمۂ خوش او	در وقت اذان دری کشادے از فیض منادیا بنا دے
معرف	مولانا الاکرم جامع المعانی والحکم مقرر جزائل فصول التوصیف محرر صحائف اصول التعریف جامع اشتات الامور عالم مراتب الجمهور	ممیز ارباب المراتب جمة بحدس قوی کامل بالتفرس	عقل عاجز باند از تعریف او پس ہمین تعریف در توصیف او	مختار مجامع اماسے نظام جواہر معاسے
ایضا	المولی الوحید المؤید بالتشیید قدوة اصحاب التعریف المصون ذهنه عن التحریف وکلامه عن التصحیف رابط نظم البدائع وقوامها واسطة عقد المجامع ونظامها	من استشمت قلوب القوم قاطبة عروق المعارف من تعریفه الحسن	معرفی که از و تازه میشود دلها چراغ محفل اعیان و شمع محفلها	آنکه از نطق او مجالس را ہر زمان زینتی دگر باشد
ادیب	المولی المکرم عدیم العدیل فی العالم المتحلی بمحاسن الخلال السنیة المتخلی عن ذمائم الخصال الدنیة مجمع الآداب مقبول قلوب اولی الالباب	جامع الفضل مجمع الآداب ناشر العلم قدوة الاصحاب	آنکه در وصف حسن آدابش ہر چه گویم ہزار چندانست	با ادب جان فزا با سخن دلفریب با خرد بکیاران با ہنر بیشمار
ایضا	المولی الاوحد والشریف الاسعد الادیب الاریب لائق التوقیر وواجب الترحیب عارف الاسالیب الادبیة واقف القوانین العربیة ناظر دواوین الآداب جامع آداب السوال والجواب	له ادب عن لمعة الشمس المع وفضل عن التعریف اعلی وارفع	مکتب ادبش عقل پیر مبتدی [illegible]	ادیبی که از نور تعلیم او چراغ علوم است افروخته

صفات الحکما وطبقاتهم

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	مولی موالی الانام افضل عظماء الایام اکمل المدققین کاشف اسرار المحققین سلطان اساطین الحکماء مغیث النفوس باجماع العلماء	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مقتدی اکابر الامم برهان حکماء العرب والعجم افضل ارباب الفضل والحکمة غائص بحار المعانی الجمة بعلو الهمة جمال مجامع الفحول کمال محافل اصحاب العقول	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	کشاف مشکلات الحقائق مفتاح مغلقات الدقائق ومعضلات الرقائق مخزن نفائس جواهر اصناف الحکم محرم اسرار خواص الحروف والقلم غایة المطالب الرفیعة ونهایة المقاصد الانسانیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	البحر الاعظم والبحر الاخضم احکم ارباب الحکمة اسبق سباق الحلبة بسمو الهمة مکمل النفوس بجوامع الکمالات متمم فضائل العقول بترادف افاضات السعادات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مولانا الاعظم قدوة اعاظم الاطباء فی العالم مسیح الثانی مستخرج قانون المعانی نقاوة المجردات والمادیات خلاصة البسائط والمرکبات	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ملک ملوک الاطباء حاوی کمالات الاولیاء جالینوس الزمان بقراط العهد والاوان واقف اسرار الامراض رافع استار الاغراض مسیح الزمان لشفاء نوع الانسان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولی الاعظم مبارک الوجه والقدم راحة الارواح شفاء القلوب والاشباح وارث منصب جالینوس مزیل العوارض عن النفوس دافع انواع الآلام شافی اصناف الاسقام	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیہ صفات الحکما

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
ایضاً	حاوی کمالات البقراط و جالینوس معقوبی الارواح و مربی القوی الحیة بنفحات متیاس انفاسه قوی الابدان المبدی بلمعات بدائع کمالاتہ اسرار الامزجة والارکان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مولانا الاعظم مجمع العلوم والحکم مجرّ الاسرار الفلکیة مهبط الانوار الملکیة العارف باوضاع الافلاک الدائرات الواقف علی حرکات النیرات السائرات ناظم البدائع الهرمسیة جامع النفائس الهندسیة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولی الاحکم اسوۃ مشاهیر الامم العارف بسیر الثابت والسیار الواقف علی دقائق الفلک الدوار زبدة اصحاب الهیئة والتنجیم محلل رموز صحائف الزیج وصفحات التقویم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ملجاء الحکماء المنجمین زبدة العلماء المتقدمین الطالع من مطالع الاقبال الشارق من مشارق الافضال قطب افلاک الفضائل فخور محاسن الاخلاق والشمائل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المطلع علی جوامع حقائق العلوم المشرف علی غوامض دقائق النجوم الصائب بزرانة رائه فی استنباط الاحکام الثاقب تبانة رویته فی استخراج خواص الاجرام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	المولی الاعظم مجمع المعانی والحکم حسان الزمان سحبان الاوان فی البیان سابق مضمار البلاغة مجلی حلیة البراعة والفصاحة آخذ اعنة الفضل فی العصر مالک ازمة النظم والنثر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	لسان الزمان سحبان البیان صاحب الکلمات النجیعة ناظم الابیات اللطیفة البدیعة مستخرج درر المعانی من اصداف بحار قریحته الزاخرة مستنبط غرر البیان من اثار افکار طبیعته الزاهرة	[illegible]	[illegible]	[illegible]

طبقات الحکماء

	منثورات	عربیہ	فارسیہ	فارسیہ
[illegible]	اَفْصَحُ بُلَغَاءِ الْعَصْرِ فِي اِنْشَادِ الْاَشْعَارِ اَبْلَغُ فُصَحَاءِ الدَّهْرِ فِي كَشْفِ الْاَسْرَارِ نَادِرَةُ الْاَهَالِي نَاظِمُ الدُّرَرِ وَاللَّآلِي يَنْبُوعُ زُلَالِ الْبَيَانِ فَيَّاضُ سِجَالِ التِّبْيَانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مُبْدِعُ الْبَدَائِعِ مُخْتَرِعُ الرَّوَائِعِ نَظَّامُ عُقُودِ جَوَاهِرِ الْاَبْيَاتِ صَرَّافُ نُقُودِ زَوَاهِرِ الْكَلِمَاتِ الْمُخْتَصُّ بِقُوَّةِ الْمَلَكَاتِ وَالشَّاعِرُ الْمُمْتَازُ بِالْحَدْسِ الْكَامِلِ وَالْفَهْمِ الْوَافِرِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اَلْمَوْلَى الْمُعَظَّمُ مُحْيِي ذَوَائِلِ رِيَاضِ الْفَضْلِ بِرَشَحَاتِ الْقَلَمِ الْعَالِمُ بِقَوَاعِدِ اُصُولِ الْمُفْرَدَاتِ الْعَارِفُ بِقَوَانِينِ فُرُوعِ الْمُرَكَّبَاتِ مُقْلَةُ حَدَقَةِ الزَّمَانِ يَاقُوتُ مَعْدِنِ الْعِرْفَانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	سُلْطَانُ اَعَاظِمِ الْكُتَّابِ بُرْهَانُ الزَّمَانِ بِاتِّفَاقِ اُولِي الْاَلْبَابِ مُحَرِّرُ الْخُطُوطِ اللَّوْحِيَّةِ عَلَى طَبَقَاتِ الْاَلْوَاحِ مُقَرِّرُ النُّفُوسِ الْعَرْشِيَّةِ عَلَى صَفَحَاتِ الْاَطْبَاقِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مُتَرْجِمُ عَجَائِبِ اللَّوَائِحِ الْاِنْسِيَّةِ بِالْاَنَامِلِ مُظْهِرُ اُنْمُوذَجِ الْبَدَائِعِ الْاِنْسِيَّةِ بِالْفَضَائِلِ مُصَوِّرُ النُّفُوسِ الْقُدْسِيَّةِ بِالصُّوَرِ الرُّوحَانِيَّةِ مُنَقِّشُ الْهَنْدَسَةِ الرُّوحَانِيَّةِ بِالْاَدَوَاتِ الْجِسْمَانِيَّةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مُرَوِّجُ الْمَجَالِسِ وَالْمَحَافِلِ بِاِظْهَارِ آثَارِ الْمَعَانِي الْبَدِيعَةِ مُزَيِّنُ النَّوَادِي وَالْمَنَازِلِ بِاِعْلَاءِ اَعْلَامِ الْاَلْفَاظِ الْبَجِيعَةِ زُبْدَةُ الْاُدَبَاءِ قُدْوَةُ الْبُلَغَاءِ مَحْبُوبُ الْقُلُوبِ الْمُفَرِّحُ عَنِ الْكُرُوبِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مَطْبُوعُ الشَّمَائِلِ مَقْبُولُ الْخَصَائِلِ مَجْمُوعُ الْفَضَائِلِ مَحْبُوبُ الْاَفَاضِلِ الْمُفْلِقُ اللَّسِنُ فِي اَثْنَاءِ مُحَاوَرَاتِهِ الْفَصِيحُ الْمِنْطِيقُ فِي اَدَاءِ مُخَاطَبَاتِهِ مُزِيلُ الْهُمُومِ فِي الْاَحْزَانِ مُفَرِّحُ قُلُوبِ الْاِخْوَانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ الاوصاف للطبقات

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	أُستاذُ الزَّمانِ أُعجُوبةُ الدَّوَرانِ وَحِيدُ العَصرِ فِي غَرائِبِ إنتِظامِ صَنائِعِهِ عَدِيمُ النَّظِيرِ فِي عَجائِبِ ارتِسامِ صَنائِعِهِ مُصَوِّرُ الرُّسُومِ البَدِيعَةِ مُنَقِّشُ الرُّقُومِ اللَّطِيفَةِ النَّجِيعَةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	مَا ثَانِي الثَّانِي فِي صَنائِعِهِ وَثَانِي المَثانِي فِي بَدائِعِهِ المَخصُوصُ بِفُنُونِ اللَّطافَةِ فِي الاختِراعاتِ الشَّرِيفَةِ المَنصُوصُ عَلَيهِ فِي مَقامِ الظَّرافَةِ بِغَرائِبِ الابداعاتِ اللَّطِيفَةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	زُبدَةُ نَتائِجِ الأَدوارِ خُلاصَةُ أَربابِ الصَّنائِعِ فِي الأَعصارِ نَقّاشُ الصُّوَرِ اللَّطِيفَةِ عَلَى صَفائِحِ الأَلواحِ مُصَوِّرُ النُّقُوشِ الظَّرِيفَةِ عَلَى سُطُوحِ الصَّفائِحِ بِعَونِ المُصَوِّرِ المَلِكِ الفَتّاحِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	حاوِي أَقسامِ الفَضائِلِ زِينَةُ مَحافِلِ الأَعالِي وَالأَفاضِلِ واضِعُ الأَوتارِ وَالأَغانِي واقِفُ رُمُوزِ الثّالِثِ وَالثّانِي فِيثاغُورِسُ الزَّمانِ فِي استِخراجِ الأَبعادِ وَاستِنباطِ الأَلحانِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	أَنِيسُ أَعاظِمِ المُلُوكِ مَحبُوبُ قُلُوبِ أَربابِ الذَّوقِ مِن أَهلِ السُّلُوكِ مُزَيِّنُ الأَصواتِ بِتَحسِينِ نَغَماتِ الأَلحانِ المَحبُوبَةِ وَالنَّغَماتِ المَوزُونَةِ بِالزِّيرِ وَالبَمِّ مَفقُودُ النَّظِيرِ فِي الأَعصارِ عَدِيمُ العَدِيلِ فِي الأَقطارِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	ناظِمُ الفَرائِدِ المُوسِيقِيَّةِ فِي سِلكِ الحَقِيقَةِ بِلا مَجازٍ خاتَمُ أَهلِ الغِناءِ مِنَ التُّركِ وَالعَجَمِ وَأَعرابِ الحِجازِ فاتِحُ أَبوابِ الفُتُوحِ عَلَى وُجُوهِ العُشّاقِ المَشهُورِ بِاستِخراجِ قَواعِدِ الأُصُولِ بَينَ أَهالِي خُراسانَ وَالعِراقِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	جامِعُ فُنُونِ الفَضائِلِ مُرَوِّجُ المَجالِسِ وَمُزَيِّنُ المَحافِلِ نُزهَةُ القُلُوبِ مُزِيلُ الأَحزانِ وَالكُرُوبِ مُذهِبُ غَيابَاتِ الهُمُومِ مُجَلِّي غَياهِبِ المَكارِهِ وَالغُمُومِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الداخلة في الحكمة

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
معبر	مَوْلَانَا الْاَعْظَمُ مُسْتَجْمِعُ اَسْبَابِ الْحِكَمِ مُقَوِّيْ سَرَاسِيْمِ التَّعْبِيْرِ مُرَوِّجُ الْقُلُوْبِ بِحُسْنِ التَّقْرِيْرِ ثَانِيْ ابْنِ سِيْرِيْنَ بِالْحُكْمِ الْمَتِيْنِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	عُنْوَانُ طَوَامِيْرِ التَّاوِيْلَاتِ الصَّحِيْحَةِ تَوْقِيْعُ مَنَاشِيْرِ التَّعْبِيْرَاتِ الصَّرِيْحَةِ عَارِفُ دَقَائِقِ رُؤْيَا الْاَنَامِ كَاشِفُ الْاَسْتَارِ عَنْ وُجُوْهِ الْمَنَامِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
رمال	مَوْلَى الْمَوَالِيْ مَوْئِلُ الْاَهَالِي الَّذِيْ عَلَتْ قُوْمُ اَشْكَالِهٖ عَنْ رَسْمِ التَّعْرِيْفِ وَجَلَّتْ رُسُوْمُ اَخْبَارِهٖ عَنْ وَسْمِ التَّحْرِيْفِ مُخْتَارُ الْاَخْيَارِ مِعْيَارُ الْاَخْبَارِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	الْمَوْلَى الْاَعْظَمُ مَجْمَعُ الْاَحْكَامِ وَمَنْبَعُ الْحِكَمِ مَعْدَنُ جَوَاهِرِ الْحِكَمِ مَخْزَنُ سَرَائِرِ الْاٰثَارِ مِنَ الْعِلْمِ قُدْوَةُ اَهْلِ الرَّمْلِ بِوُفُوْرِ الْكِيَاسَةِ وَالْكِفَايَةِ اُسْوَةُ اَرْبَابِ الْفَضْلِ بِالْفَهْمِ وَالْفِرَاسَةِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
منجم	الْمَوْلَى الْمَقْبُوْلُ الْمُمْتَازُ عَنِ الْاَقْرَانِ بِشَرَفِ الْقَبُوْلِ الْعَارِفُ بِاَنْوَارِ التَّنْجِيْمِ الْوَاقِفُ عَلٰى اَسْرَارِ التَّقْوِيْمِ مَلِكُ الْمُعَزِّمِيْنَ مَالِكُ مَنَاصِبِ الْعَزْمِ الْمُبِيْنِ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	اُسْتَادُ الزَّمَانِ نَادِرَةُ الدَّوَرَانِ طَرَّاحُ الْمَبَانِي اللَّطِيْفَةِ مُقَدَّمُ الطَّرَّاحِيْنَ بِالْاِخْتِرَاعَاتِ الْعَجِيْبَةِ الشَّرِيْفَةِ قُدْوَةُ الْمُهَنْدِسِيْنَ مُقْتَدَى الْمِعْمَارِيْنَ وَالْمُوَسِّسِيْنَ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
معمار	الْاُسْتَادُ الْاَعْظَمُ اُعْجُوْبَةُ الزَّمَانِ بِاِجْمَاعِ الْاُمَمِ مُبْدِعُ الرُّسُوْمِ الْبَدِيْعَةِ مُخْتَرِعُ الْاَوْضَاعِ الرَّفِيْعَةِ مِعْمَارُ عِمَارِ الْمَبَانِيْ اُسْتَادُ الْمُهَنْدِسِيْنَ لِاَرْكَانِ الْمَنَازِلِ وَالْمَعَانِيْ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صفات الفرقة الممتازة

	منثورات	عربیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	أكرم الحجاج والزوار أكمل الأخيار والأبرار المشرف بزيارة بيت الله الحرام المكرم بطواف الطواف الركن والمقام عارف أسرار العرفات والمناطق المرقة بأقدام المروة والصفا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	قدوة حجاج الحرمين زبدة زوار القبلتين المعظم باستلام الحجر المكرم بطواف البيت الأزهر الطائف بأركان الحرم والحطيم الواقف لأداء الطاعة في مقام إبراهيم	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الشجاع الأعظم والبطل المعظم ناهج مناهج الجهاد واضع قواعد الاجتهاد سابق مضامير الشجاعة ضابط قوانين الغزو وحارسها عن الإضاعة	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضاً	ملك الغزاة والمجاهدين ناصب رايات الاجتهاد في إعلاء أعلام الدين ضابط ثغور الإسلام بالنصر العزيز حامي عساكر المسلمين ومدخلهم في حرز حريز	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الشيخ الأقدم مخزن جواهر أسرار القدم زبدة فقراء الأقطاب قبلة عرفاء الأمصار ملاذ أهل الفتوة ملجأ أرباب الكرم والمروة مجمع الآداب مقتدى الأصحاب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الشيخ الأزهد والهمام الأمجد مجمع أنوار الزهادة منبع أسرار العبادة أنيس المتبرعين جليس المتورعين أفضل المتقبلين أكمل الزهاد والعباد والمتوكلين	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	الشيخ العارف قدوة أرباب المعارف هادي طرق الفقر والفنا مرشد مناهج الصدق والوفا مقتدى أرباب اليقظة والانتباه أسوة أصحاب السلوك من فقراء باب الله	[illegible]	[illegible]	[illegible]

فی صفات الاصول والاعیان اوصاف المشاہیر والمعارف

منثورات	عربیه	فارسیه	منثورات
الصاحب الاعظم حاوی قواعد المجد والکرم علی المراتب والمناصب جلیل المحامد جزیل الفیض خلاصۃ الاکابر قدوۃ ذوی المکارم	[illegible]	[illegible]	الصاحب الاکرم مصدر آثار الجود مطلع انوار الکرم وجیه الآفاق کریم الاخلاق افیع عام الرعایۃ جامع اقسام الحمایۃ والکفایۃ
صدر اعظم قدوۃ صدور بالفخر اسوۃ الاعالی جامع المقاصد الایام باستنباط آرام الکراعۃ بہ الانام باستطاعۃ دقائق الکفایۃ والتہ بامت	[illegible]	[illegible]	الصدر المعظم موفر الاخلاق والشیم کریم الاعزۃ وعزیز السجیۃ مقبول جمیع القلوب بین البریۃ بدر الزمان زینۃ العہد والاوان
الموصوف بشرف الخصال اللعز بجوامع العز والجلال ممہد مبانی الحمایۃ مشید معانی الرعایۃ عظیم الجود فی ذاتہ عزیز الوجود بمیامن صفاتہ	[illegible]	[illegible]	عزیز الوجود فی البلاد عظیم الجود بین کافۃ العباد منشئ سحاب الاکرام والنوال منشا اصول الانعام والافضال شدید الحمایۃ کثیر الرعایۃ
الصدر الرفیع والصاحب الاخص المنیع الموسوم بالصفات الرضیۃ الموصوف بالمرتبۃ علی اعیان البریۃ نور حدقۃ الاعالی نور حدیقۃ المکارم المعالی	[illegible]	[illegible]	منبع المکارم جامع مناظم الاکارم معدن جواہر الاکرام والاحسان مخزن نفائس الافضال والامتنان شدید الحمایۃ کثیر الرعایۃ
جامع شمائل الانام بیمن الاہتمام کافل اصلاح المہام محسن الانتظام المتزین باشاعۃ مکارم الوجود المتعین بافاضۃ اصناف الکرم والجود	[illegible]	[illegible]	حسنی الصاحب الکامل ذی العز الشامل فی الکرم الوافی مجمع میامن السعادات منبع محاسن الاجلال والعادات عنوان صحیفۃ الجلال دیباجۃ جریدۃ الاقبال
جمیل الانساب جلیل الاحساب منبع الاکرام والاحسان مجمع المکارم من طوائف الانسان در صدف السلف منشاء شرف الخلف	[illegible]	[illegible]	الصدر الاحسن الحسیب والصاحب الاعز النسیب المستند فی کفایۃ جوامع الامور المستقل بامضاء مصالح الجمہور
الصاحب الاکرم الاکمل المخصوص بالفیض الاشمل فی دیوان الازل مفیض النعم الجسام مولی الایادی والانعام مجمع المفاخر والمناقب الصاعد علی ارفع المراتب	[illegible]	[illegible]	افضل اماجد الایام اکمل اکارم الانام الموفق بکفایۃ مصالح اہل الایام المؤید من عند اللہ العلام بامضاء جوامع المہام

بقية صفات المعارف		وتتمة صفات المشاهير	
عربيه	فارسيه	منثورات	عربيه
[illegible]	[illegible]	الصدر المعظم منبع علو الهمم خلاصة الادوار نقاوة اهل الاعصار كريم الاصل في الزمان شريف النسل بين الاماثل والاقران	فتى جم العطايا مشرق بهي [illegible] الهمم
[illegible]	[illegible]	الصدر العالي افتخار الاهالي نادرة الايام والليالي ينبوع زلال المعالي معدن جواهر اللطف العميم مخزن نفائس الطول الجسيم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الصدر الرفيع ذي العز الشامخ والقدر المنيع محيط المكارم والعوارف بدر سماء الاكارم والعواطف الراقي على درج الجلال الصاعد على ذرى الاقبال	[illegible]
[illegible]	[illegible]	المعظم الاوفى والمكرم الاكفى مزين صحائف الايام برقوم آثار الشهامة والرعاية مجلي صفائح الازمان بلموع انوار الحماية والكفاية	[illegible]
[illegible]	[illegible]	قدوة الاعيان اسوة الاقران مقبول اهالي الآفاق منظور ذوي المكارم واولي الاخلاق كفيل المهام في صلاح الانام ولي النعم حلي الكرم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	منتظم جوامع الامور بالكفاية مدبر مهام الجمهور بحسن الدراية ويمن الرعاية اعرف الاشراف واشرف الاعيان اظهر الآفاق واوفق الاقران	[illegible]
[illegible]	[illegible]	افتخار الاعيان الفائض من نوال اقباله على الاكفاء والاقران ارقم آثار الحماية على صحائف الاحسان جامع اطوار الرعاية بين طوائف الانسان	[illegible]

تتمۂ اوصاف المشاهیر اوصاف الممتازین فی الطبقة الاولی

فارسیه	عربیه	منشورات		فارسیه
[illegible]	[illegible]	الصدر المعظم جامع المكارم السنية المشهور بالخلال المرضية البهية المذكور بالخصال السنية الزكية مدبر عظام الامور مستشار اعاظم الجمهور	روساء المواضع	[illegible]
[illegible]	[illegible]	صاحب مكرم اكرم الصدور في الفخر مجيز اماجد الاكابر بطهير مشاهير الانام الفائق على الاكفاء بمحاسن افضاله والسابق من الاقران بكرائم افعاله	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الصاحب الرفيع ذي القدر المنيع فخر القبائل في زمانه قدوة العشائر بالتفوق على اقرانه نور عيون الاعيان عين النور في اعين الخلان	روساء قبائل	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الصدر العالي قدوة الاماجد اسوة الاعاظم مقدم القبائل والعشائر بانتظام المفاخر واجتماع المآثر كريم النسب بالذات شريف الحسب بحسن الصفات	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	صاحب اعظم مقدم تجار الامم شرف اولي الاعتبار سالك مسالك البراري والبحار متبسم صعاب الحجاز قدوة اعيان التاجرين في الايام	تجار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	زين الامناء والتجار خلاصة اخيار البلدان والامصار معتمد اعالي الآفاق والاقطار المشهور بالكفاية والمذكور بالدراية عند اولي الابصار	ایضاً	[illegible]
[illegible]	[illegible]	الصدر المحترم مؤسس العز والكرم متبوع الاماثل مقبول الافاضل المشهور بالشهامة في الاماكن الفائق على اكفائه واقرانه بالاستحقاق	روساء سوقیین	[illegible]

اوصاف الاوساط		سائر العوام	
منثورات	فارسیه	منثورات	فارسیه
صدر الزمان قدوة الاعيان الموفق باصناف الخيرات المؤيد من عند الله بجوامع المبرات صدر الاهالي بدر سماء المعالي	آنکه نامش نامه اقبال را زیور بود / هر چه گویند از کمال وصف او خوشتر بود	صدر الزمان موئل الاخوان نقاوة الاماثل الموفق بجلائل الشمائل مروج اسواق الانصاف مؤسس اركان محاسن الاوصاف	آنکه هر چند وصف او گویند / از نکوئی هزار چندانست
الصاحب المكرم مظهر انوار الكرم نقي الاخلاق وجلي الشيم مطرح انوار العواطف مطمح انظار ارباب العوارف	آنکه در مکرمت از اهل زمان ممتاز است / در اقبال شب و روز بر [illegible] باز	اخص الزمان منبع الامتنان شرف القبائل بالاكرام فخر العشائر بافاضة الانعام اسوة الاهالي سالك طريق الاعالي	آنکه روشن کند روی صفا / چشم امید را بکحل وفا
اعز الاعيان اوجه الاقران اشرف ابناء الزمان بالتزام التفضل والاحسان صاحب المكارم العلية جامع المفاخر البهية	آنکه از غایت وفا و کمالات او افضل / جامع خوبی و مجموعهٔ خوبی خوانند	زين الزمان نور عيون الاعيان الواقف عن اصلاح الامور المطلع على مصالح الجمهور غارس اشجار النجاح حارس اطوار الكرم	آنکه اسباب سرفرازی او / شد مرتب بدلنوازی او
افتخار مشاهير الاعيان اختيار الجماهير في الزمان قدوة اخوان الصفا اسوة خلان الصدق والوفا عميم الكرم كريم الشيم	آنکه غیر سزد اگر فخر نماید [illegible] / آنکه می شاید اگر جان جهان [illegible]	مقدم الاكفاء مظهر الصدق والوفاء نقاوة الاعصار خلاصة الادوار زين المشاهير امين الجماهير	نکوکار و نکوخوی و نکونام / نکوخاصیت و نیکو سرانجام
شرف الاخيار زين الابرار مخزن الالطاف مجمع الاعطاف قدوة الامناء المتفوق بالمكارم على الاكفاء صلاح الانام مصلح المهام	آنکه معقول جمله دلهاست / دهن پاکش کلید مشکلهاست	قرة عيون الاماثل عديم المشابه والمماثل صاحب الايادي زينة المحافل والنوادي المذكور بالخير لدى الكرام الموصوف بالبر عند الانام	آنکه دادش خدای عز و جل / از سعادت هر آنچه می باید
مدرة الا[illegible] مسلحب اذيال الاكرام موسس مباني الصدق في اقواله مشيد معاقد الوفاء في [illegible] والمصاحب الروية مقبول البرية	آنکه بخلق جمیل راحت جانها بود / خوبی اوصاف او ورد زبانها بود	ذخر الاقران فخر ابناء الزمان وحيد العصر في تكميل محاسن العادات فريد الدهر في تحصيل مبامن السعادات	آنکه از روی مردمی و کرم / در دل خاص و عام مقبولست
الشفيق على احبابه الخليق مع اصحابه المخصوص بين اصحابه بمزيد التوفيق والمختص بالصدق والتصديق	آنکه درج مکرمت را گوهر است / برج اقبال و شرف را اختر است	مفخر الايام مقبول قلوب الانام شرف الاخيار زين الابرار الممتاز من اهالي زمانه بالكرم الفائق على اقرانه بحسن الشيم	[illegible] صحبت دلفریبش / دمادم دل دوستان تازه کرد

سطر ثالث از صحیفهٔ اولی در القاب باید دانست که ایراد القاب جهت تکمیل مراتب عزت و تمیم لوازم حرمت ست و هر طائفه را درین باب قاعده ایست انچه مصطلح فصحاء عرب ست و اغلب عجم برهمان و تیره میروند آنست که تقلب بلفظیست مضاف بملک یا ملت یا دولت یا شریعت یا اسلام یا دنیا یا دین و امثال آن چون عمدة الملک و امین الملة و عضد الدولة و صدر الشریعة و فخر الاسلام و همام الدین و امام الدنیا و مانند آن و باشد که یک لقب را بچندین ازین کلمات انضمام دهند چون علاء الملة و الدولة و الدنیا و الدین و بلفظ امارت و صدارت و نقابت و سیادت و اشباه آن جهت ارباب این مناصب افزایند و بر مشایخ لفظ حقیقت و طریقت و تقوی و یقین یا مانند آن اضافت کنند و شاید که لفظ مذکور مضاف بجماعتی باشد چون شمس الائمة و عین القضاة و سلطان العلما و شیخ المشائخ و قبل ازین در زمان اکابر عصر یا خلیفه سابق لقب بغیر میساخته اند چون مستنصر و معتصم و متوکل و خلفا ملوک و سلاطین را لقب بتعیین میفرموده چون یمین الدولة و مجیر الملک حالا سلاطین القاب امرا و وزرا و ایلچیان معین میسازند چون مقرب الحضرت و معتمد الدولة و عمدة الخواص و امثال آن و در اوراق لقبی چند مناسب هر طائفه آورده میشود و جهت طبقات و اخوانیات نیز همین ملحوظست و در ایراد القاب ملاحظه اسامی ضروریست چنانچه اسم فاعل را مثلا نظام الدین و تاج الدین و علاء الدین و شرف الدین علی هذا و تعریف بکنیت نیز موجب کمال تعریف و تعظیم و توقیر ست و کنیت سلاطین را نیز نویسند چون ابو الغازی و ابو المظفر و ابو النصر و ابو الفتح و ابو الفوارس اما ظلم سادات و علما و مشایخ را نیز هست چون ابو المعالی و ابو المحامد و ابو المفاخر و حالا بلغاء عجم در مکاتیب غیر سلاطین و ملوک کنیت نمی نویسند و آن نیز از زبان ملوک بملوک کتابت توان کرد و از آداب کتابت آنست که آباء و اولاد در مکاتیب یکدیگر صفات و القاب ننویسند و در باب موالی و عبید نیز همین باشد بلکه اولاد و عبید موالی و آبا عرضداشت نویسند و آبا و موالی بفرزندان و بندگان رقعه ها کتابت کنند الا نادرا و الله اعلم بالصواب

القاب اهل الطبقة الاولی من السلاطین و الملوک مخدل اهم

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

تتمه اهل الطبقة الاولی — القاب ارباب

ایمه وقضاة	قضاة وسادات	سائر الملازمین	العمال وارباب الدیوان	الصدور والوزراء	الامراء والحکام
[illegible] علو [illegible] الملة والدولة والدنیا والدین	جامع [illegible] الاسلام والسیادة والدولة والدین	[illegible] السلطان [illegible] السیادة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین	امین [illegible] الملوک [illegible] الدولة والدین	عضد الاسلام والمسلمین [illegible] الملوک والسلاطین [illegible] والدین
مقتدی [illegible] والشریعة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الملک والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین
[illegible] الملة والشریعة والدنیا والدین	[illegible] والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] الملوک [illegible] والدنیا والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] السلاطین [illegible] الملک والملة والدین
[illegible] الملة والشریعة والدین	[illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] العالمین [illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] الدنیا والدین	[illegible] الدنیا والدین	[illegible] الدولة والدین
[illegible] الملة والشریعة والدین	[illegible] والدین	[illegible] السلاطین [illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] العالمین [illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین
[illegible] الحق والشریعة والدین	[illegible] السیادة والدین	[illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] الدنیا والدین	[illegible] الدولة والدنیا والدین	[illegible] السلاطین [illegible] الدنیا والدین
[illegible] الملة والحق والشریعة والدین	[illegible] الشریعة والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین	[illegible] الدولة والدین	[illegible] الملوک والسلاطین [illegible] الدولة والدین

الطبقۃ الثانیۃ — القاب اصحاب الطبقۃ الثالثہ

مشائخ	اہل مناصب	سائر علما	اعیان معارف	اوساط	سائر عوام
حجۃ اللہ علی العالمین محیی [illegible] والحقیقۃ والتصوف والملۃ والدین	[illegible] البلاد والعباد والملۃ والدین	عمدۃ [illegible] البلاغۃ والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ والدنیا والملۃ والدین	افتخار الاعیان [illegible] والملۃ والدین	افتخار الاکابر [illegible] الدولۃ والدنیا والدین
[illegible] العالمین [illegible] والطریقۃ والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ والدنیا والملۃ والدین	برہان المحققین [illegible] والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ [illegible] والسعادۃ والدین	افتخار الاکابر [illegible] والملۃ والدین	عمدۃ الاماثل [illegible] والدنیا والدین
سلطان المحققین [illegible] والطریقۃ والملۃ والدین	[illegible] العالمین [illegible] والشریعۃ والملۃ والدین	اسوۃ المحققین [illegible] والدنیا والملۃ والدین	صدر الاکابر [illegible] الدولۃ والدنیا والدین	زین الاقران [illegible] والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ [illegible] والدنیا والدین
شیخ الاسلام [illegible] والملۃ والدین	[illegible] السالکین [illegible] والملۃ والدین	اشرف الفضلاء [illegible] والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ والدنیا والملۃ والدین	صدر الاعیان [illegible] والملۃ والدین	صدر الاکابر [illegible] والدنیا والدین
برہان الکاملین [illegible] والیقین والدنیا والملۃ والدین	رکن [illegible] الشریعۃ والدین	زینۃ العلماء [illegible] والملۃ والدین	افتخار الاکابر [illegible] الدولۃ والدنیا والدین	فخر الاعیان [illegible] والملۃ والدین	بدر [illegible] والدنیا والدین
[illegible] والتقوی والملۃ والدین	رافع [illegible] الدولۃ والدنیا والدین	اکمل الفضلاء [illegible] والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ والدنیا والملۃ والدین	صدر الاعیان [illegible] والملۃ والدین	[illegible] والدنیا والدین
[illegible] الکاملین [illegible] والطریقۃ والیقین	[illegible] الصدق والیقین [illegible] والدنیا والملۃ والدین	علامۃ [illegible] افضل [illegible] والملۃ والدین	[illegible] والاعیان [illegible] والملۃ والدین	[illegible] والملۃ والدین	[illegible] الدولۃ [illegible] والدنیا والدین

سطر رابع از صحیفهٔ اولی در بیان ادعیه معروض میگردد که دعا در مکاتیب دو نوعست معین و غیر
معین اما معین در چهار موضع باشد مفتتح مکاتیب و مختتم آن و بعد از نام مکتوب الیه و بعد از استدعای دوام
ایام دولت مکتوب الیه یا درخواست ملاقات وی و آن از متعلقات غرض اخلاص ست و غیر معین در اثنای کتابت احوال آورده
میشود و آن یا دعاست که بعد از ذکر آنچه لازم التعظیم بود یا دعای علیه بعد از مذکوری که واجب التحقیر باشد اما
دعوات افتتاحیه دو نوعست مشهور و اسهل و هر دو قسم بر سبیل استیفا سمت ذکر یافته و دعوات اختتامیه
در سطر حادی عشر از این صحیفه رقم ثبت خواهد پذیرفت و دعوات اثنائیه در خاتمه مذکور خواهد شد و آنچه بعد از اسم مکتوب الیه
می باشد شرط او آنست که مکتوب مصدّر بدعا نباشد و الا دعا در اثنای دعا واقع شود چنانچه آفتاب دولت
فلان مد الله ظلاله العالی از مطلع اقبال طالع باد و قدما این طریقه را مستحسن نداشته اند بجهت آنکه ذکر دعای
ثانی پیش از اتمام دعای اول موهم ست بقطع آن و بعضی از متاخران این شیوه را پسندیده موجب مزید حرمت
دانسته اند و بهر تقدیر دعائیکه بعد از نام توان آورد از افتتاح اسهل اخذ میتوان کرد چه ادعیه متنوعه جهت هر طبقه
مرقوم گشته اما آنچه استدعای دوام دولت یا درخواست ملاقات باشد در سطر سابع و ثامن مرتسم
تحریر خواهد یافت وَاللّٰهُ الْمُجِیْبُ سطر خامس از صحیفهٔ اولی در ذکر کاتب و محل آن بعد از تمام
فقرات افتتاحیه ست و در طبقات باید که مبتنی بر تواضع و تخشع باشد و درجات آن متفاوتست و در
اخوانیات مشتمل بر محبت و مخالصت باید و آن نیز مراتب ست و بدین جهت این سطر مشتمل ست بر دو کلمه
کلمهٔ اولی از سطر پنجم در ذکر کاتب بر وجهی که در مکاتیب طبقات توان نوشت و مناسب هر طبقه در حرفی
مذکور میشود حرف اول در بیان صفت کاتب در طبقهٔ اعلی و چون اهل آن طبقه هشت قسم اند کاتب باید که وصف
خود مناسب هر قسمی ایراد کند و هر چند عالی تر باشد تذلل و خضوع آن بیشتر باید چنانچه در جدول هر قسمی رقم ذکر
یافته و در آخر این سطر نوشته خواهد شد در محل اثبات اسم کاتب بر وجهی که قدما تعیین نموده اند و متاخران مقرر
فرموده اند و الله تعالی اعلم و منه التوفیق و علیه التکلان

ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلا

الملوک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اولاد و عم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الملکات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الامراء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه ذکر کاتب نسبت با طبقه اعلی

الصدور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الوزراء	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ارباب القلم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سائر الملازمین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در صفت کاتب بنسبت طبقهٔ اشرف مبتنی بر خلوص عقیدت و صفاطویت

[illegible]	مخلص معتقد که علی التوالی صحایف ایام و لیالی نمیرد بر کاو و دعای دولت آنحضرت میدارد	جاکر خالص خدمتگار متخصص که دولت دین و دنیا و سعادت میرزا اولی و اخری از بیامن محبت خداوندی میداند	دعاگوی نیازمند که ابا مر ارادتش بطراز اخلاص مطرز و بعلم اختصاص معلم و مقرر است	معتقد نیکوخواه که در منهج دعا و در موقف رضا و وفا مشهور و بصفت صدق و صفا موصوف و بسمت حسن عقیدت معروف است
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	خادم مخلص که دعای دولت شریعت پناهی را وسیله وصول امانی و ذریعه حصول اقبال می دارد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	مرید نیازمند که پیوسته ضمیر منیر خداوندی مقتبس انوار معارف و ملتمس اسرار عوارف می باشد	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمه ذکر کاتب با طبقهٔ اشرف و جهت هر یک مثال آورده شد قس علیه الباقی

مفسر	محدث	فقیه	خطیب	واعظ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
محتسب	قارے	حافظ	معرف	ادیب
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حکیم	طبیب	کتاب	منجم	شاعر
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
حاجی	غازی	زاهد	زاویه دار	خرقه پوش
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم در وصف کاتب در رسائل طبقهٔ اوسط مشتمل بر بیان محبت و دعا و شوق

[illegible]	واقف مواقف اخلاص و ناهج مناهج اختصاص	محب مصادقت شعار و مخلص مخالصت دثار	محب داعی و شاکر مساعی	داعی مخلص و هوادار متخصص	مخلص صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص
[illegible]	محب ثابت المحبة داعی واضح المودة	محب واضح الصداقة و معتقد صادق المخالصة	داعی ثابت الوداد و محب راسخ الاعتقاد	محب صادق الاخلاص و معتقد کامل الاختصاص	معتقد کامل المحبة و متخصص ثابت المودة
[illegible]	داعی بے ریا و محب کامل الوفا	متخصص نیکوخواه و مخلص بے اشتباه	آرزومند مخلص و هواخواه متخصص	ناصب الویه محبت و رافع انیه مودت	محب خالص نیت و نیکوخواه صافی طویت
[illegible]	محب آرزومند	محب مشتاق	هوادار آرزومند	محب مخالص	مخلص مشتاق

کلمهٔ دوم در بیان ذکر کاتب نوعی که در اخوانیات نویسند و مراتب آن صورت باید که بر محبت و مخالصت دائم بعضی باشد و یکی از دو نوع مذکور میتواند شد یکی آنکه کاتب خود را بصفتی از صفات وداد و اتحاد موصوف و بسمتی از سمات خلوص و صفای اعتقاد موسوم سازد بطریق نثر چنانچه در طبقات مذکور شد و آن در غالب پارسی نویسند و اقسام آن در حیز حصر نیاید و درین اوراق صورتی چند ازان اتفاق افتاد دوم آنکه بعد از ذکر خود بوصف محبت و اخلاص بیتی عربی یا فارسی بیارد مشتمل بر اظهار احوال خود در خلوص مودت و ادامت وظائف دعا و اقامت لوازم ثنا و هر یک از نوعین بحیطهٔ ذکر درمی آید حرف اول در ذکر کاتب خالی از حلیهٔ نظم و چند صورت باسالیب متنوعه مرقوم شد والله الموفق

صادق ترین هواداران که در مقام اخلاص مقیم و بر جادهٔ هواداری مستقیم است	مخلص ترین هواخواهان که بحبل المتین اخلاص متمسک و بعروة الوثقی اختصاص متمسک است	که بر وظائف موالات و روابط مصادقات بصدق نیت و خلوص طویت مواظب است	که نسائم انفاس متبرکه آنجناب را شروح روح و مفتح ابواب فتوح می شناسد
خالص ترین دعاگویان که مهر آنجناب نگین جان و داغ اخلاص بر جبین دل و جان دارد	معتقدترین نیکوخواهان که مخلصی قدیم است و قلادهٔ طوق منت جسیم و لطف عمیم است	که طبقات افلاک وداد و اتحاد را بکواکب ثواقب اخلاص و اعتقاد مزین دارد	که صحائف ارادت را بمرقوم اخلاص و اختصاص توشیح میدهد
که از فرط وداد و محض خلوص و اعتقاد از جادهٔ هواداری و شارع فرمان برداری انحراف ندارد	که بر طریقهٔ مستمرهٔ وظیفهٔ نیکوخواهی و رابطهٔ خدمتگاری مرتب داشته و میدارد	که شرائط دعاگوئی و لوازم رضاجوئی بتقدیم و تتبع رعایت نموده و خواهد نمود	که شارع طواعیت را باقدام صدق نیت مسلوک داشته و خواهد داشت

تتمهٔ ذکر کاتب در اخوانیات

[illegible]	مخلص ثابت المحبه که در روضهٔ دل و چمن جان نهال هواداری مینشاند و در زمین سینهٔ مزرع روان تخم وفاداری فشاند	صادق ترین نیازمندیان که تعطش زلال نوال مجانست و تعطر نوید مرافقت و موانست میباشد	کامل ترین مخلصان که انتهاج منهاج اقامت وظائف دعا و ادامت مراتب ثنا اشتغال دارد
[illegible]	که صورت حق گذاری معنی هواداری نسبت خدام انجناب علی مرالزمان انیس جان و مونس روان دارد	که خلاصهٔ زندگانی و اشرف آمال و امانی او در صحبت شریف آن مجمع معالی و منبع معالی میداند	که دعای دولت را بموافقت علائم فی اللیل اذا یغشی والنهار اذا تجلی مینماید
[illegible]	که در تاکید مبانی مروت و تمهید قواعد محبت بسعی تمام و جهد لاکلام کوشیده میکوشد	که صدف مجمع را بانتظار ظهور جواهر نوامیر محاورات عالیه کانها لولو مکنون عبارات از نسبت تعدد و مهیا دارد	که موارد محبتش از خاشاک اغراض و شائبهٔ اعتراض مصفا و منبراست
[illegible]	که در هواداری والای انجناب بسعی تمام دارد و ذیل اخلاص و اختصاص را است تمسک و تشبث نمیگذارد	که از میامن صحبت شریف و برکات لقای اشرف ملتمس فیوض وافره و مقتبس انوار الطاف متکاثره میباشد	که همین موالات انجناب سر تفاخر بر آسمان می ساید و پای مباهات برفرق فرقدان می نهد
[illegible]	که بطریق مستمره وظیفه نیکو خواهی و راتبهٔ رضاجوئی مرتب میدارد	که مصحف مهر انجناب بنگین جان و مدائح اخلاص ملازمانش طوبی لهم و حسن مآب بر جبین جان دارد	محب مخلص که در فضای ولای انجناب ببال اخلاص طائر است و سر بیدای محبت ایشان بقدم اختصاص سائر
[illegible]	که رایات اخلاص در سوی اختصاص برافراشته و آیات وداد در صحیفهٔ اتحاد نگاشته که آثار صدق و صفا از صفحهٔ عقیدتش ظاهر است و انوار مهر و وفا از جبههٔ ارادتش باهر	بذرائع مخالصت متوسل است و تاکید قواعد مصافات مصادقت را مدتی العمر متکفل که نظرش در ارادت و اخلاص مقصور و بمیامن همت آن ... رتبت مفتخر	با ستفیضات انوار فیض آن خلاصه ادوار مستظهر است و باستفادهٔ برکات نظرات محبت سمات مستسعد که همواره بر عقیدهٔ دعاگوئی اقامت و پیوسته بر جادهٔ ثناخوانی استقامت داشته باشد

حرف دوم از کلمهٔ ثانی در ذکر کاتب حالی به پیرایهٔ عربی یا فارسی و این اسلوب لطیف است

ابیات فارسیه		منشورات	مصلح	عربیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن کانَ بیامیلکَ سِیّما و جِهارا / بِالصِّدقِ و یدعولکَ لیلاً و نهارا
دیگر آنکه جان با تو در میان دارد / ... در میان جان دارد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن یستفیضُ عوارِفَ الاحسانِ / مِن فیضِ فضلِکَ غایةَ الامکانِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن اَخلصَ سِرَّهُ و قلبَهُ / فی حفظِ قواعِدِ المحبّةِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن لَهُ الاخلاصُ فی العهدِ و العظیمُ / مِن خصوصِ الحبِّ بالعهدِ القدیمِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن یسلکُ مسلکَ الودادِ / مَن یخلصُ کمالَ الاعتقادِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن کانَ ملتجیاً بالسّرِّ و العلنِ / الی جنابِکَ یا ذا الجودِ و المِنَنِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مَن کانَ بالخلوصِ لذکراکَ تالیاً / باللیلِ و النهارِ و ایّاکَ داعیاً

ذیل در بیان مواضع نام کاتب و نزد فارسیان آنرا چهار محل معین ست اول در زیر سطر یکه خود را ذکر میکند چون بندهٔ کمترین یا کمترین بندگان و اینجا نام مجرد باید نوشت و این صورت در مکاتیب اعاظم طبقهٔ اعلی آب باشد و اولی دوم در ذیل سطری آخر مکتوب و اینجا نام تنها نه نویسند بلکه صفتی مشتمل بر تواضع با وی باید نوشت چنانچه عبدهٔ الاقل یا داعی تخصص یا محب مخلص و مثال آن و این نوع بر سائل طبقهٔ اشرف نسبتی تمام دارد سوم بر جانب مکتوب از جانب دست راست و اینجا نیز نام مجرد نشاید بلکه صفتی از محبت بسیاری و شوق و هواداری با آن انضمام باید داد چون محب مشتاق یا مخلص هواخواه و مانند آن و این قسم مخصوص اخوانیات ست و سلاطین بیکدیگر برین وجه نویسند چهارم بر ظهر مکتوب و این نهایت رعایت ادب ست و هر چند یکبارهٔ کاغذ از جانب شمال کاتب نزدیکتر باشد بطریق تواضع اقرب بود و اینجا نیز نام او صفتی مناسب حال کاتب منضم باید ساخت و کتاب اعراب نام را داخل سطور مکتوب می نویسند در محلی که لائق ست و جزوی از کتابت اصل و اصل کتابت مبدا چنانچه محب المشتاق فلان یدعو بالخیر کذا و کذا و الله هو اعلم بما هو اهون و اولی

سطر سادس از صحیفهٔ اولی در ادای تحیت

و آن بعد از ذکر کتابت مذکور میگردد و این صورت در طبقات متنوع اند بود و از اخوانیات در مکاتیبی که افتتاح به تحیات نکرده باشند پس این سطر منطوی باشد بر دو کلمه یکی در تحایای طبقات و یکی در آنچه مناسب باشد با خوانیات کلمهٔ اولی در تحیات طبقات بر مستبصر صاحب فطنت مخفی نیست که درجات تحیات بغایت متفاوت افتاده از آنجا که خدمت و عبودیت ست تا آنجا که سلام و تحیت پس هر طبقه را از طبقات ثلاثه علی حده نوعی از تحیات باید و هر نوعی در حرفی سمت تسطیر خواهد رفت حرف اول در تحیات طبقهٔ اعلی و اساس آن در چهار قسم بندگی و خدمت و رقیت و عبودیت و امثال آن باشد و مدار اقسام اربعه باقیه بر اطاعت و ضراعت و دعا و مدحت و مانند آن چنانچه بغیر مره مذکور شده تصرف در الفاظ و کلمات و تقدیم و تاخیر انها تعلق بذهن کاتب وارد و الله اعلم بالصواب

و الیه المرجع و المآب

التحیات للطبقة الاعلی

للملوک		لاولادهم		للمعظمات		للامراء الکرام	
قوائم سریر سلطنت بلب خضوع و خشوع مقبل و ملثوم گردانیده و مراسم بندگی و لوازم ضراعت	[illegible]	مراسم عبودیات و لوازم اطاعات و ضراعات در پایهٔ سریر اعلی که قبلهٔ اقبال ست	[illegible]	مراسم خدمات بندگانه و لوازم عبودیات چاکرانه که سرمایهٔ اوراد و اذکار ست بالعشی و الابکار	[illegible]	قواعد مسند امارت بلب ادب ملثوم گردانیده و مراسم اطاعت و لوازم استکانت و ضراعت	[illegible]
تباشیر اقبال و الهام دولت زمین عبودیت بلب ادب مقبل ساخته و وظائف عبودیت و آستان بوسی	[illegible]	مقاعد استکانت و قواعد بندگی و ضراعت را به استحکام مقرون ساخته بر رواتب نیاز	[illegible]	وظیفهٔ چاکری و راتبهٔ خدمتگاری که ورد دوام بوده مرتب داشته ضراعت و ابتهال با آستان	[illegible]	مراسم چاکری و لوازم خدمتگاری که ورد زاویهٔ ضمیر متمکن در رابح ست تجدید ساخته و وظائف خدمت	[illegible]
سر اطاعت بر خط متابعت داشته و صفحات اوقات بر توسم اذعان و اطاعت نگاشته	[illegible]	تراب عتبهٔ عالیه را ممسوح جبین ضراعت و ملثوم شفاه اطاعت ساخته نیاز مندی وظائف	[illegible]	قواعد بندگی و دولتخواهی بر عالم ضراعت ناعتناهی ممهد و موکد داشته وظائف نیاز را بر سر برید	[illegible]	زمین تراضع بلب تضرع تقبیل نموده رونق ابتهال بزبان خضوع و خشوع	[illegible]

بقیة التحیات

للصدور المقربین		للوزراء الکرام		لارباب الدواوین		بسائر الملازمین	
ماشیهٔ بساط دولت روز افزون را بلب ادب زحمت تقبیل داده وظائف خدمت	[illegible]	خدمات موفور و دعوات محصور با وظائف مسکنت و رواتب نیاز و استکانت مقرون ساخته	[illegible]	رسائل خدمات ماخیه السمات و وسائل تحیات سانیة الصفات مصحوب بر دعا و سفیر نیاز بجناب عالی	[illegible]	الوف خدمات وافیه و صنوف دعوات صافیه از روی هواداری و راه خدمتگاری بعتبهٔ عالی	[illegible]
زمین بوسی و استکانت از سر خضوع و ابتهال با نحو و الاصال بر جناب جلال	[illegible]	سر اطاعت بر خط فرمان هواداری نهاده و تقدیم ضراعت در موقف فرمان برداری اشتیاق دعای نیازمندانه	[illegible]	مسایم عرت استرام التودد و شمایم خدمات مترادفة الود که از منبت دولتخواهی و دمیده رسیده باشد	[illegible]	اوراد خدمت و مضرات اذکار انقیاد و اطاعت بکرة و عشیا بر قاعدهٔ قدیم و طریقهٔ مستمره	[illegible]
وظائف رضاجوئی و خدمتگاری و شرائط دعاگوئی و فرمان برداری بساحهٔ رفیعه و عتبهٔ علیه	[illegible]	در موقف خدمت و اطاعت و موطن خضوع و ضراعت وظائف دعا و رواتب ثنا	[illegible]	مراسم خدمات و رواتب مدحات بوسیلهٔ [illegible]	[illegible]	دعای مقرون بوظائف خضوع و مسکنت و ثنای مشتمل بلوازم خشوع [illegible]	[illegible]

حرف دوم در تحیات طبقه اشرف و بنای آن بر وفور دعا و شمول ثنا با تفاوت درجات آن

للسادات والنقبا	ابلاغ	للائمة والفضلا	ابلاغ	للقضاة والولاة	ابلاغ	للمشایخ والهداة	ابلاغ
بعموم لطائف دعوات که روائح صدق آن مروح روح و فوائح طیب آن معطر روشن فتح و فتوح باشد	[illegible]	با ابلاغ طرائف اثنیه که از نسیم روائح آن ریاض انس نضارت یابد و از شمیم فوائح آن گلزار قدس طراوت پذیرد	[illegible]	صحائف شرائف دعوات و لطائف تحیات و طرائف مدحات لائحات عنبر شمیم اخلاص و شمیم اختصاص	[illegible]	جواهر زواهر دعاهای که در رشته صدق و صفا و سلک اراده و عقیده و فا سمت انتظام یافته باشد	[illegible]
بر ادای دعای که مطاوی نفحات آن نکهت اخلاص را شامل بود و فحاوی نسمات آن بفائحه اختصاص مشتمل	[illegible]	بعرض مدائحی که فوائح آن از روائح اخلاص حکایت کنند و روائح آن [illegible] اختصاص دل و جان سرایت نماید	[illegible]	فوائح دعوات معطر نسیم و صفائح تحیات عنبر شمیم محمول رواحل سعادت ابد و مشمول حصول مرادات سرمد	[illegible]	دعوات که صفای ضمیر [illegible] کدورات و علایق بود و مدحات که بقای فطرت [illegible] صیقل غبار ظلمات عوائق باشد	[illegible]
بر تبلیغ خدمات اخلاص شعار و عرض مدحات اختصاص دثار که منشعب از صدق نیت و منبعث از صفای طویت باشد	[illegible]	بر اتحاف خدماتی که روائح آن [illegible] سبب تعطیر مجالس انس و لوامع انوارش موجب تطییب محافل قدس باشد	[illegible]	ثنای مزین بفنون لطف و دعای موشح بصنوف [illegible] درود [illegible] نیاز در رواحل [illegible]	[illegible]	تحف تحیات که صافی تر از درر [illegible] سبحه [illegible]	[illegible]

بقیه تحیات طبقه اشرف

لاهل العلوم الدینیة	ابلاغ	لارباب المناصب	ابلاغ	لاصحاب الحکم والفضائل	ابلاغ	لسائر هذه الطبقة	ابلاغ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف سوم در تحیات طبقهٔ اوسط و آن مشتمل ست بر تسلیمات باتباین مراتب درجات

اصول واعیان	ابلاغ	معارف ومشاهیر	ابلاغ	اوساط الناس	ابلاغ	سائر العوام	ابلاغ
الوف تحیات تشوق نثار وصنوف تسلیمات تلطف آثار	[illegible]	سلامی مشتمل بر فنون شوق وغرام ومحتوی بر صنوف تشوق لاکلام	[illegible]	سلامی مقرون بامارات پیوستگی وتحیتی مشحون بعلامات دل بستگی	[illegible]	سلامی موشح بانواع اشفاق ومرشح باصناف اشواق	[illegible]
تحیتی کہ مجی مراسم مجامعت ونا شر لوازم مصافات ومصادقت باشد	[illegible]	سلامی کہ آثار انوار محبت وازدیاد مواد مودت ازان مستفاد گردد	[illegible]	تسلیماتی مبنی بر صدق وداد وتحیاتی مبنی از حسن اعتقاد	[illegible]	سلامی چون نور آشنائی سراسر روشنائی چون مردم دیدهٔ مردم رابینائی	[illegible]
تسلیماتی مشتمل بر خلوص عقیدت وتحیاتی منطوی بر وفور وداد ومحبت بمحل	[illegible]	تحیتی مزین بتمهید قواعد وداد ومشروح بتاکید مبانی محبت واعتقاد	[illegible]	قوافل تحیت وسلام بارواحل اشفاق واهتمام	[illegible]	سلامی بانهضت انتها مبرا وتحیتی از سمت انقضا معرا	

نکته اگر در تحیات طبقات ملاحظهٔ منصب مکتوب الیه نموده الفاظ مناسب آورده شود بطریق براعت استهلال هر آئنه موجب مزید حسن ولطافت خواهد بود مثلا جهت قاضی برین منوال بود کہ تحیتی کہ دار القضای انزل فحاوی آن را بصدق دعاوی مودت وولا مسجل گردانیده باشند وکیلان محکمهٔ قدر در روزنامهٔ لم یزل معاوی آن را بشهود عهود محبت ووفا مدلل ساخته نثار مجلس اعلی میگردانند واز برای مستوفی دعواتی کہ روزنامچهٔ اتصال ان از حشو انقطاع منقح ومصون باشد وفهرست جامع الحساب حسن وفایش از صار من ذلک تغییر وتبدیل محفوف ومامون ارسال میرود ودر مکاتیب اطبا انجم خدماتی کہ چون روائح انفاس مسیح آثار مزیل اعراض وشافی اسقام وامراض باشد وعلی هذا القیاس **کلمهٔ ثانیه از سطر سادس** در تحیاتی کہ مناسب اخوانیات باشد وهر آئنه در مکاتیب باید کہ افتتاح بر تحیات کرده باشند واصناف تحیات جهت افتتاح در مجلس رقم ذکر پذیرفته وازان محل آنمقدار کہ خواهند بحسب آئینه محل اختیار میتوان کرد با ابیات مناسب آن واینجا نیز نوعی چند از تحیات خالی از منظومات سمت اثبات می یابد تا این موضع از کسوت آن صورت عاری نماند والله الموفق والهادی وعلی کرمه العمیم اعتمادی

طرف من التحیات اللائقة بالاخوانیات

التحیات بنوع لطیف	ابلاغ	التحیات بنوع الطف	ابلاغ
دعائیکه لمعات انوارش بصائر اولی الابصار را منور و درودِ ثنائیکه نفحات ازهار اسرارش ارواح ذوی الاقتدار را معطر سازد بمجلس سامی که حرم کرم و سده گرامی که مرجع مجاوبی امم است	[illegible]	تحفهٔ دعائیکه سحرگاه از منظره نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ چهره کشاید بلکه دگاه و بیگاه بر منصه وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ جلوه بنماید	[illegible]
تحفهٔ تحیات و تحیهٔ دعوات که میامن مصافات از مطاوی آن ظاهر و لطائف موالات از فحاوی آن هوید اثامر باشد. بمجلس رفیع که مرکز دائرهٔ امانی و مطرح اشعهٔ دولت و جهانبانی است	[illegible]	تحیات فائض البرکات و دعوات لائحة اللمعات بانفاح فوائح اِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي اَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ بسدهٔ رفعت مآب مکرمت نصاب	[illegible]
لطیفه دعائیکه غبار شوائب بر اذیال جلال آن ننشیند و تحفه ثنائیکه رخسارهٔ آن از خدیعه اولی الابصار نبند بآستان سعادت نشان که مجمع امانی و مرجع اهالی است	[illegible]	فواتح مفاتیح تسلیمات که سائران مراحل فتوحات غیبی بامداد و رفاقت انتهاج مناهج اِنْ تَسْتَفْتِحُوْا فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ توانند نمود	[illegible]
جوامع ادعیهٔ صائبة الاجابه و مجامع اثنیهٔ واجبة الاصابه که ورود نسائم و صدور شمائم آن از مصادر انس و مصادر قدس باشد بجناب عالی که کعبهٔ ابواب اولو الالباب و قبلهٔ اصحاب آداب است	[illegible]	امداد دعائیکه چون اثنیهٔ مسبحان صوامع يُسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُوْنَ مقرون بقبول و اعداد ثناکه چون ادعیهٔ مقدسان مجامع بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُوْنَ مستجاب و مقبول	[illegible]
لطائف دعواتی که رقوم خلعت از خلال سطور آن باهر و حرز محبت از مطاوی کلماتش هویدا و ظاهر باشد بجناب عالی و سده والای که مطلع کواکب اقبال و مجمع فضل و افضال است	[illegible]	دعائیکه نهال کمالش بر جویبار اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّفَرْعُهَا فِي السَّمَآءِ نشو و نما یافته باشد و ثنائی که دوحهٔ اقبالش در روضه اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهٗ لِلْاِسْلَامِ پرورش پذیرفته	[illegible]
اثنیه که از مطالع و مقاطع آن شمائل مودت لائح و از قوادم و قوادی آن روائح خدمت و حق گذاری با هر و واضح بود بمجلس معلی که قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحبدلان است	[illegible]	فنون دعواتی که از ریاحین بساتین اخلاصش نسیم اُجِيْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ وزد و از ازهار اشجار اختصاصش شمیم فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ بمشام قلوب جناب اقدس ارباب اصحاب رسد	[illegible]
مدحتی که نفحات سوابق محبت و وداد مشام جان اخوان الصفا را معطر دارد و تحفه که بلمعات لوائح طاعت و انقیاد سویدای دل طالبان فارا منور سازد بجناب رفیع که مهبط انوار و مجمع اعیان است	[illegible]	مدحتی که روائح عنوانش از گلزار فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ رائح شود و تحیتی که فوائح روح و ریحانش از روضهٔ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِيْ فائح گردد اثار ملازمان	[illegible]

بقیة التحیّات المناسبة بالاخوانیات

التحیات بنوع آخر	ابلاغ	علی اسلوب آخر	ابلاغ	المتفرقات	ابلاغ
براهای تحیتیکه از روائح لوائح صبح روشن ضیاش مشام دلها معطر واز لوامع طوالع ورودش دیده جانها منور گردد	[illegible]	وظائف مدحت وثنا ورواتب تحیت ودعا بردست نسیم صبا بجانب آن کعبهٔ عز وعلا	[illegible]	خدمتی از سمت تعریف ووصمت تحدید معرا وتحیتی بحلیهٔ مصافات وپیرایهٔ موالات مزین ومحلی بربست سفیر شمال	[illegible]
بروظیفهٔ دعائیکه علامات اجابت آن مشاهد ومعاین وامارات استجابتش مقرر ومعین باشد	[illegible]	لوامع بروق تحیات وجوامع فصول دعوات که بسبب انتظام جواهر وداد وموجب اتساق مراسم اتحاد است	[illegible]	نفحات نسیم اخلاص وفوحات شمیم اختصاص مقرون بروائب تسلیمات ومشحون بمیامن تکریمات ارسال نموده	[illegible]
به تبلیغ رشحات خدماتیکه مورد رشحش حیاض اخلاص بود وبتقریر نفحات دعائیکه مصدرش ریاض اختصاص باشد پیوسته	[illegible]	دعائیکه طلوع لوامع ودادش از مطلع اتحاد باشد ولموع طوالع جمالش از مشارق کمال بود با مداد نسیم سحرگاهی در نظر	[illegible]	تحفهٔ سلامیکه پایمال اقدام اقلام ودست زدهٔ چابکان کارخانهٔ خواطر واوهام نگشته باشد معروض داده امید است	[illegible]
بر اتحاف تحیتیکه از مطاوی آن محاوی خلوص نیت مفهوم واز ایرادش امداد صفای طویت مستفاد ومعلوم گردد علی الدوام	[illegible]	دعائیکه نسیم فایح شمامهٔ جان سازد وثنائیکه غنچهٔ صدق وصفا در چمن دل وجان بشگفاند همعنان نسیم سحری بموقف	[illegible]	جواهر زواهر تحیات ودرر غرر تسلیمات که از معادن اخلاص ومخازن اختصاص بیرون آمده باشند بمجلس عالی اتحاف نموده	[illegible]
بإقامت دعائیکه چون سینهٔ صوفیان صافی از شوائب کدورات خالی وماننده دیدهٔ عارفان بمشاهدهٔ انوار شاهد تجلیات حالی	[illegible]	دعواتیکه شمال کمالش ریاض خلوص را تازه دارد وتحیاتیکه صفای صفاتش حدائق علوم را طراوت بی اندازه بخشد با تحفهٔ نیاز	[illegible]	صحائف دعوات مستجابه ولطائف تحیات مستطابه آناء الصبح والطراف المساء بطبق نیاز ودعا	[illegible]
بر تمهید مبانی دعا ودوام ایام وبقا وتاکید قواعد ثنای جناب اعلی خالی از شوب ریا در همه اوقات	[illegible]	صحیفهٔ محبتی برقوم اخلاص مرقوم ودیباچهٔ راقی برسوم اختصاص مرسوم بارفیق صرعت از طریق اطاعت	[illegible]	طرف دعوات نامیات وتحف تحیات وافیات باقوافل خلوص جنانی در محل خصوص روحانی بسدهٔ سینه	[illegible]
بتوقیع سلامی سطرش از قیود عبارات وتقریرات اهل تکلف مبرا از صدور اشارات وتحریرات ارباب تصلف همواره ملازمت	[illegible]	دعاهای ارجمند وثناهای اخلاص پیوند که وسیلهٔ نیازمندان مخلص وذریعهٔ آرزومندان خالص تواند بود با تحفهٔ نیاز وخشوع	[illegible]	دعائیکه بتباشیر خلوصش غرهٔ روز وفا منور وبروائح خصوصش طرهٔ شب حق گذاری معطر باشد بجناب رفیع	[illegible]

سطر سابع از صحیفهٔ اعلی در بیان عرض اخلاص

و محل آن بعد از ادای تحیات است و عرض اخلاص چنانچه در رسائل بلغا و مکاتیب فضلا بنظر درآمده باستدعای دوام دولت مکتوب الیه است یا اداست بر نشر مناقب و شرح مناصب او یا توجه تمام بحصول مجاورت و وصول محاسن و در هر یک ازین اصناف ثلثه صور متنوعه ممکن است هم در طبقات و هم در اخوانیات و بدین سبب این سطر منطوی باشد بر ده کلمه کلمهٔ اوسط در آنچه مناسب طبقات تواند بود مشتمل بر سه حرف حرف اول در عرض اخلاص به نسبت طبقهٔ اعلی و ازآن برباشد علامه ازدیاد دولت و تضاعف حشمت و برای اتمام سخن درین قسم کلمهٔ چند منظوم یا منثور بطریق دعا لازم است

للملوک	تمام الکلام	لاولاد السلاطین	تمام الکلام
و استعلای مراتب ارکان دولت قاهره و ارتقای مناصب اعیان حضرت باهره بخلوص نیت و صفای طویت از بارگاه مجیب الدعوات استدعا مینماید	[illegible]	و در طی مناجات سحرگاهی از لطف نامتناهی حضرت الهی استدعا میرود که لحظه فلحظه آثار سلطنتی تازه و عظمتی بی اندازه بر صفحات ایام دولت همایون ظاهر باهر	[illegible]
و لابد از ادای مراسم فرض از حضرت بدیع السموات و الارض دوام عهود سلطنت و جهانبانی و قوام حدود خلافت و سلطان نشانی را مستدعی است	[illegible]	و از درگاه واهب المنت و فتاح منزه از سمت نقص مسالت مینماید که بندگان دولت قاهره بعون عنایت ربانی و مدد حمایت سبحانی سر دشمنان بزیر تیغ آرند و جملهٔ جهان زیر نگین	[illegible]
و دوام ایام سلطنت و شهریاری و خلود عهود خلافت و جهانداری بندگان حضرت اعلی که متضمن صلاح حال و نجاح آمال عباد است از حضرت مبدع البرایا مسئلت مینماید	[illegible]	و بهنگام سحرگاه از حضرت اله درمیخواهد که ابدا ربع مسکون در تحت فرمان همایون باشد و مراتب سلطنت و کشورگشائی دایما بهمت و فرمان روائی از زنگار زوال و انتقال مصئون باد	[illegible]
و انتظام رتبهٔ خلافت و اتساع عرصهٔ سلطنت که متکفل صلاح احوال عالم و متضمن نجاح امور جمهور بنی آدم است بالعشی و الاشراق از حضرت فیاض علی الاطلاق میخواهد	[illegible]	و از درگاه واهب العطیات و فیاض البرایا تقدست ذاته و تنزهت صفاته مسالت میرود که تمام معمورهٔ اسلام در حوزهٔ اقتدار بندگان حضرت صفت استقرار پذیرد	[illegible]

للملکات	تمام الکلام	للامراء والحکام	تمام الکلام
و از حضرت وهاب اماسنی که بخشنده سعادت جاودانی و بر آرنده مراد دو جهانی است مزید جاه و حشمت و دوام عصمت و عظمت آنحضرت درخواست مینماید	والله ولی الاجابة ومنه المنّة فی الاستجابة	و استحکام مبانی ارادت و نامداری و انتظام معاقد ایالت و کامگاری بدعوات سحرگاهی حضرت الٰهی که فیاض فیوض نامتناهی ست می طلبد	دعا از من و از خدا اجابت
و دوام دولت ابد پیوند که غرّه سلطنت بانتظام آن منور و معلی و خلعت مملکت بطراز اتساق اهتمامش مطرز و محلی ست از درگاه الوهیت میجوید	والله سمیع مجیب یسمع بفضله الدعاء ویجیب	و دوام اتساق امور دولت و خلود انتظام مهام حشمت و شوکت آنحضرت را از بارگاه واهب الرغائب الملک الاکبر جل شانه و عظم سلطانه مستدعی میباشد	پیوسته با عز اجابت بدین دعا
و تضرع و زاری از حضرت باری عز و کره و عم بره خلود ایام سلطنت و دوام اسباب عظمت که کافل صلاح عموم رعایا و مشتمل بر نجاح کافه برایاست درمیخواهد	وهو مجیب العباد وعلی اجابة الادعیة	و بوظایف دعا و رواتب ثنا که بر کافه انام عین فرض و فرض عین است لیلاً و نهاراً و سراً و جهاراً اشتغال نموده و مینماید و دولت بندگان حضرت امارت پناهی بدعا سحرگاهی از عنایت بی نهایت الٰهی درمیخواهد	این دعا و دعا انم کر باشد مستجاب
للصدور وارکان الدولة	تمام الکلام	للوزراء واعیان الحضرة	تمام الکلام
و همواره انتظام امور صدارت پناهی از بارگاه حضرت ظل الٰهی بدعا و نیاز سحرگاهی که آن زمان نبود در رده دعا پرده مسئلت مینماید	امارت اجابت از سمات این دعوات واضح و لائح باد	و همواره صحائف اوراق زندگانی بدعای ایام کامرانی و استدعای مزید رفعت دو دولت دو جهانی موشح میدارد	و بیامن وعده اجیب دعوة الداع مستوثق و مستظهر میباشد
استعلای مراتب جاه و جلال و ارتقای مناصب اعزاز و اجلال آنحضرت از بارگاه عطیات الٰه بگریه شب و ناله سحرگاه استدعا مینماید	بشرف نجاح مقارن و بسعادت اجابت مقرون باد	و دعای دولت همایون و حشمت روز افزون که واسطه صلاح رعایا بلکه رابطه انجاح کافه برایا بعد از رواتب فرائض و وظائف نوافل باد امیرسانند	یقین که از سمت قبول در قسم وصول مرقوم و مرسوم خواهد بود
انار صباح و اطراف الرواح از حضرت مبدع الاصباح و فاطر الاشباح تضاعف انوار دولت و ترادف آثار مکرمت آنحضرت بزبانی که دل موافق اوست درخواست میکنند	بشرف اجابت و وقوع استجابت مشرف باد	و دعای ایام دوام وزارت و ایالت و خلود افاضت آثار نصفت و عدالت آنحضرت فی کل الازمان از صمیم دل و جان باد امیرسانند	امیدوارست که صبح این مرام از مطلع اجابت طلوع نماید

لاهل الدیوان و ارباب القلم	تمام الکلام	بسائر الملازمین	تمام الکلام
و استدامت مدام دولت و استقامت امور حشمت را که وسیله آسایش رعایا و ذریعه آرامش برایاست از ملک اعلی استدعا میکند	این دعا باشد با عطاء الهی مستجاب	و در جمیع احوال سرمایه امانی و پیرایه آمال دعاے دولت آنجناب شناخته و آنرا ورد زبان و سبحه روان ساخته	بر منصه اجابت و منظر استجابت چهره گشا و دل نما باد
و علی التوالی از ملک متعالی تعالی شانه و توالی احسانه تضاعف مواد مجد و اقبال و ترادف امداد جاه و جلال بزبان ابتهال مسئلت مینماید	هذا دعاء و من الله ان یجیب	وَ فِی السَّرَّآءِ وَ الضَّرَّآءِ دعای تزید جاه و جلال و ازدیاد دولت و اقبال اشتغال مینماید	بصلاح اجابت و نجاح استجابت مقرون و مشفوع باد
وَ بِالْغُدُوِّ وَ الْاٰصَالِ از روی نیاز و ابتهال دعای آنجناب را سبب ترقی مدارج حشمت و موجب تلقی معارج رفعت باشد ببارگاه رفیع الدرجات رفع میکند	بی شبه این دعا باجابت مقرون بود	و از خزانه افضال مبدع لایزال انتظام مهام دولت و اقبال و ازدیاد مواد جاه و جلال آن عدیم المثال مسئلت مے نماید	قوافل اجابت ربانی و رواحل استجابت سبحانی بدان مقترن باد

حرف دوم در عرض اخلاص بروجهی که مناسب طبقه اشرف باشد و آن باستدعاء دوام جاه و حشمت مکتوب الیه است یا ادامت بر شرح مناقب و مراتب یا توجه برویت و صحبت وی و درین نوع تمام کلام گاه مدعا باشد و گاه تعبیر آن والله المستعان

للنقبا و السادات	تمام الکلام	لائمة الاجلة الثقات	تمام الکلام
و از سر خلوص عقیدت و صفای نیت بدعای دوام دولت نقابت پناهی که صلاح بغایت و فلاح بی نهایت بران مترتب و متفرع است اشتغال مینماید	این دعا را جبرئیل از سدره آمین گفته	و بزبان ثناخوانی بی شائبه تهاون و توانی دعای ادامت ایام معالی و فضائل آن مقتدای اعالی و افاضل وظیفه سحاب بل راتبه لیل و نهار دارد	علامات اجابات این مرام بر صحائف ایام مشهور باد
وَ اٰنَآءَ الَّیْلِ وَ اَطْرَافَ النَّهَارِ بمطابقت زمره ابرار و موافقت فرقه وَ الْمُسْتَغْفِرِیْنَ بِالْاَسْحَارِ بدعای دوام ایام سعادت انجام مواظبت نموده مینماید	وَ هٰذَا دُعَاءٌ لِلْبَرِیَّةِ شَامِلٌ	از حضرت واجب الوجود و مفیض الکرم و الجود تمهید ارکان دین پروری و تشیید بنیان شریعت گستری آن تحفه را از بارگاه الطاف بلیغ جانب با تضرع و زاری در میخواهد	صحیفه این دعا برقم اجابت مرقوم و مستزین باد
و عقیب الصلوات از حضرت مجیب الدعوات دوام اسباب کامگاری و نظام مهام بختیاری ملازمان سده عالم پناهی را مستدعی مے باشد	و این دعا از همه خلق جهان آمین باد	و دوام ایام دولت حضرت افاضل پناهے را از بارگاه الطاف الهی بدعوات سحرگاهے بطریق نیاز و ناتناهی درخواست مے نماید	سرعت اجابتش مقرر و ظهور استجابتش مقدر باد

للقضاة والامنا	تمام الکلام	للمشایخ الکبرا	تمام الکلام
دبا وغیه صبح وشام دوام انتظام مهام شریعت پناهی که در ضمن آن صلاح وفلاح کافه انام اندراج دارد از حضرت ملک علام مسئلت مینماید	[illegible]	وبر تعاقب اعصار ودهور وتتابع ایام وشهور دریا فیاضات روحانی آن منبع فیوضات ربانی از جناب احدیت وحضرت صمدیت در میخواهد	[illegible]
واز مواهب واهب الامانی تصفیه مشارب مرادات دوجهانی وتوفیه مراتب مراتب جاودانی آن منبع مکارم وتجمع معانی می طلبد	[illegible]	وبا اوقات مرجوه بعد از اوراد مشغوله از برای مزید اسباب اعتلا وتضاعف درجات ارتقای ملاذ سده حقائق پناهی وظائف دعا مودی میسازد	[illegible]
وفی جمیع الساعات علی وجه الضراعات دعای استحکام مبانی اجلال اسلام پناهی وانتظام اسباب اعزاز واجلال شریعت دستگاهی میگوید	[illegible]	وبراتبه دعای که بزد مه سمت مریدان آستان قدسی نشان بتقیدان کلمات امات ایشان امر لازم وحکمی واجبست مواظبت نموده خواهد نمود	[illegible]

لارباب العلوم الدینیة	تمام الکلام	لاصحاب المناصب الشرعیة	تمام الکلام
وذکر مناقب زاکیه وشرح مراتب عالیه علی ملا الخواص والعوام بتجدد الشهور والاعوام ورد زبان دارد	[illegible]	وبر دوحه نهال اخلاص ورزو فضیه وداد وخلوص اختصاص چون عندلیب سحری از روی ثناگستری نغمات مدحات آنجناب می سراید	[illegible]
سرا وجهارا بتلاوت صحائف منقبت خوانی ولیلا ونهارا بقرات جرائد محمدت طرازی اشتغال مینماید	[illegible]	وارقام خلوص وهواداری بر صفحه خاطر ضمیر عینگار ودر رابطه ثناخوانی ومنقبت طرازی بر طریقه مستمره ممهد میدارد	[illegible]
ومجامع اوقات وجوامع آیات بنشر مدائح ذات ملکی ملکات وذکر مفاخر صفات سامی سمات مصروف میسازد	[illegible]	ودر منازل هواداری ورضاجوئی مواطن حق گذاری ودعاگوئی رابته تشرهنیه ذات عالی علی التعاقب والتوالی مرتب میدارد	[illegible]

للحکماء والفضلاء	تمام الکلام	لسائر هذه الطبقة	تمام الکلام
وبجان وجنان مشعوف وملهوف شرف انتظام در سلک مجاوران سدهٔ سدرهٔ احترام که ذریعهٔ وصول بلذات سرمدی ووسیلهٔ حصول نجات جاودانی همانست مے باشد	نیل این مطلوب بوجه مرغوب مقدر باد	وفی اثناء اللیل واطراف النهار از لطائف عواطف آفریدگار صورت تیسر انتظام در زمرهٔ مستسعدان مجالس مجالست تمنا میکند	مساعدت این سعادت بر وفق ارادت میسر باد
وپیوسته مستدعی ذریعهٔ احراز دولت لقای اشرف ووسیلهٔ ادراک سعادت التقای میمنت انتمای آن مطلع انوار عزت وشرف میباشد ابواب حصول این مرام از فیوضات	ملک علام مفتوح باد	وازفتاح ابواب آمانی وآمال وفیاض واردِ عوارف فضل وافضال استدعای دریافت شرف ملاقات مسرت افزای میدارد	منشور این مرام بطغرای اجابت رب الانام موشح وموقع باد
دولت دریافت مجلس شریف را که منتهی آمال کلیه وقصوے امانی اصلیه است از عواطف ربانی وعوارف سبحانی استدعا مینماید	ادراک این سعادت من حیث لا یحتسب مقدر باد	وبجوامع همم متعطش ادراک دولت التقای بوده آن صورت را که اقصی غایات مقاصد انسانی واعلی نهایات مطالب جهانیست از حضرت ربانی میخواهد	سهام این مقصود بر هدف اجابت حضرت معبود موجه باد

حرف سوم در عرض اخلاص بر وجهی که مناسب طبقهٔ اشرف باشد ودر اغلب اوقات بذکر دریافت ملاقات مخصوص است

والله الموفق وهو المستعان والمعین

للاصول والاعیان	تمام الکلام	للمعارف والمشاهیر	تمام الکلام
وموجب ملاقات شریف که خلاصهٔ زندگانی ونهایت مقاصد امانی ست میباشد	اسباب وصول بدین مرام بسمت انتظام مقترن باد	وبدل وجان احراز شرف ملاقات شریف را که آئینهٔ طلعت امانی وطلیعهٔ مواکب مسرت وشادمانی ست استدعا سے نماید	توفیق سعادت اجتماع احسن الصور باین الاوضاع مقدر باد
وصول شرف ملاقات شریفش را که اشرف مرادات وایمن سعادات همایون تواند بود در اوقات مغتنم اجابت از حضرت عزت مستدعیست	از اشارات عالم غیب بشارات عرصه لاریب مرزوق باد	ودولت دیدار که غرهٔ صباح کرامت ولمعهٔ چراغ عافیت وسلامتست از لطف احدیت وفیض صمدیت جل جنابه جلاله وعم سحاب نواله	ادراک این شرف فی اقرب الازمان میسر باد
وبغایت نهایت آرزومند شرف مجاورت وعظمشان زلال مواصلت که غایت مسئول هواداران ونهایت مامول امیدواران بیمان تواند بود	وصول بدین مامول از مکامن لطائف خفیه ظاهر ومکشوف باد	وادراک سعادت فوز بلقای عزیز محیاے کریمش از کرم عمیم ذی الطول الجسیم والفوز العظیم میطلبد	اسباب این سعادت کبری اقرب مساعد باد

فلاوساط	تمام الکلام	لسائر العوام	تمام الکلام
دادراک سعادت لقا را کہ دولت عظمی دوستان ہمانست مترصد و مترقب بباشد	[illegible]	وبغایت مشتاق لقای شریف بباشد دریافت این مراد	[illegible]
و دریافت محاورت روح پرور و مجاورت روح گستر را از لطف الہی و فیض نامتناہی مستدعیست	[illegible]	متعطش زلال وصال کہ سرمایۂ آمال ہمان تواند بباشد ادراک این متمنا	[illegible]
و شرف لقای سعادت التقا کہ احسن آمال و موجب مزید اقبال ست دیدۂ ترصد بر شارع امیدوار	[illegible]	و آرزومند مشاہدۂ لقای عزیزش بباشد نکتہ کہ موجب حصول ملاقات باشد	[illegible]

کلمۂ دوم در انچہ لائق اخوانیات باشد و پوشیدہ نیست کہ تمام آن صور کہ در طبقات مذکور شد اینجا مسطور بتوانند شد فقرہ چند دیگر جہت مزید مراد انشا آوردہ مے شود

للاخوانیات	تمام الکلام	ایضاً	تمام الکلام
و از حضرت مفتح الابواب و مسبب الاسباب جلت اسماؤہ و توالت نعماؤہ ارتقای معارج کامرانی و اعتلای مدارج نامدارے آنجناب استدعا میرود	واللہ [illegible] الامانی	دمبدم بتضرع و زاری از عواطف بی نہایت حضرت باری دوام ایام کامگاری و انتظام اسباب نامدارے آن مطلع شعشعۂ بختیاری در میخواہد	[illegible]
و از سوابق الطاف حضرت حق و لواحق اعطاف ملک مطلق انتظام عقود شوکت و استحکام معاقد جاہ و اہبت آن صاحب دولت میطلبد	[illegible]	و دوام دولت را کہ ابا عن جد اقارب بل امجاد مشارق و مغارب بدان مفتخر و مستظہر اند از جناب حضرت والا مستدعی مے باشد	واللہ [illegible]
و از بارگاہ وہاب علی الاطلاق و معبود باستحقاق جل ذکرہ و عز شانہ صفاتہ تمہید قواعد احترام و استحکام مبانی احتشام آن خلاصۂ انام مسئلت مینماید	[illegible]	و دوام دولت ہمایون و مزید اقبال روز افزون کہ مصالح کلی و مناجح اصلی در ضمن آن مندرج ست از مواہب میسر المآرب درخواست میرود	واللہ [illegible]
ولایزال لِیا لتضرع والابتہال علی لسان الحال والمقال دوام جاہ و جلال و مزید وجاہت و اقبال آن مظہر فضل و افضال از ملک متعال طالبست	واللہ [illegible]	و از حضرت فیاض مطلق جلت مآثر فضلہ و عمت صیامن طولہ استدامت آثار جاہ و جلال استقامت احوال عزت و اقبال آن جناب میسیبد	[illegible]

تتمہ عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام	الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام
وہمواره در موقف اختصاص بزبان ضراعت اخلاص شمۂ از مناقب سامیۂ بنده از مراتب عالیه تا مش از سر حد احصا بیرون مودی میسازد	[illegible]	عقدهٔ واصیلا ستدعی آن میباشد که نسیم توفیق از مہب تقدیر وزیده کوکب وصال از دورهٔ اقبال روی نماید	[illegible]
وازسر صدق تمام وخلوص لاکلام آیات مناقب آن خلاصۂ ایام وسور مفاخر آن نقاوهٔ اعاظم انام در محافل خاص وعام تلاوت مینماید	[illegible]	امید واثقست که صبح نجاح ادراک حضور حیات بخش که سعادت دوجہانی را شاملست از مطلع شادمانی طالع گردد	[illegible]
وتا از جہات رمقی واز نقش حیوه بر صحیفۂ وجود رقمی باقیست در مقام ثناخوانی چون صبح ثانی صادق دم ومانند قطب سپہر ثابت قدم میباشد	[illegible]	امل بلطف یزدانی مستیقین ست واعتقاد بفضل ربانی جازم که ناگاه میامن سعادت ملاقات از مکمن غیب چہره کشاید	[illegible]
وپیوسته مجالس اعالی واعاظم وہمواره محافل اماجد واکارم را بلوامع انوار تعریف وفوائح گلزار توصیف آنجناب منور ومعطر میدارد	[illegible]	رجا وثوقی تمام وارد که ناگاه بروفق بشارت لَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ریاح نجاح از مہب إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ وزیده گل مقصود در ریاض خیال بشگفد	[illegible]
وطوطی ناطقه را در شکرستان مناقب ومدائح آن ذات بابرکات ہمواره نغمات متسقه بسمات تلقین مینماید	[illegible]	حقا که باستشمام روائح محاورت واستنشاق فوائح مجاورت مستظہر بوده امید وارست که این مرام بروفق مراد روی نماید	[illegible]
مراتب دعاگوئی ووظیفۂ ثناخوانی که بر ذمۂ ہمت مخلصان جانی امری لازم وحکمی محتوم ست مواظبت مینماید	[illegible]	ہمگی حکمت براحراز دولت مواصلت مصروفست امید که این امید قبل وصول امینه از مکمن خفا بر منصۂ جلا جلوه یابد	[illegible]
دره میر افقت ارادت واخلاص بر دعاگوئی وتشییع بانتادر اختصاص وثناخوانی محلی بزیور محبت خاص اقامت وادامت دارد	[illegible]	دواعی رجا وار جا از ضمیر متمکن ست که ناگاه نسیمی لطف از مہب مراد وزیدن آید وصبح فیضی از افق مرام دمیدن گیرد دولت ملاقات فرخ میسر نماید	[illegible]

خاتمهٔ عرض الاخلاص للاخوانیات

الفقرات بنوع آخر	تمام الکلام	الفقرات علی نمط آخر	تمام الکلام
وعلی تعاقب الازمنه و تتابع الآوان تحفهٔ دعای علو مراتب و سمو مناقب آن خلاصهٔ اعاظم و نقاوهٔ اکارم تکراری و تندکاری ندارد	[illegible]	و به درگاه الهی برای ارتقای جناب فضائل مآبی بر مدارج کامگاری و اعتلا بر معارج بزرگواری از روی ابتهال و زاری دعا میکند	[illegible]
و همگی صحائف اوقات و تمامی جرائد آنات را بدعای دولت که بی شبهه امارات اجابت و علامات استجابت بر عنوان آن واضح و لائح ست مزین میدارد	[illegible]	و از فیض عنایت اکرم الاکرمین و فضل حمایت ارحم الراحمین دعای نظام اسباب دولت و قوام ارکان حشمت را درخواست میکند	[illegible]
و پیوسته در مدارس اخلاص و مجالس اختصاص بدرس دعای دولت روزافزون و شرح ثنای ذات اشرف همایون مشغول می باشد	[illegible]	از حضرت ذوالفضل العظیم مزید مجد و معالی آن قدوهٔ اماجد و اعالی بدعاهای مستوفی در صمیم لیالی مسألت میرود	[illegible]
و از افاضات مهیمن سلام و مقدر ذی الاکرام ابقای کرامت ایام آن خلاصهٔ انام علی تعاقب الشهور و الاعوام سؤال می کند	[illegible]	و جهت ترقی آنجناب به اقصی مدارج کمال و اعلی معارج جاه و جلال بتضرع و ابتهال بالغدو و الآصال دعا می گوید	[illegible]
و همواره در نهانخانهٔ اخلاص و کنج زاویهٔ اختصاص بدلی خالی از شوب ریا و زبانی حالی بصدق و صفا بدعای دولت مشغول است	[illegible]	در صمیم [illegible] بدعای حامد رای آن بزرگوار که سبب نظم [illegible] و موجب ربیع عالم سرای جهان [illegible]	[illegible]
علی الدوام بترتیب رواتب ادعیهٔ فائحه و تقدیم مراسم اثنیهٔ لائحه که در مرور و ذکر معهود بوده مشتغل است	[illegible]	و پیوسته بدعاهای [illegible] حضرت [illegible] مزید بهجت و ازدیاد رحمت آن جناب میطلبد	[illegible]
و بدعای عمر و دولت که مستظهر مخلصان بدان منسبت باعقاب صلوات که یکی از اوقات مظان اجابت دعوات است مشغول میباشد	[illegible]	[illegible] مستمر دعای دولت [illegible]	[illegible]

سطر ثامن از صحیفهٔ اولی در شوقیات و محل آن بعد از عرض اخلاص ست و اکابر این فن متفق اند بر آنکه ذکر شوق در مکاتیب ملوک مناسب نیست چه بیان شوق مقدمهٔ تمنای وقوع ملاقات سلاطین ست و این متضمن اخطار کلیه باشد و در مکاتیب معظمات حجرات سلطنت و مخدرات حریم حرمت و حشمت نیز ذکر اشتیاق نشاید و در بواقی از رسائل طبقات بر حسب وقوع یا بعد در اخوانیات بغایت مناسب و درین رکن شرح تابع بیان اشواق ست چه در بعضی مکاتیب سخن از شوق باید راند و در ذکر فراق باید کرد بحسب تقتضای مقام و چون از ذکر شوقیات استشمام روائح تمنای مواصلت میتوان نمود هر آئینه بعد از هر فقره یا بر ادعیهٔ ملاقات سخن را سمت اتمام باید پس این سطر اشتمال دارد بر سه کلمه کلمهٔ اولی در بیان اشواق و آن بر ترتیب خامس کلمهٔ پنجم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه آورده خواهد شد و آن مقدار که کاتب خواهد از انجا اخذ میتوان کرد و انجا نیز فقرهٔ چند از هر نوع آورده ایم با ابیات لائقه آن والله المستعان

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
غلبات التیاع بلقای مبارک که ذریعهٔ نجاح مطالب و تمیمهٔ نجاح مقاصد و مآربست از مدارج عبارات و معارج استعارات تجاوز نموده	[illegible]	اشتیاق بالتقای شریف که وسیلهٔ حصول کمال بهجت و سرورست از تصویرات اوهام و ادراکات افهام درگذشته	[illegible]
نیازمندی با حراز شرف صحبت شریف که عمدهٔ مفاخرت و دال اسباب معاضدت ست از تحریر سفینهٔ اقلام و احصای ارباب افهام متجاوز ست	[illegible]	صفت نزاع و التیاع با حراز صحبت گرامی ازان درگذشته که وهم دور اندیش بسر حد آن تواند رسید یا ناظم عبارات در سلک بیان تواند کشید	[illegible]
آرزومندی مشاهدهٔ طلعت حیات بخش که از حسنات اوقات سعادت آیاتست باعلای مدارج و اقصای معارج پیوسته	[illegible]	شرح آرزمندی بالتقای شریف و وصف اشتیاق بلقای منصف نه بمثابه ایست که بتقریر آن و اندکی از بسیار اشتغال تواند نمود	[illegible]
تعطش و نزاع و تحنن و التیاع بحسب مجاورت دلگشای و لطف محاورت راحت فزای از حیز عبارت و غیر تشبیه و استعارت درگذشته	[illegible]	دواعی اشتیاق و بواعث نزاع و اشتیاق بلقای همایون از شوق مشاهدهٔ گلزار و آرزوی شب نشینان بمطالعهٔ تباشیر اسحار زیادتست	[illegible]

تتمة الفقرات الشوقیة

فقرات	مصارع	فقرات	ابیات
وصف کمال آرزومندی بکدام عبارت ادا توان کرد و بشرح نیازمندی بچه نوع تقریر توان نمود	[illegible]	تعطش و نزاع بادراک سعادت التقای اجتماع از حد تحریر خامه و یراع و ضمیر تقریر نامه و رقاع درگذشته	[illegible]
آرزومندی بسعادت مشاهده عالی که جوامع همت بر احراز آن مقصورست و دواعی نهمت بادراک آن نامحصور	[illegible]	وظیفه غلبات جذبات خاطر مشتاق و شرح لمعات شعلات نوائر اشواق باندازهٔ تقریر مهندس ضمیر و تحریر منشی خرد خبیر نیست	[illegible]
اشتیاق به باریافت دولت وصال چون الطاف کامل و عطاف شامل آن مظهر جاه و جلال	[illegible]	بیان لواعج فراق و لوایح اشواق که بواسطه ترجمان زبان قلم و وسایل بیان قلم زبان گذارش پذیر نیست چگونه تواند کرد	[illegible]
جذبات تشوق و نزاع و غلبات تحنن والتیاع فوق مایطاق و بیستطاع مشتاق میرود	[illegible]	شرح شدائد اشواق و وصف مکاید ایام فراق مدتهای متمادی به تقریر و تحریر محرر و مقرر نگردد	[illegible]
بتحریر کاشر اشواق و تقریر نوائر اشتیاق شروع نمودن السب و اولی نمی نماید	[illegible]	نواهب اشواق و نوایح افتراق نه بتشابه ایست که زبان خامه در مطاوی نامه شمه ازان باز تواند نمود	[illegible]
سلاسل جذبات فراق و شواغل خدمات اشواق دل غمدیده و جان هجران کشیده را بنوعی در حرکت آورده که مطلق تحرق ساخته	[illegible]	در شرح اشتیاق بادراک دولت ملاقات که باستغراق صحائف و استیعاب طوامیر مشروح نگردد چه توان گفت	[illegible]
قصهٔ غصه اشتیاق و حکایتهای شکایت افتراق بالعشی والاشراق بر ضمیر منیر افسانه کبیرست	[illegible]	در وصف لواعج اشتیاق و جواذب افتراق که از حیز بیان متجاوزست و قوت ناطقه از احاطهٔ شرح و بیان آن عاجز چگونه شروع تواند نمود	[illegible]

الابیات الشوقیة

فارسیه	فارسیه	عربیه	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	كتبتُ وفي فؤادي نار شوقي فلولا النار بلّ الدمعُ خطّي	لها لهبٌ وفي العين انسكابٌ ولولا الماءُ لاحترق الكتابُ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ولو انّ البحر اصبح لي مدادٌ لما احصيتُ عشرَ عشيرِ عشرٍ	اخطّ به الى يوم التنادِ من الشوق الذي لك في الفؤادِ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	لقد طال النوى وازداد شوقي فيومٌ لا اراك كالف شهرٍ	واحرق مهجتي لهبُ الغرامِ وشهرٌ لا اراك كالف عامٍ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	واني لا ارجو قربكم ووصالكم فذكرا[illegible] غير والله دائمٌ	ولكنني عمّا اريد بعيدٌ وشوقي لكم لا يزال جديدٌ

بقیة الابیات الشوقیة من القسمیات

ثنائیات	ابیات	فارسیہ	ابیات
بدان خدائیکه در باغ صنع او هر دم گل وجود ز خار عدم شگفته شود که شوق بنده بخدمت زیاده تست ازان که شرح آن تبقای دبیر خامه گفته شود	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بخدائیکه لطفش انسان را خلعت عقل و نعمت جان داد که تو اشتیاق چندانست که بصد نامه شرح نتوان داد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بخدای که ذات اقدس اوست برتر از وصف چونی و چندی که مرا از قیاس بیشترست بلقای تو آرزومندی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بخدایکه دارای جهانست بمعبودیکه دانای نهانست که شوق من بدیدار عزیزت زهر چیزی که گویم بیش از آنست	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمهٔ دوم از سطر ثامن در بیان فراق و آن نیز بسبیل استیفا در کلمهٔ ششم از سطر خامس از صحیفهٔ ثالثه بطریق مذکور خواهد شد یکی در کثرت شدائد زمان مفارقت و یکی در شرح تألم و توجع بمحنت ایام متباعدت و آن کلمهٔ منشی را ماخذ کاملست در استنباط صور فراقیات از فقرات و ابیات و تا این کلمه از ایراد آن معنی خالی نماند فقرهٔ چند با منظوماتے که مناسب آن باشد در سلک تحریرے آید بتوفیق الصمد ومنه الاعانة والمدد والله اعلم

الفقرات الفراقیة والابیات

نقرات	ابیات	نقرات	ابیات
حقا که نوائر آرزومندی بر وجهی اشتعال یافته که بقطرهٔ زلال وصال منطفی نشود و مواد اشتیاق بنوعی بهیجان آمده که جز بشربت ملاقات تسلی نپذیرد	[illegible]	حقا که وهم خیال انگیز بکنه نکتهٔ از شرح آلام فراق نمیتواند رسید و فهم دور اندیش از ادراک انجاه و ارجاء بادیهٔ اشتیاق خبر نمیتواند داد	[illegible]
زبان مباعدت و اوان مهاجرت بغایتی انجام و منتهی افتاده که بسفینهٔ قلم و دبیر بیان شمه از شرح و نکته از وصف آن سمت گذارش نمی یابد	[illegible]	حقا که محنت تمادی ایام فراق و شدت توالی آلام اشتیاق از سرحد تقریر و تحریر متجاوز است و محاسب وهم از حضرت عشر عشیر آن عاجر و قاصر	[illegible]
تقریر فنون اشتیاق و تحریر صنوف آلام فراق زبان مرتبه ایست [illegible] و بریده ... دو ... از تقریر و [illegible] شرح و مفازه ... قطع تواند کرد جنگل ۱۲	[illegible]	تلاطم امواج بحار زخار مفارقت از آن زیادت است که بمعارف شکسته بسته اقلام قطره چند از آن در حیاض بیان توان نمود منتهیها ۱۲	[illegible]
حقا که اشتعال نائرهٔ اشتعال افتراق بمرتبه بالا گرفته که بسیلاب ... عرض آن تواند شد و سیام مردی ... شرح و بسط آن تواند گشت	[illegible]	حقا که شدت افتراق و حدت اشتیاق بمرتبه رسیده و بمثابه انجامیده که بوساطت اقلام ترقیم عشری از آن ارقام موسوع و مقدر نباشد	[illegible]

بقية الفقرات والابيات الفراقية

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
حقا کہ لوایح فراق و جواذب اشواق بمرتبہ انجامیدہ کہ ہیچ زبان بیان نتوان کرد و ہیچ خامہ در سلک نامہ انتظام نتوان نمود	[illegible]	حدیث استعلای نوائب اشواق و حکایت استیلای غدائد فراق بمرتبہ انجامیدہ کہ بیان عقل تقریر آن فا نتواند کرد و نہ بیان فہم تحریر آن قیام تواند نمود	[illegible]
تبیین درجات مقاسات آلام ایام مباعدت و تعیین مقامات معانات استقام ازمان مہاجرت با ما قوت تقریر و امداد سوزت تحریر در مہکان نگنجد	[illegible]	شرح نکایات ازمان مفارقت بکنایات منقولانہ و وصف بلیات ایام مباعدات بحکایات مترسلانہ در حیز تعقل و مرکز تصور نیاید	[illegible]
نائرۂ فراق بنوعی مشتعل ست و سباب اشواق بوجہی منتظم کہ شرح آن بتوسط کلام و وصف آن بتوسل اقلام تیسر پذیر نیست	[illegible]	حقا کہ شرح سورت فراق و وصف صورت افتراق کہ از مقولۂ مالا یطاق ست در حوصلۂ تقریر و در دائرۂ تحریر نگنجد	[illegible]

الابيات الفراقية

عربیہ	فارسیہ	فارسیہ	فارسیہ	فارسیہ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة الابیات الفراقیة

ثنائیات عربیہ	فارسیہ	ثنائیات فارسیہ
بکیت علی فراق یوم هجر فاملیت الجفان من الجفون ولو کان البکاء بقدر شوق لرجعت العیون من العیون	[illegible]	حدیث شوق چه املا کنم که می سوزد حرارت قلمم خامه در بنان دبیر عجب مدار که دودش بسر رود چون شمع قلم که قصه سوز دلم کند تحریر
فذاب من الفراق جسمی وقلبی وزاد من الشوق البکاء الیمی فلو انی قضیت وحالی باد لکان اصابت وجودی عدمی	[illegible]	مرا کار از غم هجر تو زار است دلم رفت و تنم نزدیک کار است اگر از سینه پرسی دردناک است وگر از دیده گوئی اشکبار است
جعلت فراقک عینی لا تنام وقلبی من فراقک مستهام وجسمی بالنحول والدمع جاری وقد کدرت عیشی والسآم	[illegible]	در فراق تو بسکه مینالم بی تو زندگی نمیخواهم روی گردون سیه ز آه منست راست گفتم خدا گواه منست
الا ان الفراق اذاب جسمی وحملنی امور الا تطاق ولو کان الوصال یعود یوما ساخبرکم بما فعل الفراق	[illegible]	در فراق از زبان لب میسوزم وز گریه چشم شعله هجران بیاست آتش که خشک و تر بسوخت خواستم بنویسم از احوال هجران شمه آتش دل تیز شد هم نامه هم دفتر بسوخت
تمادی الهجر یا روحی ووجدی وما لی فوق ذلک من اصطباری جفونی تنهل الانهار تجری وقلبی من فراقک فوق نار	[illegible]	اگر آهی برآرم از فراقت وگر شرحی نویسم از غم هجر جهان از آتش آهم بسوزد قلم درگیرد و کاغذ بسوزد
فکیف الصبر عنک وما لقلبی علی ما فی بحار الافتراق فدمعی کل یوم مثل نار وصبری کل لیل فی احتراق	[illegible]	گر دهم شرح آرزومندی در زبان فراق گویم باز آتش اندر دل قلم گیرد قامت نه سپهر خم گیرد
[illegible]	[illegible]	جانان تو از غصه هجران چه نویسم از سوز دل و دیده گریان چه نویسم از درد فراق و الم هجر و غم دل آن درد که نرسد به پایان چه نویسم

تتمة الابیات

ثنائیات		ابیات	ثنائیات
بخدای جهان که از علمش که بلاها کشیده ام از هجر	نیست پوشیده رازهای نهفت که یکی از هزار نتوان گفت	[illegible]	بمبدعی که زهستی کشید تقدیرش بیک دو حرف بر اوراق کائنات رقم که در فراق جنابت که قبله گاه منست دمی نمیرم الا بصد هزار ندم
بخدائیکه ابر احسانش که مرا آب چشم و آتش دل	میکند باغ و راغ را تازه در فراقت گذشت از اندازه	[illegible]	بدان خدائیکه فراش قدرتش هر صبح چراغ مهر بر اوج فلک برافروزد که تاب آتش هجران دل حزین مرا چو شمع از اول شب تا صباح میسوزد
بخدائیکه نزد قدرت او که مرا در فراق خدمت تو	هرچه دشوار باشد آسانست زندگانی و مرگ یکسانست	[illegible]	بدان خدائیکه نقاش صنع کامل او بهر دمی بنگارد هزار نقش بدیع که زندگی من از غم بمرگ نزدیکست از آن زمان که شدم دور از آنجناب رفیع
بخدائیکه صابران را داد که صبوری ز جان من برداشت	در بلاهای هجر خورسندی فرقت حضرت خداوندی	[illegible]	بدان خدائیکه خیل قضای مبرم او همیشه بر سپه حادثات منصورست که در فراق جناب رفیعت این بیدل شکسته خاطر و پژمرده جان و رنجورست
بخدائیکه دعوت مظلوم که فراقت ببر آتش سوزان	از ره لطف مستجاب کند هر زمانی دلم کباب کند	[illegible]	بدان خدائیکه کس را در آسمان و زمین بغیر او نرسد دعوی خداوندی که از حساب برونست و از قیاس فزون غم مفارقت و سوز آرزومندی
بخدائیکه خلق را نرسد دم ازین پیش ازین میسر نیست	بر درش غیر بندگی کردن در فراق تو زندگی کردن	[illegible]	بذات پاک خدائیکه دست قدرت او سرشت طینت آدم بقبضهٔ صلصال که در فراق تو از مویه گشته ام چون موی در آرزوی تو از ناله گشته ام چون نال
بخدائیکه خالق الاشیاست سوز هر آتش که می بینم	که مرا طاقت فراق تو نیست تیز از سوز اشتیاق تو نیست	[illegible]	بدان خدائیکه بر علم بی چگونهٔ او بسان روز هویداست راز پنهانی که در فراق تو دشوار میبرد دم که یکنفس زغم اندر جهان بآسانی

کلمهٔ سوم در دعای ملاقات و آن دو نوعست یکی بعد از فقرات اشتواقیه و یکی بعد از کلمات فراقیه و مراتب این ادعیه نیز متفاوتست و در سطر سابق که غرض اخلاص نسبت با طبقات امت [illegible] بانه بود [illegible] و ششم از طبقهٔ اشرف و در تمام اقسام طبقهٔ اوسط دعای ملاقات مذکورست از آنجا ایراد عنوان [illegible] مجموع آنرا با صورتی چند که این کلمه بران منطویست در اخوانیات داخل عنوان [illegible] والله اعلم بالرشاد و هو الهادی الی الصواب

بعد الفقرات الاشتواقیة		بعد الفقرات الفراقیة
نوع من الادعیه	طریق آخر	نمط من الادعیه
حضرت دائم البقا عز ذکره و عم بره اسباب نیل سعادت التقا که اعلی مطالب و اسنی [illegible] باحسن الوجوه مهیا گرداناد انه رؤف بالعباد	موارد وصول بدولت وصال که نهایت امانی و آمال ست از اقتدار موانع زمان و عوائق حدثان مصفی باد.	حضرت فیاض مطلق ملت کلمته [illegible] رکاب عالی را کفایت مقاصد [illegible] عوائد است [illegible] الموهب [illegible] بمنه القدیم و فضله العظیم
حضرت عزت عز شانه و عظم سلطانه لطیفه که متضمن ملاقات شرف و تحقیق مضمون [illegible] و غایت منیب مجانست نبرودی [illegible] داناد انه کریم جواد	نسایم ریاض وصال و شمایم ریاحین اتصال از مهبت فیض [illegible] اشتمال [illegible] الاحوال بحدائق صدور مشتاقان [illegible]	حضرت مفیض [illegible] ایام [illegible] دوری [illegible] ساعات وصال و بهجت [illegible] اتصال مبدل گرداناد بالفیض کرمه و سعت نعمه
حضرت واهب المواهب تعالت اسماؤه و توالت نعماؤه دولت [illegible] غره و سعادت [illegible] جمال جهان آرا که عنوان جرائد سعادات و دیباچه [illegible] مرادات نبرودی روزی گرداناد انه قریب مجیب	چهرهٔ احوال دلهای مشتاقان و عذار روزگار ایمان بادیه اشتواق [illegible] حصول سعادت وصال بجمال میمنت و اقبال آراسته باد	حضرت معبود مطلق البشائر جل ذکره اوقات مشقت [illegible] و انات محنت [illegible] صوری را [illegible] آثار وصلت [illegible] منقضی گرداناد بجوده الکامل و لطفه الشامل
حضرت احدیت تنزهت ذاته و تقدست صفاته دولت مجاورت عتبهٔ علیه ملازمت [illegible] که در حصول [illegible] مطلوبی منظور [illegible] میسر گرداناد و هو السمیع العلیم	گل امانی و آمال از نسیم نشار وصال و اتصال بخدمت آن عدیم المثال از افاضت سحاب عنایت حضرت ذی الجلال بخوشتر وجهی شگفته باد	حضرت مفتح الابواب تبارک اسمه [illegible] اوقات مشتاقان بنوال وصال و معطشان زلال اتصال را با تمام الکرام ملاقات [illegible] مرقوم سازاد بمواهب انعامه و مبانی اکرامه
حضرت رب الارباب عمت مواهبه و تمت رغائبه مشاهده لقای همایون که اعظم مناهج عالمیان [illegible] مقاصد آدمیانست از کمن غیب بخزن لاریب مرزوق گرداناد و ما ذلک علی الله بعزیز	زدایای [illegible] طالبان دولت [illegible] سالکان طریق وصول بسعادت [illegible] [illegible]	حضرت واهب الامال عز شانه [illegible] محض موافقت [illegible] با سرع اوقات [illegible] مقدر [illegible] [illegible]

سطر تاسع از صحیفهٔ اولی در بیان تاریخ کتابت متقدمان در تعیین زمان کتابت مبالغه تمام داشته اند و متاخران آن را لیا منسیا پنداشته و حال آنکه ذکر تاریخ کتابت متضمن فوائد است چه بعضی حالات باشد که بی تاریخ معین خبر تحریر در آمده باشد و فتنی دیگر بخلاف آن خبری نوشته شود پس اگر تاریخ معین نباشد مضمون دو مکتوب که یک کس نوشته مخالف نماید و همین از آنکه هر یک بمقتضای وقتی نوشته اهل ماند و دیگر شاید که کسی مکتوبی نویسد و بعد از مدتی بمکتوب الیه رسد بسبب مانعی که حامل مکتوب را افتاده باشد و چون مکتوب الیه بعد وصول آن را اقرب الازمان بوده از کاتب مامول گردد پس ثبت تاریخ عذر کاتب واضح شود و علی هذا چون تاریخ شهور و ایام است فقره چند در تعریف و توصیف آن سمت ذکر می یابد و من الله التوفیق و المدد

الشهور العربیة و الایام الفاضله

الشهور	بقیة الشهور	تتمة الشهور	خاتمة الشهور	الایام الفاضله
[illegible]	[illegible] ربیع الثانی [illegible]	[illegible] رجب الاصب [illegible]	[illegible] رمضان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible] رمضان [illegible]	[illegible] شوال [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] جمادی الاولی [illegible]	[illegible] شعبان [illegible]	[illegible] شوال [illegible]	[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]	[illegible] جمادی الاولی [illegible]	[illegible] شعبان [illegible]	[illegible] ذی القعده [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] جمادی [illegible]	[illegible] رمضان [illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر عاشر از صحیفهٔ اولی در ذکر مکان کتابت و آن نیز بفایده نیست چه بسبب مزید وقوف مکتوب الیه است بحال کاتب و نیز شاید که بودن او در آن موضع بنا بر فائده باشد که بر مکتوب الیه ظاهر گردد و پس اطلاع بر آن موجب سرور خاطر وی شود و در اکثر رسائل افاضل چنان بنظر اطلاع رسیده که ذکر زمان و مکان با یکدیگر بوده چنانچه این صحیفه فلان وقت از فلان موضع مرقوم گشت و چون ذکر زمان در سطر سابق سمت اثبات یافت درین سطر یعنی از امکنهٔ مشهوره نیز رقم تحریر می پذیرد و من الله الاعانة والمدد والله اعلم و منه التوفیق و علیه التکلان و الیه المرجع و المآب والله اعلم بالصواب

البلدان المشهورة	ایضاً	ایضاً	ایضاً
عرض این ضراعت از مشهد مقدس منوره علی ساکنها السلام والتحیة اتفاق افتاد	از دار السلطنت هراة حفت بالیامن والبرکات مرقوم رقم عرض گشت	این ضراعت از بلدهٔ طیبهٔ قزوین لازال موطناً لاهل التمکین مرقوم	این خدمت از بلدهٔ کاشان حرست عن طوارق الزمان بدرهٔ مبارکه رقم ارسال یافت
از دار الولایه جام لازال محطاً لکرام الانام عرضه میدهد	از قبة الاسلام بلخ حفظه الله غرة برکاته عن السلخ بعرض این خدمت تصدیع میدهد	این مسکنت نامه از محروسهٔ تبریز حماها الله تعالی بالنصر العزیز رقم اختصاص مرسوم میگردد	این صحیفهٔ دعا از بلدهٔ قم حفظ الله اهالیها عن التألم مرقوم میگردد
این رقعه از ولایت فراه حفت بمیامن الالطاف بسمت عرض موسوم میگردد	از مرو شاهجهان حفته الله بالامانات بعرض این ضراعت مصدع میگردد	این صحیفهٔ الخضوع از دار الملک حلب لازال موئلاً لارباب الطلب مرقوم و مرتب میگردد	این نیازمندی از دار الامان اصفهان لازال مأمناً لاهل الایمان متوجه سدهٔ عالی یافت
این مکتوب از قصبهٔ بین لازالت زینة للبساتین معروض میشود	از بلدهٔ ابیورد وقاه الله اهالیها عن الحر والبرد معروض میگردد	این صحیفهٔ الوداد از دار الخلافه بغداد لازال محفوفاً باهل الصلاح والسداد ابلاغ مینماید	این محبت نامه از دار العباده یزد لازال مصوناً عن الآفات و محفوظاً عن المخافات مرسل گردید
از قصبهٔ تون حفظه الله عن شر کل ذوی فنون رقم خصوص می یابد	از قصبهٔ سرخس لازال بشری اهالیه بغیر بخس بسمت عرض موسوم میگردد	این عاجز نیاز از دار الکرامه شیراز حفظه الله ساکنه عن الآفة والاعواز بدرگاه عالی تبلیغ می یابد	این جریدهٔ دعا از خطهٔ گرگان حفظت عن الحدثان مرقوم رقم تبلیغ میگردد
این کتاب از بلدهٔ طبس حماه الله تعالی عن الدنس ترتیب می یابد	از بلدهٔ نیشاپور حمیت عن الزلزلة والشرور صورت صدور می یابد	از بلدهٔ فاخرهٔ سبزوار حفت بستر الاسرار و حمیت عن شر الاشرار مرقوم رقم نیاز میشود	این صحیفه از دار الفضل همدان حفت بانوار الفضل و الاحسان سمت نیازمندی می پذیرد

البلاد المتفرقة

از مخفوفه سمرقند لا زال محفوفاً بالانوار بدین جرات اقدام نمود

سطر حادی عشر از صحیفه اول در اختتام بر ضمیر هوشمند مخفی نیست که بعد از تاریخ زبان و ذکر بیکاده محل ایراد احوال ست و حالات جزئیه که در مکاتیب نویسند از سر حد احصا تجاوز نموده و چون کلیات آنرا صحیفه ثالثه ازین کتاب متضمن ست انجا تخفیف یافته آنجا سمت تعبیر خواهد پذیرفت و بعد ما که اهل انشا متفق اند برانکه چون احوال باتمام رسد محل اختتام ست پس درین عراق شمه از ان ها می افتد و اختتام محل ست بر مقدمه و دعای و دعا بطریق نثر بودی میشود و شاید که منظوم باشد و در سطر از مقدمات دعوات انچه زبان املا مساعدت نموده در چهار کلمه برقم تسطیر می پذیرد و من الله الاعانة والسداد

کلمهٔ اول در مقدمات و آن مشتمل بر دو حروف **حرف اول** در مقدمات منثوره و مدار مقدمات بر اختصار ست از اطناب و تمهید اساس دعا و آن منثوره خالص میباشد و بعد از ان دعای اختتامی منثور و منظوم نیز ست و بعد از ان البتمه منثور ست انشاء الله الموفق

از بلده فاخره بخارا لا زال موطنا للکبرای از کتاب این عرصه داشت می نماید

	مناسب طبقه اعلی			مناسب طبقه اخص	
از محروسه خوارم لا اخلاها الله تعالی عن اهل الحزم رشم نوی	زیادت جرات حد بندگان نیست ع بر دعا اختصار باید کرد	زیاده اقدام خطاب و ابرام بی ادبی تمام ست	زیادت مجال جرات و مباسطت ندارد	زیاده تصدیع نمیشود والابرام تصدیع الکرام	زیادت جرات فرست والاسهاب [illegible] الاداب
از بلده شهرآباد حفت اهلها بالسداد بمعرض عرض میرساند	اسات ادب از حد وضاعات تجاوز نموده مصرع بر دعا ختم ست کلام	طرق اسهاب نه وظیفه ارباب دعاست	بر زیاده تصدیع اداره از دائره ادب خارج ست	زیاده نبار نشنمود والابرام لا یلیق [illegible]	زیاده گستاخی رفت والاطناب لیس من ادب اهل الاداب
از خطه ساری لا زال فی حمایة الباری و سمت عرض فروع میابد امیر عظام لا زال مامنا للامم [illegible]	نیز زیاده الطناب از وجاهت بارگاه عالم پناه نمیبه ع بر دعا کردن اختصار اولی	سلوک سبیل مباسطت تا این غایت از ادب سبب	زیاده خود را در مرتبه حساب نبیند	زیاده انبساط نمی نماید الاکابر تصدیع الکبار	زیادت ابرام نمود و الاقتصار موجب [illegible] الاتحاد
از ولایت روم لا زال فی حفظ القیوم از دار الملک اذهب الله عن اهلها الحزن	زیادت بالا حد امر مودی بسوء ادب ست مصراع ابد ازین ختم بدعا اولی	زیادت ازین جلال نمودن لایق نمیداند	نیز زیاده املال نمودن مناسب خدام نیست	زیاده تصدیع نداد الاختصار مرضی الاخیار	زیادت املال نرفت والتصدیع موجب التشنیع
از ولایت شیراز صینت بالامن والامان و از بدخشان حفت عن البلیات از [illegible] لا زالت فی حمایة رب العالمین	زیادت اقدام بر ابرام حد خود نمیداند مصراع جرات از حد گذشت وقت دعاست	زیادت ازین بسط بساط انبساط ترک ادب ست	تصدیع از حد گذرانیدن نه حد چاکران است	زیادت امالت نمیماید والتطویل لیس بالجمیل	زیادت اکثار نمود که الاطالة تفضی الی الملالة

بقیه طبقهٔ اشرف			مناسب طبقهٔ اوسط	
چون ابرام زیادت علامت جرائت مصراع فالختم علی الدعاء اولی	چون زیادتی بر ابرام بی ادبیست مصراع بر دعا اختصار خواهم کرد	تطویل بی طائل و تصدیع بی حاصل مشوش اوقات شریف میگردد	زیادت انبساط از بیجان عبارت	زیادت ابرام منزنست
چون اطالت سبب ملالت ست مصراع فلنختم الکلام علی صالح الدعا	زیاده تصدیع جانب منیع داردن مصراع لائق حال خود نمی داند	چون زیادت تصدیع از سوء ادبست مصراع بر دعا بهتر بود ختم کلام	زیادت ابرام منزاحم است	زیادت اطالت نمی نماید
چون اکثار مقتضی بالملالست مصراع فلنختم بالدعاء طریق المودّین	چون اسحاب موجب ملال است زبان انجاب مصراع پس ختم کلام بر دعا باید کرد	اطناب خیام اطناب امتداد می تمام اینت نظام بدعا انسب سے نماید	زیاده از انبساط نمی شود	انبساط اطناب بسطوی [illegible]
چون اطناب امارت جسارتست مصراع فالآن علی الدعاء نختم	چون تطویل کلام مقتضی بسر حد ابرام ست مصراع آن به که بر دعای تو ختم سخن نمائیم	تخفیفاً للإبرام وتحاشیاً عن إطالة الکلام بر دعا اختصار مے نماید	زیاده بر این مزاحمت نیست	تصدیع [illegible]

مناسب اخوانیات

اکثار از سر حد عتبه اراک تجاوز نموده مصراع بعد ازین کنم که وقت دعاست	از طریقه اکثار عدول نموده بتصحیح دعا مشغول میگردد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسادت دیباز مدگذشت ع این زمان ختم میکنم بدعا
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت اطالت نزیبست ع سخن مختصر به که وقت دعاست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت تصدیع نمی بدیع اطناب بس کنیم که هنگام دعاست
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	زیادت جرأت نمی نماید ع الملست اختصار که وقت دعا رسید

حرف دوم در مقدمات منظومه و آن سه نوع است یکی آنکه طرح اختصار و دعا باهم باشد و مکتوب را بهمان بیت ختم بلند کرده دوم آنکه بعد از اختصار ایمای نماید بدعا اما ایراد دعا نکند و بعد از آن پس از آن دعای منشور باید کنیم سوم آنکه در ذکر اختصار باشد و پس شعر عرض و ذکر دعا نشود و پس از آن دعای منشور نیز لازم بود و از هر نوع بیتی چند مرقوم شد و من الله التوفیق و الله اعلم

نوع اول

فارسیه	ایضاً	ایضاً	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثانی

عربیه	فارسیه	فارسیه	ابیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

نوع ثالث	ابیات	کلمهٔ دوم
[illegible]	[illegible]	کلمهٔ دوم در دعوات اختتامیه مناسب طبقات بر طباع متصف بسلامت اذهان مستقیم بر استقامت نهایت ظاهر و بی شبهه لائح و باهر ست که تبرع دعوات منثوره که در افتتاح مشهور سبق ذکر یافته در اختتام عنوان او رد و الانسب آنست که آنجا ذکر مکتوب الیه بی باید کرد و اینجا احتیاج بدان نیست و آنچه درین کلمه مذکور خواهد شد در آن افتتاح بشرط ذکر مکتوب الیه ایراد عنوان نمود باید که قواعد نسبت در هر دو محل مرعی باشند مراتب دعوات نهایت متفاوتست کما لا یخفی و چون دعوات منثوره است اگر بعد از آن ایراد بیتی نماید عربی یا فارسی که هم مشتمل باشد بر دعا موجب حسن مقطع خواهد بود و حسن مقطع یکی از محسنات کلام ست و هر آئینه کاتب را بشان آن اهتمام زیادت باید زیرا که از جمیع آنچه خوانده یا شنوده می شود همین کلمات بقرآت و سماع قریب العهد ست و بر منوال این کلمه بر سه حرف مشتمل افتاد حرف اول در دعوات جهت طبقهٔ اعلی و هو نعم المولی
[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	

لاعاظم السلاطین للملوک و اولادهم

ابیات	فارسیه	عربیه	دعوات
موکبت را با ظفر باد عنان اندر عنان دولتت را تا ابد باد ارکاب اندر رکاب	سرادق عظمت بذروه سماک قبهٔ افلاک بر افراخته باد و صباب جهانداری بفیض فیضل حضرت باری ساخته باد	[illegible]	همواره سریر سلطنت و کشور کشائی و مسند عظمت و فرمان روائی بشرف فر انور و عایت جمهور بخصوص عنایت الهی منظور الطاف نامتناهی باد
دور زمان متابع فرمان رای تست بخت جوان ملازم خاک در تو باد	عرصهٔ جهان بنفحات عنایات پادشاهی معطر باد و اکناف گیتی بلمعات انظار خسروانه منور	[illegible]	رایات ظفر نگار نصرت شعار تا نفخ صور منصور باد و آیات جهانبانی بر صحائف ادوار و اوراق روزگار تا هنگام نشور مشهور
ز رای روشن تو عکس شعاع خنجر تو نهار دین و رخ مملکت منور باد	سایهٔ چتر همایون بر مفارق ساکنان ربع مسکون بفیض عنایت حضرت بیچون مخلد و موبد باد	[illegible]	اعلام خلافت غرا و رایات عدالت عالم آرا با طراف خافقین مرتفع باد و خورشید عظمت اجلال از افق دولت بی زوال طالع و لامع

للملکات

دعوات	فارسیه
سریر عصمت و مسند عظمت بجنود وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ بعون المَلِكِ الرَّؤُفِ محفوف باد	[illegible]
هودج عظمت و سرادق عصمت همواره مهب شمال تائیدات الهی و مصب نوال توفیقات نامتناهی باد	[illegible]
اطناب سرادقات جهانبانی سلطان نشانی باوتاد حمایت ربانی و امداد عنایت صمدانی سبحانی ابد مشید و مربوط باد	[illegible]

للامراء العظام

دعوات	فارسیه
ظلال جلالت و اقبال ابد مبسوط باد و نجاح مهام کافه انام بمساعی مرحمت شامل و عاطفت کامل منوط و مربوط	[illegible]
شمال آمال و امانی بتوقیع سعادات جاودانی موشح باد و ریاض دولت و کامرانی برشحات کرامت دوجهانی مرشح	[illegible]
نهال دولت در چمن امارت الدهر نامی باد و شجره اوقات ایالت پناهی مستوعب کامرانی و مستجمع شادمانی	[illegible]

للصدور والمقربین

دعوات	فارسیه
سایه صدارت پناهی سالهای نامتناهی بافاضه عنایات الهی و امداد حمایات پادشاهی بسمت خلود و دوام موسوم باد	[illegible]
خیام جاه و اقبال و سرادقات عزت و اجلال باطناب دوام و اوتاد خلود الی الیوم الموعود مربوط و معقود باد	[illegible]
مناهج امور دولت و اقبال و مصالح مهام عظمت و جلال برونق مأمول و منهج مسئول بنجاح و فلاح مقرون و مضمون باد	[illegible]

ایضاً للملوک واولادهم

دعوات	فارسیه
آفتاب وزارت و ایالت و سایه عدالت و جلالت از وصمت زوال و آفت انتقال ابد الدهر مصون و مأمون باد	[illegible]
میامن شفقت و کشائی موهبت عنایت بهجت افزای بزرگان و انام خصوصاً اما حدا نام بی سمت انفصال و انفصام واصل باد	[illegible]
نیر جهانتاب دولت و اختر عالم افروز شوکت از وصمت محاق و خسوف در ضمان امان ملک علی الاطلاق باد	[illegible]

لارباب الدواوین			لسائر الملازمین	
دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
استحکام مبانی دولت و معاقد حشمت یوماً فیوماً در تزاید باد و کوکب ایالت و اختر سعادت ساعةً فساعةً در ترقی و تصاعد	[illegible]	منجم	اعتلای لوای رفعت و نصرت روز بروز در زیادت باد و جریان احوال بر مقتضای ارادت	[illegible]
کواکب ایالت و افتخار علی ممر الادوار و کر الاعصار بر مصاعد اقتدار مرانی اختیار مترقی و متصاعد باد	[illegible]	قورچی	ارکان اتمام امور آدمیان و بنیان انتظام مصالح جمهور عالمیان بیمن عنایت کافی و فیض حمایت وافی موکد و مشید باد	[illegible]
ورود توفیقات الهی و شهود تاییدات نامتناهی در رعایت کافه برایا قرین روزگار دولت آثار باد	[illegible]	منشی	کلیات مناظم انام بالتفات عالی مرتبط باد و معظمات مهام اعاظم ایام باهتمام وافی منضبط	[illegible]

	ایضاً			ایضاً	
	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	صحائف آمال برقوم جاه و اقبال و دفاتر امانی بارقام دولت جاودانی آراسته باد	[illegible]	[illegible]	ظلال عوارف انعام و لطائف اکرام بر مفارق اعاظم ایام و اماجد ذوی الاحترام مخلد و مستدام باد	[illegible]
[illegible]	حصول مهمات کلیه بین کفاتیش منتظم و بعنوین اصول جلیله بظهور نور یمنتش منتسق باد	[illegible]	یساول	امداد کامگاری و آثار نامداری در لوازم ابهت و مراسم جاه و شوکت قرین روزگار باد	[illegible]
[illegible]	امور کلی بر مقتضای ارادت ساخته باد و تمام مهام بر وفق مشیت پرداخته	[illegible]	مستوفی	سعادت و اقبال از آفت نقصان و زوال در کنف حفاظت حضرت ملک متعال باد	[illegible]

حرف دوم در دعوات اختتامیه جهت طبقهٔ اشرف با ابیات عربیه و فارسیه والله الموفق

للنقباء والسادات العظام للائمة الاعلام

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات عربیه
جناح نجاح میامن و معالی علی رؤس الاعاظم والاعالی مر الشهور و کر الدهور مبسوط باد	[illegible]	ذات معلی با علام مبانی شرع مبین و تاسیس قواعد دین متین کاشف غمه امت باد	اَدَامَ اللّٰهُ العَالَمِیْنَ جَلَالَهُ وَمَدَّ عَلٰی اَهْلِ العُلُوْمِ ظِلَالَهُ
ایام نقابت نشو اهد نجابت مقرون باد و آثار معالی بانوار فیض لایزالی مشحون	[illegible]	مسند فضائل و مناقب بوجود شرف و صدر معالی و مراتب بذات اعلی معلی باد	زروی عز و شرف بر مفارق امجاد ظلال عاطفتت تا ابد ممتد باد
قواعد مناقب سیادت و مبانی مناصب سعادت بتائید ربانی و تاکید فیوضات سبحانی موکد و مشید باد	[illegible]	مسند ملت بیضا و صدر شریعت غرا بمیامن ورود پر ورشی و آثار فضیلت گستری اندآمرین مجلی و مرتفع و معلی باد	بَقِیْتَ مَدَی الدَّهْرِ مُفْتَتِحًا بِمِفْتَاحِ فَضْلِكَ بَابَ العُلُوْمِ

للقضاة وحکام الاسلام للمشائخ وهداة الانام

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سایهٔ عالی شریعت شعاری بر مفارق حاضر و بادی منتشر و اطاف و ایادی ابد الآباد مبسوط و مستدام باد	[illegible]	حاشیه سجادهٔ عالی مهبط فیوض فی الجلالی و مورد واردات اسرار لایزالی باد	بَقِیْتَ مَدَی الْاَیَّامِ لِلشَّرْعِ حَامِیًا وَفِی الدِّیْنِ مِقْدَامًا وَلِلْحَقِّ مُظْهِرًا
محکم احکام دین الٰهی و اجرای امور شریعت حضرت رسالت پناهی معاذ اهل اسلام و ملجای خواص و عوام باد	[illegible]	مسند افادت و ارشاد بذات اشرف متحلی باد و جمال فیض قدسی و نور عرشی بر اهل ارادت شا منتظر کامل آنحضرت متجلی	بَقِیْتَ بَقَاءَ الدَّهْرِ غَوْثًا لِطَالِبٍ وَلَا زِلْتَ بِالْاِرْشَادِ لِلْخَلْقِ هَادِیًا
منصب شریعت مطهره و مسند ملت منوره بفرجاه عریض و شکوه حشمت منیف آراسته و پیراسته باد	[illegible]	لوح محفوظ خاطر اشرف که مرآت اسرار غیبی و مجلی عکوس انوار لاریبی مجمع افاضات فضل ربانی و منبع سحاب فیض سبحانی باد	زدگرد غفلت و زنگ کدورت ایمن باد ضمیر پاک تو کآئینهٔ درست نماست

لارباب العلوم الشرعية — لبقية علماء الدين

	دعوات	ابيات		دعوات	ابيات
مفسر	تفسیر معضلات حقایق کلام منجز نظام و تاویل مشکلات دقایق کتاب عالی نصاب بخاطر زاهر مفوض باد	ذهن وقاد تو کشاف علوم عالمست طبع نقاد تو باب علم را مفتاح باد	خطیب	میامن اوقات شریفه و مواهب انفاس منیفه بکافه عالمیان و قاطبه آدمیان واصل و متواصل باد	فَضْلُكَ مَمْدُودٌ وَنُصْحُكَ نَافِذٌ وَجَدُّكَ مَسْعُودٌ وَنَجْمُكَ ثَاقِبٌ
محدث	فوائد انفاس شریفه و عوائد اوقات متبرکه منیفه نجبا موجب هدایت اهل عزت و مزید رشد ارباب ولایت باد	محکم بادا ز مهر تو تا اساس دین درست آیات بینات احادیث محکم است	مذکر	نفوس متوجهان روضه رضا و قلوب مجاوران صفه صدق و صفا بنصایح روح پرور و مواعظ روح گستر منور و مزین باد	لَازِلْتَ تَبْقَى فِي ظِلَالِ كَرَامَةٍ فَبَقَاءُ مِثْلِكَ لِلْعُلُومِ بَقَاءُ
فقیه	تمهید قواعد فقه و فتوی و تشیید مبانی ورع و تقوی باهتمام تمام آن عالیجناب میسر و مقرر باد	جهان ز رائحهٔ دلپذیر الفاست چو باغ خلد برین دائما معطر باد	محتسب	اهتمام کامل آن مجمع فضائل در تقویت ارکان اسلام و تشیید احکام شریعت سید انام علیه السلام موجب صلاح و سداد خواص و عوام باد	أَطَالَ اللهُ عُمْرَكَ فِي ارْتِقَاءٍ فَإِنَّ بَقَاءَكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

بقية الدعوات الاختتامية للمتفرقات

	دعوات	ابيات		دعوات	ابيات
صدر حفاظ	برکات وجود مبارک سامی مو ذات متبرک محافل ابرار و مجامع اعاظم وری به نسبت کافه انام شایع و مستدام باد	از نسیم ریاض انفاست جان روحانیان معطر باد	امام	مجامع متعبدان و معابد متبوعان بوجود مبارک فلان مشرف و مزین باد	در جهان سایهٔ اقبال تو بادا ممدود تا خلائق همه آسوده و برحال شوند
قاری	امداد عطیات از حضرت خالق البریات تلاوت و قرأت آیات بینات در اوقات عا مترادف و متوالی باد	بَلَغْتَ مِنَ السَّعَادَةِ مُنْتَهَاهَا وَأَنَّ اللهَ يَلْحَقُهَا الدَّوَامَا	موذن	اوقات طیبات و ساعات بابرکات بانتظام امور جمعیت عباد و اتساق مهام رفاهیت عباد مصروف باد	اقبال مطیع و بخت یار بادا توفیق رفیق روزگار بادا
حافظ	میامن مساعی مشکوره در تلاوت کلام حضرت کتاب منزل علام سبب استغراق ... و موجب ترقی ... باد	همه ایام اوقات شریفت بکام دوستان مهربان باد	ادیب	جناب عالی بفیض فضل لایزالی مجمع اماجد و اعالی و منبع مکارم و معالی باد	بادتا انقراض دور فلک ذات پاکت ز علم برخوردار

للحکماء والفضلاء — لسائر اهل الفضل

	دعوات	ابیات		دعوات	ابیات
[illegible]	ظلال ہدایت حکمت تتعالی بفیضان رحمت حضرت باری بر مفارق مرتقیان معارج درایت منہجان مناہج استفادت ممدود باد	[illegible]	[illegible]	منسوجات انامل سحر پرداز مصنوعات اصابع لائح الاعجاز مزید روشنی البصار ذوی الاقتدار باد	[illegible]
[illegible]	آثار میمنت نثار نفاس گزار سبب صحت اجسام و موجب راحت ارواح کافۂ انام باد	[illegible]	[illegible]	الواح ارواح ازکیا و فضلا و صحائف قلوب اصفیا و عرفا بتوفیق تعریف و صور توصیف ذات شریفش منقش باد	[illegible]
[illegible]	اطلاع بر دقائق احکام معالی بسبب مطالعه تقاویم فضائلش میسر و مقرر باد	[illegible]	[illegible]	نغمات مسرت سمات والحان بہجت آیات موجب راحت صدور و سبب فرحت ارباب ذوق و حضور باد	[illegible]

لبقیة الفضلاء — للممتازین من العوام

	دعوات	ابیات		دعوات
[illegible]	جواہر منظومات لطافت سمات زینت مجالس سخن پردازان و زیور محافل ہنرپروران باد	[illegible]	[illegible]	برکات اقدام شریف و میامن طواف مکان منیف بروزگار قاطبۂ انام و کافۂ اہل اسلام متواصل باد
[illegible]	لطائف کلمات نشاط انگیز و ظرائف مقالات مسرت آمیز زیور مجامع و زینت مسامع باد	[illegible]	[illegible]	میامن جد و اجتہاد و مواہب فیض غزا و جہاد بایام و اوقات سالکان سبیل ارادت و ناہجان طریق شہادت مقرون باد
[illegible]	امداد فیضان انوار ملک والی بجناب فضیلت نصاب متوافر و متوالی باد	[illegible]	[illegible]	سحاب برکات اوقات عبادت آتش بریاض صدور متعبدان و حدائق قلوب متہجدان فائض باد

حرف سوم در دعوات اختتامیه جهت طبقهٔ اوسط با ابیات مناسب آن

للاصول والاعیان — دعوات	ابیات	للمعارف والمشاهیر — دعوات	ابیات
دولت انتظام امور معاش و معاد و نعمت ارتقاء درجات صلاح و سداد از فضل رؤف بالعباد محصل و میسر باد	[illegible]	ابواب قبول و اقبال بمفاتیح جاه و جلال ابدا مفتوح باد	بادت همیشه دولت و اقبال سرفرید بادت مدام حشمت و اقبال مستدام
آثار دولت جاودانی و انوار سعادت دو جهانی بفیض فضل ربانی قرین روزگار حشمت قرار باد	[illegible]	قانون کارسازی و دستور دلنوازی با صابت رای صائبش ممهد باد و قواعد مکرمت و مبانی مرحمت مؤکد	ز عز و جاه تو مصروف باد دشت فنا ز بخت دولت تو دور باد عین زوال
شباب امانی از شوائب مکدرات ربانی مصفی باد و مطالب کامرانی بمدد لطف سبحانی محصل و موسر	[illegible]	دولت اکرام و اقبال بر سوم بصفت دوام ملازم ذات آن خلاصهٔ انام باد	مدام باد کمال تو ایمن از نقصان همیشه باد حیات تو سالم از آفات

لاوساط الناس — دعوات	ابیات	لسائر العوام — دعوات	ابیات
مطالب عزت و مآرب رفعت و حرمت بامداد رفود کامرانی و امداد جنود شادمانی میسر و محصل باد	[illegible]	اوقات شریفش بخیر و خوبی گذران باد	عمر تو هزار سال بادا اقبال تو بر کمال بادا
همواره توفیق نشر مبرات از بارگاه واهب العطیات موفق باد و بحقیقت تحقیق نیل مرادات از افاضات مجیب الدعوات مجاب محقق	[illegible]	سعادت مساعد و اقبال متزاید باد	همه چیزت چنانچه باید هست از همه خیر عمرت افزون باد
روزنامهٔ بقا بعون عنایت معبود برقوم دوام و خلود مرتسم و محلی باد و دیباچهٔ امور محض حمایت مفیض النور از شائبهٔ نقص و فتور محروس و معرا	[illegible]	صحیفهٔ شادمانی بر قوم کامرانی آراسته باد	معالی و اقبال تو مستدام بحق محمد علیه السلام

کلمهٔ سوم در دعوات اختتامیه مشهوره که در مکاتیب اخوانیات ثبت توان نمود و انواع آن بسیار است و منشی را از لطافت طبع و حدت ذهن بصفت تصرف و ترصیف موسوم و بسمت ترتیب و تالیف موصوف باشد از دعوات اختتامیه که در طبقات مذکور شده آنچه خواهد و چند آنکه اراده کند اینجا ایراد میتوان کرد و بخصوصه نوعی چند از دعا درین کلمه در حیز ترقیم در می آید وَاللّٰهُ وَلِیُّ الْاِعَانَةِ وَالتَّوْفِیْقِ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ

دعوات	ابیات	دعوات	ابیات
سعادت ابدی و کرامت سرمدی قرین ایام همایون و رفیق اقبال روز افزون باد بالنبی و آله الامجاد علیهم صلوات الله ملک الجواد	دولتت خوش باد و چشم از بخت روشن / بکام دوستان و در غم دشمن	من سعادت بذات شریف منور باد و عرصهٔ ممالک معالی بعساکر مآثر و مفاخر مسلم و مسخر بالنبی الاطهر الازهر	بادا ترا سپهر چه توجه کند مدام / اقبال بر یمین و ظفر بر یسار هم
اسباب اقتدار و ایالت مخلد و ارکان اختیار و جلالت موکد و موید باد بمحمد و عترته الامجاد	بگلستان شرف غنچه‌های قابلیت / شگفته باد ز انفاس لطف ربانی	جناب رفیع از غبار حوادث و نوائب محروس باد و بورود وفود حصول مطالب مانوس بحرمت الملک القدوس	بادا بنام تو چو بخت تو فزون روز بروز / بادا کار تو چو حکم تو روان سال بسال
ظلال جلال و ثبوت نزول الطاف حضرت عزت ابد الدهر مبسوط و خیام کرام حشمت بالوتاد امداد مربوط بحق شفیع یوم المعاد	همیشه باد بذات تو لطف حق واصل / مراد و مقصد باد و آخرت حاصل	ترتیب قواعد اقبال بر عالم آرایش مقرون باد و حمایت ذو الجلال در همه احوال متعال ذات همایون بحرمت ن والقلم و ما یسطرون	اندر کمال باد وجود تو پایدار / واندر جلال باد لقای تو جاودان
سایهٔ مرحمت پناهی و ظل عاطفت و رحمت دستگاهی بموهبت عنایت الهی ابد پیوند باد بحرمت من هو شافع فی یوم التناد	همه بر نیروی فیروز بختت باد و / مسرت منبر و خیرت بسرح دولت و شاد	حمایت ربانی رفیق آن قبله اماثل و عنایت سبحانی معین انجاح معانی بحرمت السبع المثانی	پیوسته و وستدار تو بادا خجسته فال / همواره بدسگال تو بادا شکسته بال
اعلام اقبال بختیاری بتائید نصرت و کامگاری در عرصهٔ عزت و نامداری ابد الدهر منصوب باد بحق افصح من نطق بالضاد	بادا سپهر ترا چاکر و غلام / بادا مدام دولت و بخت تو بر دوام	ریاض فضل بترشحات سحاب الطاف تو همیشه رشیق و خضرا و نجیب و غبار مکاره از ساحت جنابش دور بحق آیة النور و سورة الطور	باغ عمرت تازه بادا کو مشام دهر را / از نسیم گلبن دولت معطر میکند
عقود ایام و شهور بنواسیر عزت و جلال بوساطت اهتمام آن مظهر جاه و جلال ابد الدهر منتظم باد بحرمت النبی الجواد	بعمر نوح که تو خواهی و بستند آن / هزار سال نمائی هنر معنی را	اتمام مهام مخلصان آن سبب جهان آرایش موکد باد و دولت روز افزون بذات عالی مقرون و موصول بحرمت امین الرسول	هزار سال جهانی بدولت و بسعادت / زمان زمان شرف قدر عز و جاه زیادت

بقیة الدعوات والابیات للاخوانیات

ابیات	دعوات	دعوات	ابیات
[illegible]	صیت مکرمت و اقبال و آوازهٔ جاه و جلال آنخلاصهٔ ارباب کمال و نقاوهٔ اصحاب فضل و افضال ع با باد شمال همعنان باد	حضرت معبود ذات شرف انتسابها نامحدود و بر مراقی عز و جلال و مصاعد قبول و اقبال مترقی و متصاعد دارد وهو مجیب الدعاء و محقق الرجاء	[illegible]
[illegible]	روائح فوائح اخلاق ملکی ملکات و نسائم شمائم اوصاف آن منبع برکات ع تا روز ابد همنفس باد صبا باد	حق سبحانه تعالی ذات شریف و عنصر لطیف عالیجنابی را سالهای لاتناهی باستظهار مخلصان حقیقی باقی دارد وهو مفتح الابواب و مسبب الاسباب	[illegible]
[illegible]	سدهٔ رفیع که مهبط عنایت لایزالی و عتبهٔ منیع که مطرح اشعهٔ حمایت لم یزلی ست ع تا روز ابد مرجع اشراف جهان باد	امور شوکت و کامگاری و مهام دولت و نامداری بمواهب عطایای حضرت پروردگاری ع بروفق مراد و خاطرت ساخته باد	[illegible]
[illegible]	مبدع البدائع جناب فیض مآب را مجمع سعادات ابدی و مرجع کرامات سرمدی دارد وهو میسر الامور و منور الصدور	خالق البرایا ظل کرامت و نوال و شهامت عالیجنابی را بر مقتبسان انوار عوائد و ملتمسان آثار فوائد مبسوط دارد انه رؤف بالعباد و علی کرمه الاعتماد	[illegible]
[illegible]	سایهٔ عنایت دولت پناهی و ظل رعایت سعادت دستگاهی که کرامت ابدی و شهامت سرمدی بدان متعلق و متصل ست ع بر فرق مخلصان مستدام ابدالاباد	ایزد تعالی ذات عالی آن بزرگوار که خلاصهٔ اکوان و نقاوهٔ ادوار است مدی القرون والاعصار باقی داراد وهو واهب العطیات و منه نیل الامنیات	[illegible]
[illegible]	ذات معلی که بنای اقبال بعنایتش مشید و بنای جاه و جلال برعایتش ممهد و گلدستهٔ ع همواره دوست پرور و مخلص نواز باد	ایزد تعالی اسباب عظمت و آثار رفعت و هیبت آنصاحب دولت بر تعاقب منه و دهور و تتابع ایام و شهور بر فزیدا راد انه لطیف خبیر و کل عسیر علیه یسیر	[illegible]
[illegible]	آفتاب دولت عالیجناب عالی منا [illegible] مشعشع و نورافشان قلوب عاکفان خالص و هواداران مخلص ست ع پیوسته زمشرق شرف طالع باد	حضرت واجب الوجود ارتقای ذکر و اعتلای قدر و رفعت مرتبت و بسطت حشمتش را روز افزون داراد وهو میسر الآمال و بیده مفاتیح الاقبال	[illegible]

بقية الدعوات الاختتامية والابيات للاخوانيات

عربیه	دعوات	المتفرقة من الدعوات	فارسیه
[illegible]	هر تحفهٔ فیضی که از بارگاه واهب قبایل نعمت الاء و منت نعمائه متوجه طالقان سرادقات قدس عاکفان عتبات شرع و قسط اجزل و سهم اکمل نثار جناب عالی باد	سالهای دراز بر مسند اجلال و اعزاز بفیضان فضل حضرت بی نیاز دوست نواز و دشمن گداز باد	[illegible]
بقيت بحمد الله في خير نعمة [illegible]	هر عطیه سعادتی که آثار نتائج و انوار مبادی آن بر وزرگار خواص بارگاه اقتدار مقربان درگاه اختیار واصل گردد عالیجنابی با وفر حظوظ آن محظوظ باد	جانها بهواداری متفق و دلها برضا جوئی منطبق و زبانها بر دعا گوئی جناب مخدومی منطق باد	[illegible]
بقيت منعما في ظل عيش [illegible]	هر میامن غرتی که قاصدان مقاصد معالی و سالکان مسالک فیض لایزالی از آن مباهی و مفتخر بدان معتضد و مستظهر باشند اکمل سهام و اوفر اقسام آن بجناب عالی واصل باد	ذات عالی از عطیات محظوظ و بلیات محفوظ و بنظر الطاف خالق البرایا ملحوظ باد	[illegible]
وقاك الله [illegible] وصانك من بليات الزمان	انوار اقتدار که از مکامن فیض الهی و مطالع لطف پادشاهی مستفید از اثر قبول و اقبال لامع و طالع میگردد خط اکمل و قسط اشمل بجناب عالی مختص باد	مطالب جاودانی و مآرب دو جهانی بتائیدات ربانی و توفیقات واهب الصور و المعانی محصل و میسر باد	[illegible]
[illegible]	نقود مستودعات عزت و جواهر مکنونات معادن حشمت که بر اطباق استحقاق اعاظم آفاق جلوهٔ ظهور یافته نثار اوقات بابرکات عالیجنابی باد	اسباب حصول سعادات بی نهایت آماده و ابواب وصول بمرادات بی نهایت بر روی آمال کشاده باد	[illegible]
وقاك الله من كل البلايا [illegible] واعطاك العطايا	هر دولتی که آثار کرامت ابدی و انوار شهامت سرمدی از میامن ظهور و لوامع حصول آن لامع و ساطع باشد جناب مخدومی بحظ اوفر و اوفی و قسط اجزل و اصفی از آن محظوظ باد	ریاض صدور جمهور بر شحات التفات آن جناب نا سر و احداق اماجد اقطار بجمال باکمال آن عدیم المثال ناظر باد	[illegible]
[illegible]	هر سعادت اقبال که غبار زوال بر دامان جلال آن ننشسته و هر کرامت و جلال که دست انقلاب و انتقال از دامن دوام آن دور باشد متوجه جناب والا سده معلی باد	عظمت مستدام و دولت بر دوام و جهان بکام دوران مطیع احکام بالنبی و آله الکرام و صحبه العظام	[illegible]

کلمهٔ چهارم در دعوات اختیامیه منظومه مشتمل بر چهار حرف حرف اول در انچه مناسب طبقهٔ اعلی بود

عربیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه	فارسیه
[illegible]	تا بود طالع تو همیون باد اختر بخت تو همایون باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در دعوات مناسب طبقهٔ اشرف حرف سوم در دعوات لائق طبقهٔ اوسط

عربیه	فارسیه	ابیات	فارسیه	ایضاً
[illegible]	ولیکن دربیان حضرت جاه تو باد [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ظل دولت [illegible] پناه دارد [illegible] نگاه دارد
اطال الله عمره [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] حافظ و معین
[illegible]	[illegible] مقصود باد	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

حرف چهارم در دعوات منظومه مناسب اخوانیات

عربیه	فارسیه	ابیات	ابیات	ایضاً
فلا زلت بالفضل [illegible] / وبالفضل برهان لاهل الفضل [illegible]	[illegible] دولتت [illegible] جهان [illegible]	همیشه دولت و بخت رفیق باد و قرین / مراد و مقصد دنیا و آخرت حاصل	دولت [illegible] بخت [illegible] یاران باد	بقای عمر تو باد [illegible] / [illegible] بقای [illegible] خرمی و [illegible] باید
وقاك الله الحدث العوادي / وصانك عن نكبات الاعادي	[illegible] جهان [illegible] باد	همیشه خداوند یار تو باد / مراد تو اندر کنار تو باد	[illegible] اقبال [illegible] / [illegible]	نام تو باد بلند و تمام [illegible] / عمر تو باد افزون و عمر بدخواه تو کم
فلا زالت بك الدنيا [illegible] / [illegible] / ما حل [illegible]	[illegible] / دل و جان [illegible]	آفتاب حشمتت تابنده باد / روزگارت فرخ و فرخنده باد	[illegible] جهان [illegible]	آخرت آرام باد و [illegible] / ایزد [illegible] جاه مدام
بقيت بقاء الله [illegible] / مصونا [illegible] عن نوب الدواهي	[illegible] دولت [illegible]	عمرت دراز باد که ما در پناه تو / داریم امید آنکه بامید [illegible] رسیم	[illegible]	گل جمال [illegible] خرم و خندان / [illegible] همواره باد تازه و زیبا
لا زال [illegible] / [illegible]	[illegible] لطف خدای [illegible]	همواره چو بخت خود جوانی بادا / چون دولت خویش کامرانی بادا	[illegible]	خدای [illegible] مراد و کام [illegible] / [illegible] سزاوار
وقاك الله من سوء القضاء / وان دعاءنا خير الدعاء	[illegible] لطف [illegible]	قامت عمر و جاهت در سلامت / بهم پیوسته بادا تا قیامت	[illegible] دولت [illegible]	طالعت مسعود بادا [illegible] / کار اجابت [illegible]
فلا زلت [illegible] / [illegible]	[illegible] باد	هر که گوید دعای دولت تو / با اجابت دعاش مقرون باد	[illegible]	[illegible] عدو [illegible] / [illegible] روزگار [illegible]

تتمة الدعوات المنظومة للاخوانیات

عربیه	فارسیه	ابیات	ایضاً	مصاریع
لا زالت [illegible] مشیدة الارکان عالیة ممتعاً بالتمنی والسرور	تا خانهٔ کعبه بود مستقر دوران همیشه فلک در [illegible] ارمانی باد	عمرت دراز باد که در ظل دولتت [illegible]	عمرت دراز باد که تا در بنا و قیدند اهل زمانه کام دل خود روا کنند	سایهٔ لطفت مخلد باد
ادام الله عمرک و زاد فی العلی و وقاک [illegible] والاعادی	عمرت دراز باد و جهانت [illegible] [illegible] خلق [illegible]	عمرت دراز کرد حق از برای خلق دست ترا کلید در رزق آفرید	عمرت دراز باد که از حسن دولتت [illegible]	خدایش [illegible] حافظ و ناصر باد
[illegible]	عمرت [illegible] باد و [illegible] زمانه [illegible]	عمرت دراز باد [illegible] بستان سر حیات [illegible]	عمرت دراز باد که این فیض تو ما از تو بر خوریم تو از عمر بر خوری	ظل عالیش الی الابد مخلد باد
		تا شاخ عمر [illegible] تا از گل سعادت و اقبال بر خوری	[illegible] [illegible]	ذات همایونت جاودانی باد
[illegible] الظل الظلیل [illegible]	[illegible] لا یزال سعادت یار و حشمت [illegible]	عمرت دراز باد که تا [illegible] [illegible]	عمرت دراز باد که جز ذکر خیر تو در روزگار جهان اهل زمانه نیست	ظلال عاطفت و رحمت مخلد باد
وقاه الله [illegible] الابصار [illegible] وفاه الدهور	[illegible]	عمرت دراز باد که در دعای تو هر صبح و شام [illegible] اهل عالم است	عمرت دراز باد [illegible] [illegible]	ظل عالیش لا یزال باد
لا زال [illegible] الارکان [illegible] [illegible]	باد ساعت زمان عمر تو از ازل تا آخر یوم الحساب	عمرت دراز باد [illegible] [illegible]	عمرت دراز باد و جهانت بکام باد اقبال و دولت و [illegible]	تا ابد دولت [illegible] مخلد بادا

سطر دوازدهم در عنوان مکاتیب طریق قدما در باب عنوان متنوع بوده بعضی تعریف و توصیف مکتوب الیه بلکه بلقب و اسم را برو تعظیم می نوشته اند چنانچه ملازمان عالیجناب فلان فتح فرموده بعرض رسانند و بعضی بلقب اکتفا نموده اند و این بادب اقرب بوده و جمعی متعرض نام و لقب نا شده بعضی مشتمل بر عجز و انکسار و عبودیت و افتقار در طبقات یا منطوی بر محبت و اخلاص و مودت و اختصاص در اخوانیات ایراد میکرده اند و این اشهر ست درین زمان در مکاتیب صادر از اعلی باشرف نام یا لقب مکتوب الیه بر یک کناره بر جای عنوان می نویسند بر وجه دعا چنانچه ظلال اقبال عالیجناب نقابت پناهی شرفاً مجداً مخلداً وَعَلَى هٰذَا الْقِيَاسِ الْبَاقِيْ و مطلق ذکر فتح و عرض و امثال ان نمیکنند و دیده شده که در اخوانیات بیتی یا نثری عربی یا فارسی که از ان رائحهٔ خصوصیت استشمام توان نمود نوشته اند و ما درین سطر از هر دو نوع منثوره و منظومه شمهٔ ثبت کردیم تا بواسطهٔ برین قیاس کنند وَاللّٰهُ الْمُوَفِّقُ وَالْهَادِيْ

فقرات منثوره

نوع منه	ایضاً	ایضاً	الفقرات	نمط آخر منه	طریق آخر
حجاب بارگاه جهان پناه بموقف عرض رسانند	خدام عتبهٔ سپهر احتشام ملحوظ بنظر عاطفت سازند	بنظر ملاحظه و شرف مطالعه محفوظ و ملحوظ باد	شرف از مطالعه خداوندگار یابد بالخیر و الحسنی	الْعُبُوْدِيَّةُ مِنْ مَحْضِ خُلُوْصِ النِّيَّةِ	فِيْهِ اٰثَارُ الْاِفْتِقَارِ وَاٰيَاتُ الْاِنْكِسَارِ
ملازمان حضرت عالی بوقت فرصت معروض گردانند	مجاوران سدهٔ سنیه فتح فرموده بنظر قبول موصول گردانند	بشرف التفات مخصوص و محظی باد	بنظر ملاحظه شرف اختصاص یابد بالیمن والاقبال	اَلدُّعَاءُ الصَّادِرُ مِنْ صَمِيْمِ الْفُؤَادِ وَخُلُوْصِ الْاِعْتِقَادِ	فِيْهِ لَوَازِمُ الْاِخْلَاصِ وَمَرَاسِمُ الْاِخْتِصَاصِ
خدام عتبهٔ امارت پناهی بموقف عرض رسانند	در حضرت وزارت پناه بشرف عرض معزز رسانند	بعز قبول مشمول باد	به پرتو مطالعه منور و مکرم باد بالسعادت والسلامه	اَلدُّعَاءُ مِنْ وُفُوْرِ الْمُحَبَّةِ وَخُلُوْصِ الْمَوَدَّةِ	فِيْهِ غَرَضُ الْمُخَالَصَةِ وَبَيَانُ الْمُصَادَقَةِ
مجاوران عتبهٔ عزو جلال معروض سازند	سکنهٔ سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه بشرف التفات مشرف گردانند	بعین عواطف منظور باد	بنظر مرحمت آراسته باد بالعز و الکرامه	اَلدُّعَاءُ مِنْ مَحْضِ الْخُلُوْصِ وَعَيْنِ الْمَخْصُوْصِ	فِيْهِ اَنْوَارُ الْاِطَاعَةِ وَاٰثَارُ الضَّرَاعَةِ

عنوان منظومہ از فردیات و ثنائیات

عربیہ	فارسیہ	ابیات	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

افتتاح صحیفهٔ تاسعه شد بهمایون بذکر سبحانی.

برادران جلیه مستخبران مفاحص انشاء مراسلات وافکار سینه مستحضران قواعد ابداع مکاتبات مخفی نیست که مجموع ارکان مخاطبات سوی افتتاحات مکاتیب جوابی مدخل ندارد وانچه خاصه جوابیات توانند بود هفت رکن ست اول افتتاح دوم مقدمه با توابع آنکه مقتضی ست وصف وتتمه سوم تعریف مکتوب چهارم تعظیم آن پنجم نتیجه ششم مقابله هفتم شکر وهریک ازین ارکان سبب سطری باز نموده میشود در آخر ذیلی جهت عجز از ایراد جواب مسطور میگردد والله الموفق سطر اول در افتتاح بباید دانست که افتتاح دو نوع ست اصلی ورسمی اصلی آنست که دیباجه کتابت بنام فرخنده انجام حضرت مبدع الانام جلّ شانهٗ وعمّ برهانهٗ مزین ومحلی باشد اگر ایراد آن بطریق براعت بود چنانچه خطابیات مذکور شد انسب آنست بود ودر جوابیات انچه مناسب نماید هُوَ الحَبِیبُ است وَهُوَ مُنَزِّلُ الکِتَابِ است وَهُوَ الَّذِی اَنزَلَ الکِتَابَ وامثال آن ورسمی چنانست که اول بیتی یا بیتی عربی یا فارسی مشتمل بر ذکر ورود کتابی که جواب آن مینویسند آورده شود هم در طبقات هم از خوانیات وهریک ازین دو قسم در کلمه مذکور میشود کلمه اول در ابیات مناسب طبقات این صحیفه مرتب طبقات علی چهار قسم بخش اوسط بدو انقسام یافته وابیات هر طبقه علی الاجمال سمت کتابت می یابد ومن الله الاعانة والمدد والله المستعان

للسلاطین والخواقین

ثنائیات	ابیات	فارسیه	عربیه
[illegible]	[illegible]	رسید منشور اقبال با مبارک نگاه / [illegible]	[illegible] مثال لا مثال لقد صدر / من الحضرة العلیا [illegible] ظله
[illegible]	ای صبا [illegible] / [illegible]	رسید [illegible] همایون فال / [illegible]	ورد من السلطان المشهور دولته / وتوقیع اقبال [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] / [illegible] اقبال وتوقیع دولته

للملوک واولادهم

عربیه	ملمع	فارسیه	ثنائیات فارسیه	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للامراء والصدور المقربین — للوزراء واهل الدواوین

للامراء والصدور المقربین		للوزراء واهل الدواوین		
عربیه	فردیات وثنائیات	ابیات	عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الوزراء واهل القلم لسائر الملازمین

فارسیه	ثنائیات		ابیات	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للنقباء والسادات

عربیه	فارسیه	ابیات	عربیه	فارسیه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمۃ السادات — بقیۃ الائمۃ والقضاۃ

ثنائیات		ابیات	ثنائیات	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للمشائخ والہداۃ

ثنائیات		فارسیہ		ابیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

لارباب المناصب الشرعیة

عربیه	ابیات	فارسیه	ثنائیات	
کتاب اتی من سماء البراعة الی من اقام بادض الصناعة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اتانی کتاب ذو سرور کانه کما جاء روح الله لیلة القدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اتانی منک یا فخر الاعالی کتاب لفظه مثل اللآلی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

للحکماء والفضلاء

عربیه	فارسیه	فارسیه	ثنائیات	
وصل الکتاب فرحبا بوصوله وغدا سروری حاصلا بحصوله	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ورد شریف علی صحیفة من فاضل فی الفضل فاق فاضل الآفاق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اهلا وسهلا بالکتاب الذی وافی کایام الشباب شریف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
اتانی کتاب فیه للعین قرة وللقلب افراح وللسمع لذة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

کلمہ دوم در ابیات لائقہ باخوانیات از ثنائیات و فردیات عربیہ و فارسیہ

عربیہ	فارسیہ	فارسیہ	ثنائیات عربیہ و فارسیہ	
ایا اھلا من احب سلامکم علیکم سلام اللہ ما ھبت الصبا	[illegible]	آورد صبا از طرف یار پیامی [illegible]	اتانی کتاب [illegible] واذھب احزان الفؤاد [illegible]	وفیہ [illegible]
یا ایھا العبد ھل من ود [illegible] مرحبا [illegible]	[illegible]	آمد صبا و [illegible]	انیم گر تو ستمی من آور رسول نامہ آور در رسول تو من از نشان آن	تازہ تر کردہ ہوئے دل امیدوار نامہ ہی نم کہ پائی رسول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	تنفس من اھلہ الی کتاب کتاب معانیہ حال السطور	فاھلا بہ الی الذی [illegible] جواھر فی دراری کواکب فی بروج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	اتتنی بخط کم رقعۃ وتجلی علی النفس من نورھا	الذ و اشھی من العافیۃ والنعم من عیشۃ راضیۃ
[illegible]	[illegible]	[illegible]	مکتوب جانفزا تو آمد بنزد من جان من بدیدہ تو شکر گردہ	گفتم مگر کہ باد صبا از چمن رسید آخر دلم بار زرد خویشتن رسید
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای نسیم صبح [illegible] نامہ آوردہ از برادر دوستان [illegible]	در مقام دلستان سوی فنا آوردہ [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تتمة الابیات اللائقة

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما انس ظمأ بماء بارد + من بعد طول العهد بالموارد الا کما انتشی بکتاب وارد + من مکرم یا شریف ماجد
هذا صحیفة [illegible] افضال وفضل [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ما هذه الکتابة یا ایها الرسول + فی سرها وصوتها تاه العقول لفظ لو [illegible] قطفتها ایدی الصبا + معنی کجرة لبست حلة القبول
[illegible]	[illegible]	[illegible]	روحتنی صحیفة جاءت + من کریم اضاء منه صدور ففتحت الکتاب ونفحت + منه ابواب بهجة وسرور
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	ای هدهد من عوالی المکان + والقی الی کتابا کریما [illegible] + بحمد الله عهدا قدیما

بالاخوانیات

ثنائیات	فارسیه	عربیه	لمعات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر دوم از صحیفهٔ ثانیه در بیان مقدمه

و آن عبارتست از لفظی چند مشتمل بر تعظیم مکاتیب و اراده مراتب آن در طبقات و اخوانیات متفاوت است و بنای آن بر سه اصل باشد **اول مفتتح** و آن لفظی چنداست مشیر بمکتوب منطوی بر تعریف مناسب حال مکتوب الیه **دوم وصف** و آن دو نوع است جزئی و آن کلمهٔ چندیست محتوی بر تعریف اجمالی و اگرچه سخن بی او تمام است اما کتابت بدان زینتی میپاید نوع دیگر کلی و آنرا باصطلاح کتاب تعریف گویند و در سطر لاحق علیحده مذکور خواهد شد اما صفت جزئی عربی یا فارسی میتواند بود و نظم و نثر موزون هم میتواند شد سوم تتمه و آن کلماتیست در بیان ورود مکتوب که مفتتح بدان سمت اتمام پذیرد و صورت تنوعات او بسیارست و در بعضی نظم و نثر مجالی تمام دارد و در اثنای مقدمه ذکر صفات و القاب کاتب آن مکتوب از لوازم است و بحرف **ف** اشارتی بدان رفته تا از محلش بدینجا نقل کنند و مقدمات مناسب هر یکی از طبقات و اخوانیات در دو کلمه آورده میشود کلمهٔ **اول** در مقدماتیکه مناسب طبقات باشد مشتمل بر سه حرف حرف **اول** در مقدمات لائق طبقهٔ اعلی و هو المولی والله الموفق و المعین

للسلاطین			للملوک و للملکات		
مفتتح	**وصف**	**تتمه**	**مفتتح**	**وصف**	**تتمه**
صدر انتساب صحیفه [illegible] و فصل انتساب [illegible] [illegible] ن	[illegible]	شرف اصدار یافته از افق عاطفت و شتق مکرمت جلوهٔ مرحمت فرمود	[illegible] ف [illegible]	[illegible]	از آیات [illegible] و اقبال [illegible] جلوهٔ جمال نمود
توقیع رفیع فرمان جهان مطاع [illegible] که از نهضت [illegible] ف	[illegible]	سمت صدور پذیرفته بود و نزول اقبال و جلال اسبال نمود	[illegible] ف	[illegible]	[illegible]
طغرای ملک آرائی و توقیع [illegible] کشورگشائی [illegible] ف	[illegible]	فی این الحال باسعد الفال [illegible] جلال یافت	[illegible] ف	[illegible]	[illegible]

للامرا و الصدور المقربین			للوزراء وارباب الدواوین		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
منشور دولت ابدی و طغرائی سعادت سرمدی یعنی خطاب عالی ف	[illegible]	[illegible]	تباشیر صبح دولت یعنی تباشیر نجح سعادت که عبارتست از خطاب ف	[illegible]	[illegible]
طره منشور دل آرا و غره توقیع مشکلشائی یعنی مخاطبه علیه ف	[illegible]	[illegible]	عالی فرمان جلیل الشان لازم الاذعان که جناب ف نامزد کمینه فرموده بودند	[illegible]	[illegible]
تشریف بنده نواز اقبال لازم الاجلال والاعزاز عالیجناب ف	[illegible]	[illegible]	کتاب حب الاستماع و خطاب لازم الاتباع از جناب مستطاب ف	[illegible]	[illegible]
لسائر الملازمین			المتفرقات لهذه الطبقه		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
طلیعه جنود سعود آسمانی و ذریعه وصول مرامات و مرادات دوجهانی یعنی خطاب ف	[illegible]	[illegible]	لوامع انوار سعود سماوی و طلائع آثار وجوه کامرانی یعنی کتاب معالی نصاب ف	[illegible]	[illegible]
عنوان صحیفه جاه و جلال و دیباچه جریده دولت و اقبال یعنی خطاب ف	[illegible]	[illegible]	ملاطفه مشکین طراز و مخاطبه مسکین نواز یعنی خطاب عالی و کتاب والی ف	[illegible]	[illegible]
آثار رقم گوهر پیکر و انوار بیان کلام دُربار ف	[illegible]	[illegible]	مشرفه مستطابه ملاطفه لازم الاستماع یعنی کتاب اشتیاق نصاب ف	[illegible]	[illegible]

حرف دوم در مقدماتیکه لائق طبقهٔ اشرف باشد باختلاف مراتب اهالی آن

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
السادات والنقباء			لائمة الاسلام		والقضاة
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
شمائم گلزار قدسی و نسائم حدائق فردوسی که نسیم [illegible] آن ریاض التفات [illegible]	[illegible]	[illegible]	شعشعهٔ اشراقات معالی و مکارم که از مطالع عواطف و مراحم طلوع یافته بود	[illegible]	پرتو التفات بر ساحت احوال ارباب خلوص و خصوص افگند
فوائح ازهار شجرهٔ طیبه ولایت و لوامع انوار نیرهٔ نبابت و هدایت اعنی خطاب اشرف	[illegible]	[illegible]	نتائج آمال دریا نوال و نتائج خاطر خورشید مآثر اعنی مخاطبه	[illegible]	به ستیاری دولت و پایمردی عنایت ازین نگینه مخلص را تبه سرفرازی داد
لمعهٔ موهبت خزائن میامن غیبی [illegible] نتائج کنوز رموز لاریبی اعنی مفاوضه علیه	[illegible]	[illegible]	نفحات ریاض دین پروری و فتوحات گلزار شریعت گستری اعنی مخاطبه گرامی	[illegible]	روضهٔ امید مخلصان و گلشن رجای متخصصان مانند حدیقه فردوس معطر و مطیب ساخته
للمشائخ العظام			لاهل المناصب الشرعیه		
مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
[illegible]	[illegible]	[illegible]	نسائم الطاف الهی و شمائم عطاف نامتناهی است اعنی خطاب	[illegible]	بساتین قلوب مخلصان و ریاض صدور متخصصان را چون ریاحین جنان نضارت بخشید
فتوحات فائحات عالم [illegible] نفسات [illegible] بشارت کلام [illegible]	[illegible]	[illegible]	نفحات گلشن معالی و نسمات چمن لطافت لایزالی اعنی مخاطبه علیه	[illegible]	در امین رقات و حسن انات بریاض صدور ارباب خلوص فائح شد
نسمات انفاس مقدس [illegible] عالی [illegible]	[illegible]	[illegible]	خلاصهٔ لطائف ذهن و نقاوهٔ معارف فضیلت گستری اعنی مفاوضهٔ سنیه	[illegible]	امداد استظهار و مواد اعتضاد و استبشار را تضاعف و سمت ترقی ارزانی داشت

للحکماء والفضلاء — لسائر ارباب الفضل

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
جرائد عوائق حقائق معانی و قلائد فرائد سعادت جاودانی یعنی خطاب ف	که خاصیت اکسیر اعظم بلکه برکت اعجاز عیسی بن مریم داشت	[illegible]	مجموعه نوادر اقبال و افضال و نخبه کمال و کمال علم کتاب بی همال و خطاب بے مثال ف	مرصع بجواهر زواهر عبارات و مرشح بغرر درر استعارات	[illegible]
برکات انفاس حکمت شعار و نسیمات قلم الهام آثار یعنی مخاطبه سنیه ف	که سراسر بغرر درر الفاظ لطیفه و جواهر زواهر معانی شریفه مشحون و مقرون بود	[illegible]	نفائح نسائم خاطر خطیر و روائع بدائع ضمیر منیر ف	آراسته بحلیه معالی و فضائل و پیراسته به پیرایه حقائق افاضل	[illegible]
کنوز رموز خطاب شریف و ظروف حروف کتاب لطیف ف	که مبشر حصول سعادات و مخبر از وصول بسر منزل مرادات بود	[illegible]	صحیفه لطائف معالی صحیفه جواهر زواهر روحانی یعنی مشرقه ف	محلی بحلیه کمال و محلے بحلیه فضل و افضال	[illegible]

للاصول والاعیان — لاوساط الناس

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
مکاتبه فائحة العبارات و مخاطبه لائحة الاشارات که از جناب ف صادر شده بود	محتوی بر انواع کامرانی و منطوی بر اسباب شادمانی	[illegible]	کتاب نامی و خطاب گرامی ف	روان بخش چون آب زندگانی و دل آویز چون لذت کامرانی	[illegible]
سمط لالی و عقد جواهر متلالی که از مجلس احکام ف مستخرج بود	مشعر بغرائب لطائف و مخبر از رعایت ظرائف	[illegible]	ملاطفه مرغوب و مفاوضه مطلوب ف	چون هوای بوستان دلگشای و مانند وصال دوستان طرب افزاے	[illegible]
مفاوضه عزیز کریم و ملاطفه لازم الاعزاز و التکریم	مبنی بر اساس ارجمندی و مبنی از موجبات سربلندی	[illegible]	نامه نامے و مکتوب گرامی ف	در روشنی چون تباشیر سحری و در تازگی چون گلبرگ تری	[illegible]

الحرف الثالث المقدمات اللائقة بالاخوانیات

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
منظهر مواد سرور و کامرانی و مورود آمال و امانی یعنی مخاطبه نامه ف	[illegible]	در ساعتی که بمیامن انظار سعود مقرون و متصل بود بجلیهٔ ورود جلوه نمود	لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب ف	کفصل الشباب حسناً و کوصل الاحباب حسناً	[illegible]
مجموعهٔ اوفق اسباب کامرانی و دیباچهٔ تراوش آثار بهجت و شادمانی اعنی مفاوضهٔ گرامی ف	[illegible]	فی احسن الازمان نزول کرام بمیامن ارزانی داشت	صحیفهٔ بهجت و سرور و تذکرهٔ محبت و حبور گرامی جناب ف نامزد این مخلص شده بود	کنعمة غیر مترقبة و لذة غیر مترصدة	[illegible]
لطائف عواطف محبت انگیز و مراسم مراحم صداقت آمیز یعنی کتاب	[illegible]	در اطیب اوقات و اشرف ساعات مونس خلوت رنجوران و مایهٔ سلوت مهجوران شده	روائح الطاف و دوست پروری و فوائح عطاف و دلنوازی و مسترگستری اعنی مفاوضه ف	چون لقای امانی موجب کامرانی و چون نقد زندگانی سرمایهٔ شادمانی	[illegible]
عنوان دفتر مقاصد و مطالب و طراز کسوت امانی و مآرب اعنی ملاطفه	[illegible]	در وقتی که خلاصه ازمنهٔ نقاوه آونه بود تشریف ورود مشرف فرمود	مفاوضه عنایت سمات و مخاطبه رعایت صفات ف	چون طلعت مشتری فرخنده و چون چهره ناهید درخشنده	[illegible]
نسائم گلزار مرحمت و تعطف و شمائم نوبهار مکرمت و تلطف اعنی مشرفه	[illegible]	فی اسعد الاوقات و اکرم الحالات نزول التفات نمود	جلاء ابصار اصحاب دانش و بینش و کحل الجواهر عیون اعیان آفرینش ف	کحور من روضة الجنان او کروح فی غرفة الرضوان	[illegible]
حاوی بشارات دلگشای و جامع اشارات راحت افزای اعنی خطاب مستطاب	[illegible]	در بهترین ساعتی و خوشترین وقتی مستجلب اسباب سرور و مستجمع انواع حضور شد	مجمع اسرار لطائف محبت و منبع انوار عوارف مودت اعنی کتاب شریف	چون گلدستهٔ قدسی دل آویز و چون غالیه مجلس انس طرب آمیز	[illegible]
طرائف لطائف ارادت دثار و شرائف طرائف سعادت آثار اعنی مکاتبه	[illegible]	فی احسن الایام نزول اجلال و انعام و حلول اقبال و اکرام فرمود	کلام مبارک پیام و پیام سعادت انجام کرامت فرجام ف	کنعیم الصبا لذة و کنسیم الصبا راحة	[illegible]

الکلمة الثانیة المتفرقات من المقدمات شاملة للطبقات فی الاخوانیات

مفتتح	وصف	تتمه	مفتتح	وصف	تتمه
خطاب مستطاب بی تشبیه ف بانواری مقتبس از مشکوة ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ	تر و تازه فضل عنوان [illegible]	بمبارک ترین طالعی از افق سعادت جلوه یافت	طراز کسوت دلنوازی و زیور خلعت مباهات و سرفرازی یعنی خطاب	کواهب الافراح للارواح	سمت ظهور یافته و در صمیم دل و جان مقر و مکان ساخته
شعشعه شعر بارقات کتاب ف مقرون بمعانی آیات هو آیات بینات	تر و تازه همچون گل نو شکفته	از بارگاه غیبی و جلوه گاه لاریبی بر منصه ظهور جلوه نمود	آثار نفس رحمانی و انوار سهیل یمن کامرانی اعنی کتاب	مانند بهشت از نکوئی چون باغ ارم تر و تازه روئی	بنزول تشریف وسیله ابتهاج بواطن و ظواهر و ذریعه ارتیاح خواطر و ضمائر
کلمات طیبات کرامت آیات مدین کرامت و مرحمت ف صدور یافته بود	چون عیش جوانان بچمن وقت بهار	در افضل زمان بگوش هوش مخلصان رسید	رشحات اقلام صداقت ارقام ف که نتایج مشک قام برونق ابتهام شرف ارتسام فرموده بود	چون لذت جاه و کامرانی چون عیش بموسم جوانی	در زمانی خجسته بغرور [illegible] و سائل مفاخرت سیاسات افزود
همای خجسته لقای دولت کرامت بستان مکرمت ف بجناح فوز و نجاح طیران نموده بود	بسان وحی کز آسمان نازل شود	سایه سعادتی که موجب امنیت است ف بر مفارق اهل ارادت افکند	کتاب عطریة الرقوم و خطاب مسکیة الرسوم که جناب ف نامزد مخلصان ساخته بود	کم فاض بحر الفضل من رحمة الباری	و دین ایمن تمامت و اکرم ساعات محافظ علوم و مفهوم مفهوم ارباب اخلاص و اختصاص گشت
مطرح شعشعه نور علی نور و مظهر بشارت و شفاء لما فی الصدور اعنی خطاب معطر کتاب منور	چو روح گرامی ببدن وقت عیادت	ببرکت ورود ترویج روح و تنبیه فتوح ارزانی فرمود	قانون استنباط دقائق معانی و دستور استخراج حقائق وصول بامانی یعنی صحیفه شریفه	بصفوت همچو آب زندگانی بلذت همچون عمر جاودانی	ورود نموده سبب نضارت حدائق اهل حقائق و موجب بصارت احداق ارباب دقائق شد
نشور حیات ابد و مثال سعادت سرمدی یعنی نفائس معالی نگار و عرائس معانی ابکار	باصورت محبوب بمعنی لبس مرغوب	بحسن طالع و یمن مطالعه احباب رسید	رشحات منشحات قلم مشکین رقم و عبارات معبرات خامه عنبرین شمامه	الذ من السلوی و احلی من المن	ذوق شوق و [illegible] بکام دل مشتاقان صادق رسانید
جامع مطالب عرفان که از مجمع لطائف [illegible] بنرهیان یعنی از جناب ف رقم ارسال یافته بود	چنانچه آیت جمعیت بندگان مطیع	بنزول اجلال [illegible]	صحیفه مرقوم القلم کرم و بداد و داد ف که از علین صداقت بمحض اتحاد ارسال فرموده بودند	قیمتی تر ز عمر جاویدان تازه تر چون چشمه حیوان	بر مخلصان قدیم نازل گشته از پایه افتقار شان بذروه افتخار رسانید

سطر سوم در تعریف مکتوب و اثبات آن بعد از تتمه انسب ست و مخفی متصرف بجای صفت جزئی میتوان آورد
و مخفی نیست که تعریف مکتوب بحقیقت تعریف کاتب ست پس هر چند دران مبالغه رود اثر تعظیم ظاهرتر شود و تعریف
یا بنسبت بخط مکتوب باشد چون جودت حروف و لطافت ترکیب و صورت آن یا بسلامت الفاظ و رعایت فصاحت
و بلاغت و اولی آنست که مجموع بحیز وصف در آید مگر وقتی که خط کاتب از درجه تعریف ساقط باشد بتعریف خط و بلاغت در مکاتیب حکام بلازم
و ملوک لائق نیست چه آن تعریف راجع بتعظیم منشی و کاتب ایشانست نه بدیشان بل بهما مقدار که در سطر سابق از صفت جزئی خشیت نشسته شده
کافیست و در مکاتیب عظمت و در ورود زن آنکه بحد کتابت فرموده باشند ایراد توان کرد و مکاتیب سائر ارباب زمان را بزیادتی تعریف حاجت
نیست و در جواب طبقهٔ اشرف تمامه تعریف لائق مناسبت و اوسط حکم سائر دارد اما زینت اجوبهٔ اخوانیات تعریفیست
و درین سطر تعریف مکاتبت دو کلمه مسطور میگردد کلمهٔ اولی در تعریف مکاتیب طبقهٔ اعلی در شرف نظم الفاظ و التوفیق من الله الرحیم

الفقرات	ایضاً	ایضاً	ایضاً	ایضاً
بخطی چون طرهٔ طرار و بعرهٔ مسلسل و دلکشا و لفظی مانند آب حیات در سواد ظلمت روشن و جانفزا	هر لفظی ازان چون زمان صباح متضمن طلوع آفتاب معانی و هر حرفی چون نسیم سحری متکفل انتشار فوائح راحت و کامرانی	نفحات عبیر گوارسے از فحوای آن فائح و نسمات دولت و کامگاری از اقتباس سطور آن غادی و رائح	رشحات اقلامش در صفا رشک قطرات سحاب و نظم کلامش در پاکیزگی غیرت گوهر سیراب	عقود معانی در سلک آن الفاظ و عبارات منتظم و رقوم معالی در طی آن کلمات مرتسم
در هر فقرهٔ ازان توقیع رفیع عالی از حقائق مودع و در هر کلمهٔ از انخطاب منیع جهانی از دقائق مستودع	سوادش کحل الجواهر دیدهٔ خرده بین و مدادش قرة العین باصره و نور العین	غرهٔ بیاضش چون درخشان از درج کرامت تابان و شعاع الفاظش چون در روز خشان از برج بلاغت نورفشان	و در دامن خط سیاه پوشش منزل شب قدر آویخته و از گریبان معانی نورپاشش مزار روز عید انگیخته	هر لفظی متضمن سری از اسرار فی کتاب مکنون هر حرفی مبین حکمی از احکام ن والقلم وما یسطرون
بدائع الفاظش چون روائع مسائل حکمت دیده کشای اهل طلب و حقائق معانیش چون دلائل ارباب حجت جلوه نمای بر اصحاب ادب	هر اشارتی مشتمل بر بشارتی غیبی و هر سطری منطوی بر سطری از حقائق لاریبی	رقوم الفاظ غرایبش مفاتیح کنوز دولت و جهانی و نقوش سطور دلربایش مصابیح رموز سعادت جاودانی	زبان کلکی که رقم آن صحیفه کشیده مغرد هزار بلاغت و خامهٔ که نقش آن نامه پرداخته نوای بلبل گلشن فصاحت	غرر الفاظش فلک فضائل را انجم جلوه نما و زهر معانیش چمن معانی را گلهای تازه و دلکشای
دیدهٔ دل در هر فصلی فصلی از اصول حقائق مشاهده نموده و بر هر جا ازان در هر رمزی [illegible] معالی گشوده	هر حرفی ازان نامهٔ میمون ظرفی از ظرف نکته الف و هر لفظی ازان صحیفهٔ همایون کنزی از کنوز معانی لطائف	آنکه فصاحت کامل از مطالع الفاظش طالع و انوار بلاغت شامل از مقاطع کلماتش لامع	غوامض بلاغت از مطاوی آن متضمن و لطائف عبارات با محاوی آن ممتزج و مقترن	الفاظش را سلامت آب روان لازم و معانیش را لطافت جان و روان مصاحب و ملازم

المنظومات فی تعریف مکاتیب الطبقین الاعلی والاشرف

ثنائیات	ابیات	فارسیہ	عربیہ
عباراتہ فی النظم والنثر کلہا غرائب تصطاد العقول بدائع فھن لاجیاد المعالی قلائد وھن لاجناد المعانی طلائع	[illegible]	[illegible]	[illegible]
این نامہ ایست کہ چون نفحۂ جان بخش بہار دل عشاق کند تازہ و تر چون گلزار نقش ہر لفظ ازو رشتۂ از در خوشاب زیر ہر حرف ازو نافۂ از مشک تتار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سفائن الفاظ بحر البدائع مرتبۃ مشحونۃ بالغرائب تموج معانیہ خلال سطورہ کدر یزین العقد حول الترائب	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ترجمان قائل وحی ست در الہام غیب خامۂ سحر نما و طبع حکمت پرورش نغمۂ مرغان عرشی میکند چرخ السماع از صریر کلک بستان ساز معنی گسترش	[illegible]	[illegible]	[illegible]
صحائف کالنجوم الباہرات لطائف کالبدور الزاہرات بالطاف لطائف معجزات وابیات عذاب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
از صفحۂ بیاض سواد خط خوشش گوئی کہ صبح و شام بہم اتصال یافت چشم خرد ز عین معانیش نور دید رخسار نیت از خط زیبایش خال یافت	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تکاد معانیہ خلال سطورہ تحسن مبانی الفاظ [illegible] تاملت فی ترکیب اشکال خطہ رأیت ظلاما فی ضیاء [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الفقرات	الفقرات	الفقرات	ایضا
کلمه دوم در تعریف مکاتیب احباب از منظومات و منثورات			
سواد آن نامه نامی کحل الجواهر عیون معالی و معانی ست و بیاض آن صحیفه گرامی غره وجوه آمال و امانی	نامه که بدایع معانی آن کسوت عبارات رنگین پوشیده است و حقایق بیانش صحیفه عذار خوبان بخط زیبا آراسته گشته	آب عذوبت از الفاظ لطیفش متقاطر ست و از مضامین شریفش متوالی و متواتر	غرر معالی از درر معانی آن مستفاد و مستخرج است و زهر لآلی در سمت جواهر تلالی آن مسطور و مدرج
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

المنظومات فی تعریف مکاتیب الاخوانیات

ثنائیات	ابیات	فارسیہ	عربیہ
سواد خط او کحل [illegible] [illegible]	[illegible]	در خطش معنیٔ سپیده دیدن بصر و بیاض دیده	نثرہ کالدر او کالجنی العتیق نظمہ المعقود کالبیت العتیق
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	نسیمی از ریاض معانی شمیمی از ریاض [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	یلوح وسط السطور معناه کالبدر [illegible] من الظلام
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات اللائقة بهذا الباب

عربیه	فارسیه	ملمعه	ثنائیات
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

سطر چهارم در تعظیم مکتوب و آن مخصوص است باعاظم طبقهٔ اعلی و اشرف و در اخوانیات نیز میتواند بود و موقع رقبات آن بعد از تعریف باشد که بجای تعریف کلی بیارند بشرط آنکه متعرض تعریف دیگر نگردند و این سطر در دو کلمه ایراد میشود کلمهٔ اولی در تعظیم مکاتیب عظمای طبقهٔ اشرف و اعلی مشتمل بر دو حروف حرف اول در اعظام طبقهٔ اعلی حرف دوم در تکریم مکاتیب اکارم طبقهٔ اشرف والله اعلم والطف

الفقرات	الابیات	الفقرات	الابیات
بخلوات خضوع و الحاحت و اقدام بندگی و نیز حسن استقبال نموده فرق شرف و تاج تارک افتخار ساخت	[illegible]	نزول بزرگوارش را بالراس والهام لا بالرجل و الاقدام به تعظیمی تمام و تکریمی لاکلام تلقی نمود	لثمت کتابا کمنک وانی تسرنی / وبردت که لثما فان ادمترانی
واز خدمت مراسم عبودیت و لطف ... اعزاز و اجلال بر فرق مباهات و مفاخرت نهاد	[illegible]	مورد شریف آن یا نبی اهل الکتاب اگر ابر خواند ... آیهٔ الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب برزبان دل جاری گشت	خطاب مستطاب بوسه دادیم / گهی بر دل گهی بر سر نهادیم
مقدم شریفش بروات اجلال و تعظیم اختصاص یافت و قدوم کرامتش بوظائف تبجیل و تکریم مخصوص گشت	[illegible]	موقع تاثیر فیض بخشش را از مساکن دیده جای ساخته بقید وقت و باندازه طاقت اجلال تعظیم و ... تکریم ...	لما اتی ... کتابا ایها الحال / قبلته دائما من فرط اجلال
آن طغرای همایون را بعد از ادای وظائف حرمت داری و رعایت شرائط خدمتگاری بلب ادب ملثوم و مقبل گردانید	[illegible]	مفاوضهٔ گرامی که ینبوع معالی و معانی و منبع آب زندگانی بود بایب ارادت بر سیده بر فرق افتخار نهاد	آمد آن نامه تا ... قبول / گر بنامه همی بود و گهه یا رسول
آن مثال عالی را تمیمهٔ بازوی اعتضاد و استظهار و افسر تارک اقتدار و استبشار گردانیده	[illegible]	مورد شریف را که نقد جان نثار باید و مقدمش را که متاع دلها پیشکش شاید بصنوف تعظیم و فنون تکریم تلقی نمود	فکل سطر درسته عشرا / وکل حرف لثمته الفا
باندازهٔ طاقت و مقدار قدرت استطاعت در ازدیاد مواد اکرام و تضاعف وظائف اجلال و احترام رسم مساعی بجا آورد	[illegible]	ورود آن فتوحات غیبی و نزول آن فیوضات لاریبی را بقدم اجلال استقبال نموده سبب مباهات دینی و دنیوی دانست	سر بر خط تو نهاده بودم زین پیش / اکنون خط تو نهاده ام بر سر خویش

کلمه دوم در تعظیم مکاتیب که در اخوانیات من الفقرات والمنظومات

الفقرات	ایضاً	ایضاً	ایضاً
ورود تشریفش را مراسم اعزاز و تکریم و موجب اجلال و تعظیم از روی اخلاص قدیم بتقدیم رسانید	قدوم عزیزش را وظائف اکرام و رواتب احترام مرتب و موظف داشته بلوازم استقبال ساخت	آن خلاصهٔ اوقات زندگانی و نقاوهٔ ایام و کامرانی را بر فرق افتخار نهاده و تتمیهٔ بازوی اقتدار گردانید	سواد نامهٔ همایون را چون کحل الجواهر سبب نور باصرهٔ جان ساخت و بیاضش را مانند مهر جهانتاب سرمایهٔ روشنی روان دانست
مورد میمون آن خطاب همایون را بمراسم اجلال و تبجیل و لوازم اعزاز و تقبیل و ما کان من هذا القبیل تلقی نمود	مورد آن را که سبب تنسیم روائح آمال و تبسیم یاسمین اقبال ست از روی اعزاز بقدم نیاز استقبال نمود	موقع کریم و مورد لازم التکریم آن صحیفهٔ جلال و جریدهٔ اقبال را باقدام اکرام تلقی نموده بلب نیاز مقبل ساخت	مورد آن وارد غیبی و ورود آن وافد لاریبی را از روی صدق نیت و خلوص طویت بقدم اعتقاد و ارادت مستقبل گشت
مورد عظیمش بانواع اکرام و تعظیم تلقی یافت و مقدم شریفش باصناف احترام و تکریم اختصاص پذیرفت	در مورد آن کتاب کریم و خطاب عظیم دقیقه از دقائق تکریم و وظیفه از وظائف تعظیم نامرعی نگذاشت	مواقع اقلام معالی اعلام که زبدهٔ اوقات و خلاصهٔ ایام همایون بود بمباسم مراسم تعظیم و تکریم مقبل و ملثوم شد	مورد تشریفش را عنوان مفاخر دنیوی و فهرست صحائف سعادت اخروی دانست
باقدام تعظیم استقبال آن کتاب کریم نمود و بدست نیاز گرفته بر فرق اعزاز نهاد	سواد و بیاض آن نامهٔ نامی بر سواد و بیاض دیده مالیده و قدم کریمش را برؤیت تکریم اختصاص داد	ورود همایونش را باقدام اکرام متلقی شده از سر تبجیل تقبیل آن خطاب جلیل لازم شمرد	بخطوات اکرام و اقدام اعظام تلقی تمام یافته انیس جان و انیق دل بریان شد

رأیت خطك وما مثل الله [illegible] حلیة یشفاء الشوق [illegible]	[illegible] بر سر نهادم [illegible]	[illegible]	مجاری قلمش را چو پیش لب بردم لبی بر و نه نهادم ز غایت تعظیم	برای بوسه ز ترک ادب بترسیدم برابرش بنهادم زمین ببوسیدم
ملتقیاً باقصی آداب التعظیم [illegible] بالقبلة والقبول	[illegible]	[illegible]	عشاق هر کجا رقم کلک آن نگار هر یک گرفته حرفی از آنجا بیادگار	یابند بری و از مژه گوهر فشان کنند تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند
فقبلته وجعلته [illegible]	[illegible]	[illegible]	زان نامهٔ نازنین بسی دلشادم از هر لفظی جلوهٔ دیگر دیدم	کو محنت روزگار کز او آزادم بر هر حرفی بوسهٔ دیگر دادم

سطر پنجم در بیان نتیجه و آن عبارتست از ذکر فوائد صوری و معنوی که بر ورود و مطالعه مکاتیب متفرع باشد و ابراز معنی تعریف و تعظیم دیگرست مر مکتوب را و اختصاصش باشراف طبقتین اعلی و اشرف ظاهرست در اخوانیات نیز لائق باشد و بنظم و نثر ادا میتوان نمود و درین سطر دو کلمه آورده شد **کلمهٔ اول** در آنچه مناسبت با طبقهٔ اعلی و اشرف دارد و منقسم بدو حرف **حرف اول** در آنچه لائق مکاتیب اعاظم طبقهٔ اعلی باشد والله الموفق و الیه التکلان و بالله الرحمن الرحیم نستعین

الفقرات	الابیات	الفقرات	الابیات
از شعشعهٔ تخاطب عالی و مثال متعالی سر معنی کلام الملوک ملوک الکلام بر ارباب بصیرت آشکارا گشت	لقد نال عینی من مطالعه برده [illegible] و نفسی حظوظ [illegible] و الفوز	مهبوب آن نفحهٔ دولت گلزار امانی و آمال تازه بظهور آن نشئهٔ سعادت در ارباب قبول و اقبال بحد اندازه گشت	چه نقش [illegible] درون وصف دل / دریا دلان [illegible]
از مطالعهٔ توقیع وقیع و طغرای رفیع بر معنی و اذا رایت ثم رایت نعیماً و ملکاً کبیراً اطلاع یافت	چه نیکو معانیست زین نور فتح / [illegible]	طلوع آن صبح کامگاری و ظهور آن نور بختیاری موجب تفوق تام و ترفع مقام چاکران قدیمی گشت	سعادتیکه بهی [illegible] ازین خط [illegible] / همان [illegible]
از مشاهدهٔ آن مثال همیون خطاب همایون اسرار ن والقلم و ما یسطرون بظهور پیوست	[illegible]	عوض طغرائیکه در ضمن آن منشور دولت مندرج و مرقومی که در طی آن طغرای رفعت منطوی بود موجب ازدیاد مواد اعتضاد و استظهار شد	[illegible]
بورود مثال عالی ذیل افتخار بر قبهٔ افلاک کشیده شد و قدم مباهات بر ذروهٔ سماوات نهاده آمد	بسر نشت صد جان فدا باد / [illegible] صبح [illegible]	نوازشیکه بنوک خامهٔ ممالک آرای آزموده بود بنسبت تهیهٔ اسباب سرفرازی مورد نتیجهٔ مقدمات سعادت و کارسازی گشت	چو شد [illegible] دل اسیران / امید [illegible]
بوسیلهٔ حصول این مرتبت عظمی و وصول بدین منزلت کبری آیات مباهات بندگان باوج نیرین و فرق فرقدین رسید	[illegible]	بورود آن سرمایهٔ سعادت و پیرایهٔ اقبال و دولت رایات استظهار دعاگویان و الویهٔ افتخار هواداران بچرخ برین و اوج علیین ارتفاع یافت	خطابت بنده را از فلک بر تر داد / سرم را از اوج علیین بر تر
متعالیه حصول مرادات و مفاتیح کنوز سعادات از ورود آن طغرای عالم آرا بکف امید و قبضهٔ آرزو در آمد	چه نیکو سفت [illegible] / [illegible]	تا بشیر ورود آن کتاب مستطاب و زرگاه مخلصان را چون صبح تابان مطلع انوار مسرت و مطالعه لوامع بهجت و ثور گردانید	دل از خطاب او سیادت جهان بخشید / جان را بنشاط جاودان بخشید

حرف دوم در آنچه مناسب مکاتیب اعاظم طبقهٔ اشرف تواند بود نظماً و نثراً

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از رشحات سحاب خطاب عالی که در معصیبت ... فاحیینا ... نموده بود نهال آمال ما ... و اقبال آراسته گشت	[illegible]	از فحوای ملاطفهٔ سامی و مخاطبهٔ گرامی آیت أنزل من السماء ماءً فأحیینا به الارض بر زمین دل خاک نشینان عتبهٔ ارادت رسید	[illegible] ... ارادت ...
لوامع انوار خطاب مستطاب که جهت اضاءت طریق اهل توفیق حواله فرموده بودند شعشعهٔ نور علی نور زاویهٔ دل رنجور را غیرت منظرهٔ بیت المعمور گردانید	[illegible]	از مضمون آن نامهٔ قدسی سمات و فحوای آن صحیفهٔ فردوسی برکات بر مسند نوید آیت لا تیأسوا من روح الله بگوش جان رسید و جمال هذا من فضل الله علینا بر دیدهٔ دل جلوه‌گر شد	[illegible]
از شمائم عواطف بیکران که در مطاوی مکاتبات عالیشان باشمامهٔ فرح و ریحان امتزاج داشت مشام جان استنشاق روائح دولت و فوائح سعادت نمود	[illegible]	از فحوای حلاوت الفاظ شهد آیت انی القی الی کتاب کریم ... شد انهای انخطاب ... کام جان ... عیناً یشرب بها عباد الله ...	[illegible]
بطلوع لوائح نتائج انفاس متبرکه انوار اشارت هذا من فضل ربی و آثار بشارت کتاب انزلناه الیک مشاهده رسید	[illegible]	زبان ناطقهٔ جان از غایت اشتیاق مطالعهٔ عالی مضمون [illegible] ... در دوام ... و بلهجهٔ صادقهٔ جنان در اطراف آن فحوا ... هوایات ... صبح و شام گردید	[illegible]
ورود نامهٔ همایون که حروفش کامثال اللؤلؤ المکنون ... ایام و سرمایهٔ مراد ... فرق مباهات مخلصان را ... افلاک ساید	[illegible]	حقا که بعد از مطالعهٔ آن کتاب شریف خطاب متجاوز از حد تعریف ... کرامه و فوائح فروح و ریحان و جنة النعیم مجلس جان را و محفل جنان را معطر ساخت	[illegible]
چندی ... رشحات ازمیغ ... ... کام متعطشان بوادی ... عواطف از گلشن اشفاق ... ساحت ...	[illegible]	از ورود آن شمیم نفحهٔ لطافت و نسیم روضهٔ عاطفت و رافت روائح ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات بمشام جان متعرضان نسمات صدق و اخلاص رسید	[illegible]
بسیف ظهور خط اشرف که صفحهٔ صباح گشوده ... مصابیح ... داشت ... ایام و صادرات شهور و اعوام و مرآت خاطر مستهام ...	[illegible]	روائح نسمات انی لاجد نفس الرحمن از فحوای مطاوی آن نامهٔ نامی بمشام جان خلوت نشینان صوامع قدس و عزلت گزینان مجامع انس رسید	[illegible]

کلمهٔ دوم نتائج مرتبه بر مکاتیب اخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
از لمعات نضارت شقائق حقائق که در طی نامهٔ تودد و بوساطت رشحات خامهٔ عنبرین شمامه درج فرموده بودند تو کید معاقد قواعد محبت و تشیید مبانی مشاهدت مودت فرمود	[illegible]	حق علیم ست که وصول آن ملطفهٔ لطیف و نزول آن مشرفهٔ شریف مفتاح ابواب انجاح مرامات و مصباح مشکوة الیصال بمرادات بود	[illegible]
فحوای کتاب عنایت قباب موجب تاکید مناهج نتائج ارادت و اخلاص و سبب تجدید مبانی معانی مودت و اختصاص گشت	[illegible]	قسماً بعزة الله که با یراد آن مواد استبشار تواتر یافت و با یصال آن اعداد استظهار توارد پذیرفت	[illegible]
مضمون کتاب سامی و منطوق خطاب گرامی منتظران زاویهٔ اشتیاق و امیدواران کاشانهٔ اشتیاق را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد	[illegible]	یعلم الله که از تجرع زلال سلسال الفاظ حیات بخش و تاویل در کمال جمال معانی جان افزایش مواد غبطه و سرور و امداد مسرت و حضور گشت	[illegible]
نهال آمال که از باد خزان هجران روی بذبول و نقصان نهاده بود بواسطهٔ هبوب آن نسیم عنبر شمیم سرسبز و شاداب	[illegible]	علم الله که دماغ عقل بنفائح آن روائح افضال معطر و دیدهٔ روح بلوامع آن جوامع قبول و اقبال منور شد	[illegible]
شجرهٔ کامرانی و نهال زندگانی از سموم هموم هجر خشک و پژمرده شده بود از رشحات خامهٔ خضر خاصیت دیگرباره طراوت و تازگی یافت	+	کفی بالله شهیدا که لآلی اصناف اعطاف و جواهر انواع اصطناع که در ان درج معانی فرموده بودند جمال اخلاص دعاگو با نزار زیب تمام و زینت لاکلام داد	[illegible]
نور بینائی که از مد ایام جدائی در پردهٔ ظلمات بعضها فوق بعض متواری بود از پرتو شعاع کتاب نورانی که صفت یکاد سنا برقه یذهب بالابصار داشت نور علی نور یافت	[illegible]	اقسم بالله که بطلوع آن نامهٔ نامی تراکم سحابات هموم منجلی و طلعات اشراقات حجب غیابت غمایات احزان عموم منکشف گشت	[illegible]
طرائف لطائف طراوت معانی که در اثنای آن نشأ ملاطفه روحانی مندرج بود سرمایهٔ بهجت کامرانی و پیرایهٔ عرائس مسرت و شادمانی گشت	[illegible]	حقا و یقینا که میمنت مطالعهٔ آن نوباوه امید و از برکت مشاهدهٔ آن اکسیر سعادت جاوید ... منشرح بصد ...	[illegible]

ایضاً للاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
ازکمال تفقد و جمال بود که آنجناب دران خطاب مستطاب درج فرموده بودند ع دامن عز و شرف بر فرق فرقد میکشم +	[illegible]	ازیمن مطالعهٔ آن کتاب السنی سمات و ذوق مشاهدهٔ آن خطاب اعلی صفات ع بشگفت دلم چو غنچه از باد صبا +	[illegible]
از فنون تلطف و صنوف تعطف که دران ادراج جواهر معانی از روی مهربانی ادراج نموده بودند ع سر بمفاخرت از اوج چرخ میگذرانم	[illegible]	خفاکه بوصول آن ملاطفهٔ مشتمل بر جواهر صنایع حقائق و منطوی بر زواهر وافیه دقائق ع در تن آمد بتازگی جانے +	[illegible]
از مشاهدهٔ انواع دلنوازیها و ملاحظهٔ اصناف کارسازیها که بقلم گوهربار رقم یافته بود ع رایت اقبال بربالای گردون میبرم	[illegible]	از اشراقات آینهٔ صفا و لمعات انوار جهان نما اشارت بعبارت و استعارت مکتوب مرغوب مخدومی حقایق پناه است ع درے از روزن اقبال درافتاد مرا +	[illegible]
بالتفاتیکه از کمال مصادقت و فور موافقت فرموده بودند و تفقد حال سرگشتهٔ بایال نموده ع امروز بر زمین و زمان ناز میکنم	[illegible]	استشمام نسائم محبت و روائح نفائح مودت که از مهب ملطفهٔ نامی و مشرفهٔ گرامی هبوب سمت ورود یافت ع در روضهٔ دل غنچهٔ مقصود شگفت +	[illegible]
بتشریف دست نواز لازم الاعزاز که در مقام تفقد و اهتمام ازان مورد احسان صدور یافته بود ع از باغ بخت میوهٔ اقبال میخورم +	[illegible]	چون نسیم لطف ترکیب و حسن ترتیب آن خطاب که در دل و دیده خاصیت یحیی الموتی و تبرئ الاکمه دارد رسید مصرع گلشن جان زان نسیم راحت فزا تازه شد	[illegible]
بصدور مخاطبهٔ بهجت افزا و ورود ملاطفهٔ دل آرائے که مشتمل بر کمال اشفاق و محتوی بر حسن وفا و صدق وفاق بود ع از گلزار وفاداری گل مقصود می چینم +	[illegible]	از لطافت آن خجسته کتاب خنده خطاب که بجای دیده عیون و نضارت بخش جان و جنان است ع دیده روشن گشت و دل بشگفت و جان آرام یافت	[illegible]
بواسطهٔ رفعت درجات شرف که بمطالعهٔ خطاب اشرف و ملاحظهٔ کتاب اکرم من آن یوصف بحصول انجامید مصرع با اوج چرخ لاف مساوات میزنم +	[illegible]	مضمون خطاب گرامی منتظران زاویهٔ ارادت و اخلاص و امیدواران کاشانهٔ مودت و اختصاص را مروح روح و مفتح ابواب فتوح شد	[illegible]

تتمة الاخوانیات

ثنائیات	ابیات	ثنائیات
زگلکش یافتم جان بخش فیضی کرا جاتم جو شیرو شکر آمد خوشا نخلی که از وی یا بن رطب خوشا شاخی که از وی این ثمر بجست	[illegible]	قد تشرفت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... الشوق ... [illegible]
هر آنکس کو آرد بخاطر درش رحیم خ برین مگذرانی سرش دگر خود نبامه بری نام او خجسته شود بخت و فرجام او	[illegible]	فصلت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]
زبست فاقه پراگنده حال بودی دل گزیدهٔ تو برمن نثار گردی مرا امید نبودی بانتظام امور اگر نه نظم تو نطمی بحالم آوردی	[illegible]	ساختم چون سپید نامهٔ تو چشم مجروح را بدان روشن ای دل و جان بیاد تو خرم دل مجروح را ازان مرهم
نجم کرعشق بیک دودم باز آورد در تمهدی دم زدیم باز آورد از یمن خط سلسلت کلک تو قضا زنجیر کشانش زعدم باز آورد	[illegible]	سرفرازی کند چو سرو چمن بگشاید چو گل بخنده دهن دل من از نوازش قلمش جان من از میامن کرمش
لفظ و معنی و نظم و نثر ترا بلطافت ندیدم اندازه شد ازان چشم و جان و طبع و دلم روشن و شاد و خرم و تازه	[illegible]	مشام جان و دل من ز نامهٔ تو چو زلف و خال و خط اهل حسن مشکین شد گشاد خاطر دلبستگان ز نامهٔ تست گرتا رسید تسلی جان غمگین شد
دیده بر حرفهاش مالیدم حالی از لطف آب او بر شد خط مشکین و فرو خواندم دیده جان از و پر نور شد	[illegible]	بخدای که هست در ملکش گر تماشای نامهٔ تو مرا آسمان کمترین ابواب در تن آمد تبازگی جانے
چون در آید بنظر نامهٔ عالی رفعت گفتم این نیست مگر آنچه لطف ازل هر کدورت که ز دل رشک تر ناکامی عیشش همه را خط شریفت بصفا کرد بدل	[illegible]	تعالی الله چه نامه است اینکه از راه شرف باشد زبان ... [illegible] ... نهال لطف را گلشن ز شرحش گشته ... [illegible] ... یافت جان جست ... [illegible] ... تازه خطش دیده ... [illegible]

سطر ششم در مقابله و محل ایراد آن بعد از نتیجه تواند بود و مقابله دو نوع است یکی آنکه بازای نتایج که بر مطالعهٔ آن مکتوب متفرع بود یا در برابر عواطف و مراحمیکه مضمون کتاب بران اشتمال داشته باشد کلمهٔ از خدمت عبودیت باسلام و تحیت بر اختلاف مراتب آورده میشود دوم آنکه طریق اعتذار مرعی داشته متعرض ارسال خدمات و تحیات نشوند و دانصورت باد ب اقرب است و هر یک ازین نوعین در دو کلمه مذکور می شود **کلمهٔ اولی** در ایراد خدمت و تحیت و چون سطر ثانی از صحیفهٔ اولی تحیات متفاوته را جهت طبقات و اخوانیات متکفل است کاتب صاحب ترتیب میتواند که تحیات مناسبه از ان محل بدینجا نقل کند جهت دستور العمل فقرهٔ چند اینجا مرقوم ثبت می یابد مناسب طبقات و اخوانیات و من الله التوفیق و الاستعانة فی المهمات

طبقهٔ اعلی	طبقهٔ اشرف	اخوانیات
صنوف عنایت و ذره پروری را که در ضمن آن مندرج بود باسائر بنده نوازی انضمام داده از وظائف دعای دوام دولت افزود و عندی دعاء یحتویه اجابة	در مقابله هر حرفی از حروف آن ظروف کرم و در برابر هر نقشی از نقوش آن دفتر علم علم بالقلم دعا و ثنا عرضه داشته	انعطاف و اکرام که مبتدا و اول اقلام خجسته ارقام نشته بود و منتهای بی منتهاو دعای [illegible] مقابله نمود
بازای مراحم خسروانه و عواطف پادشاهانه مجدد ادعای دوام عهود سلطنت و نظام عقود عظمت اقامت میکند و از بنده دعا و از خداوند اجابت	باضعاف آن عطاف الطاف که در صحیفهٔ شریفه اندراج یافته است خدمات خالی از شوب ریا و حالی به نیت صدق و صفا موجه میدارد	[illegible] مراحم و مکارم که فرموده بودند [illegible] بر وجهی که نقشبند ازل [illegible] بر لوح خاطر کرده بجلوه گاه ظهور [illegible]
اصناف الطاف و انواع عطاف را که فحوای آن نوازشنامه مخبر آن بود تحیات خالص معارض میدارد	در ازای آن در ر غرر عواطف و تحف لطف عوارف که بر صفحهٔ صحیفهٔ منیفه انتثار فرموده بودند جواهر زواهر مدح و ثنا ارسال میکند	چون آن مفاد [illegible] شریفه متضمن فنون الطاف [illegible] مراسم ادعیهٔ مخلصانه [illegible] اثنیهٔ متخصصانه تقدیم افتاد
بازای عواطف چاکر نوازی و وظائف اطاعت در مقابلهٔ عواطف ذره پروری و دلنوازی لوازم ضراعت تقدیم میرساند	هر حرفی را بهزار خدمت و دعا و هر کلمه را بصد هزار مدحت و ثنا [illegible] و السلام مقابل و معارض میگرداند	در [illegible] هر حرفی ازان ظرفی از ادعیهٔ صالحه و بمحاذات هر سطری ازان شطری از اثنیهٔ [illegible] مروف می سازد
فنون فقیر پروری و صنوف مرحمت گستری را با ادعیهٔ عرش فرسا و اثنیهٔ افاق پیما مقابله می نماید	بهر لمعهٔ ازان لوامع افضال و نفحهٔ ازان نفائح اقبال جمال خلوص اعتماد از منصهٔ اختصاص و اتحاد جلوه [illegible]	[illegible] بازای آن عوارف و حذای آن عواطف جز بوظائف دعا در راتبهٔ مدح و ثنا رخصت و اجازت نداد

فصل دوم در اعتذار و آن ذکر اجمال ایادی و مکارمیست که بنسبت مکتوب الیه صادر شده و اظهار عجز از ایراد دعا و ثنا در مقابله آن و اعتذار مناسب طبقهٔ اعلی و اشرف ست و در اخوانیات نیز میشاید و از هر باب فقره چند مذکور میشود

فقرات طبقهٔ اعلی	ابیات آن	فقرات طبقهٔ اشرف	ابیات آن
عذر عواطف سلطانی و مراحم خسروانی در بندهٔ قدیمی را بدان سرفراز فرموده بودند از حیز تقریر خارج و از سرحد تحریر متجاوز ست	[illegible]	عذر نامهٔ شریف که تشریف نامهٔ این فقیر ضعیف ست چگونه بجا آرم شکر لطائف مکرمت که در طی آن مطویست بکدام زبان بگذارم	[illegible]
زبان قلم از ذکر شکر بنده نوازی فرموده بود در قاصرست و قلم زبان در شکر ذکر چاکر پروری که فرموده بودند عاجز	[illegible]	نقد خاطر خطیر و التفات ضمیر منیر که در مطاوی آن نامهٔ سعادت بخش ابراز فرموده بودند از مراحم بزرگانه بعید و بدیع	[illegible]
عذر خطاب مشکین طراز و شکر کتاب مسکین نواز میسور قلم مکسور اللسان و مقدور زبان قاصر البیان نیست	[illegible]	نتیجه انعامات ضمیر و اوصاف زکیه علیه که در پرورش مجاوران گوشهٔ اخلاص و نوازش عاکفان عتبهٔ اختصاص توانند بود	[illegible]
از رعایت بی تحاشی که در حق بنده دعاگوی و چاکر هوادار رضاجوی ارزانی فرموده بودند چه توان گفت	[illegible]	الطافی که در مطاوی کتابت شریف منطوی بود و عطایای که از خطاب منیف برانگیختوی از کرم عریق و عرق کرم مخدومی غریب نمود	[illegible]

للاخوانیات

فقرات	ابیات	فقرات	ابیات
نقد حال دولتخواهان قدیم و ذکر احوال مخلصان بر جادهٔ خدمت مستقیم از کرم اخلاق آن یگانهٔ آفاق بعید و بدیع نمی نماید	[illegible]	عذر لطفی که از مطاوی آن مستودع بود و از کمال مکارم آنجناب غیر مستبدع بکدام زبان ادا توان کرد	[illegible]
انواع عواطف و مرحمت و اصناف الطاف و مکرمت که در بارهٔ این بیچاره مبذول فرموده بودند از کمال مخلص نوازی عجیب نمود	[illegible]	از وفور ایادی و ظهور مکارم آن مرجع اعاظم و اعاظم این همه مخلص نوازی و فقیر پروری [illegible] بدیع و مستبعد نیست	[illegible]
عذر طرفی از ایادی و مکارم بشکر حرفی از عواطف و مراحم مخدومی چه زبان حاجتمندان که از محض اخلاص منشور آید ادا نمی توان نمود	[illegible]	از لواحق [illegible] اشفاق [illegible] [illegible] فرموده [illegible]	[illegible]

سطر هفتم در شکروان عبارتیست از ذکر شکرگذاری و سپاسداری مکتوب الیه به سعادت احوال کاتب از ازدیاد مناصب و رفعت مراتب و صحت و سلامت و عافیت و کرامت و امثال آن که از مضمون مکتوب فهم کرده باشد و من الله التوفیق و الاستعانة و الله اعلم

طبقهٔ اعلی	طبقهٔ اشرف	اخوانیات
و چون از مطاوی آن توقیع وقیع و فحاوی آن منشور رفیع صورت انتظام مهام و نفاذ اوامر و احکام در آئینهٔ ادراک ارتسام یافت زبان بوظایف حمد میکشاید فالشکر علی کل حال	بر علو اعلام رفعت که مضمون کتاب عالی متضمن آن بود مراسم شکر الهی لازم و مواجب حمد ربانی متحتم گشت بیت شکر خدا که از اثر لطف کردگار * دولت ملازم آمد و اقبال همعنان	چون از نشر آن صحیفهٔ نامی نسیم دوام اقبال نفحی وزیدن و از طی آن کتاب گرامی شمیم استقامت احوال شمید وظیفهٔ سپاس و راتبهٔ شکر بیقیاس مؤدی شد
و بر حصول اقتضای مقاصد و مطالب و وصول منتهای امانی و مآرب که از مضمون مطالع مفهوم شد قواعد شکر و مبانی حمد را موکد و ممهد میسازد والحمد لله اسرارا و اعلانا	بر انتظام مهام سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام که از فحوای مثال عالی استفاده بود بیت اداے حمد و سپاس مهیمن متعال * ز روی صدق کنم بالغدو والآصال	آمال و نباهت فراغ بال و ظهور جمعیت و فزونی اقبال که از منطوق خطاب شریف استفاده شد وسیلهٔ ادای لوازم شکرگذاری و صنایع ع الحمد لله که همه کار بکام است
بر انتظام امور دو جهانی که فحوای آن نامی سامع الشان بدان ناطق بود مراسم شکرگذارے تقدیم میرسد والحمد لله حمدا دائما ابدا	چون مفهوم از مضمون خطاب رفیع آن بود که بتوفیق سعادات تجدد کل یوم هو فی شان در ضمان کرامت بکمال استقامت اند هر آینه مخلص دعاگوی شاکرانه و [illegible]	چون صورت استقامت احوال و انتظام اسباب دولت و اقبال که از منطوق صحیفهٔ شریفه ظاهر و باهر بود بانواع شکرگذاری و صنایع سپاسداری حضرت باری اقدام رفت
مزید مساعدت انواع فلکی و مساعدت نوائر ملکی را که از منطوق توقیع وقیع مفهوم شده بود بلوازم شکر او قیام نماید فالحمد لله واهب العطیات	چون مکنون صحیفهٔ عالیشان معانی نشان اشعار بانتظام اسباب اقبال و انتساب عتبهٔ افاضل مآل داشت بیت گشت لازم بر دعاگویان که از روی نیاز * در دو خود سازند شکر کردگار کارساز	بر دوام اقبال و وصول آمال که از مفهوم صحیفهٔ جلال استفاده نمود مراسم حمد و لوازم شکر اقدام مینماید ع حمدا لولیه تعالی شانه
و چون منطوق آن مثال همایون ناطق بانتظام امور ایالت و اتساق مهام امارت و جلالت بود در وظایف حمد ربانی منفرد آید فالشکر لله شکرا لا نهایة له	بر اثر ورود دلایل سلامت و ظهور مخایل کرامت که از منطوق صحیفهٔ منیفه مستفاد میشد موجب ادای شکر الهی در مراتب سپاسداری پادشاهی ع مر هواداران مخلص را مدام واجبست	چون از مطاوی آن کتاب مستطاب آثار صحت و سرور و انوار جمعیت و حضور منجلی بود سپاس ملک قدیم تقدیم یافت ع بر مخلصان رعایت تو شکر ما واجب است
بر استقامت احوال همایون و استدامت اقبال روز افزون که از مضمون مثال عالی از آن سامی بود مراسم شکر الهی بجای مے آرد [illegible] حمدا لله حمدا لجلیل النعماء	چون صورت جریان فلک بر مرادات در بحار ارادت و اسباب سعادت بر منهج مراد وفق مرام از صحیفهٔ خطاب بهجت فرجام لائح بود بیت زین بشارت زبان از قبول بسپاس خدای شد مشغول	چون از منطوق کتاب عالی مفهوم شد که سرور راز مجالس تایید الهی لمعهٔ دولتی لامع است از افق توفیق پادشاهی کوکب ترقی طالع گردید نوید مسرت را بر نتیجهٔ حمد ربانی بسپاس سبحانی تازه میسازد
[illegible] بموجب رفعت [illegible] بمرتبه [illegible] دریافت که مضمون خطاب [illegible] شاه [illegible] بگردد والحمد لله [illegible] فضاله	چون از مضمون خطاب مستطاب منطبع فهم در آمد که آثار فیض سبحانی بر صفحات امانی واضح و انوار فضل ربانی از وجنات اقبال و کامرانی لائح است ع سجدهٔ شکر خداوند بتقدیم رسید	چون مضمون نامهٔ نامی متضمن انواع بشارت مشتمل بر اصناف سعادت بود بمطالعهٔ آن و اطلاع بر آن امداد حمد متعال بالغدو والآصال متتابع است

ذیل مخفی نیست کہ اظہار عجز از جواب مکتوب تعریفی تمام ست مرکاتب را دمی شاید کہ بیان عجز در اول مکتوب جوابی نوشتہ شود و پیرو خاتمہ اختصار نمودہ در دو شرح احوال اشتغال باید نمود و در آخر مکتوب میتوان آورد و شاید کہ بجای تمہید مقدمات دعا گوئی نمائید و انواع دیگر نیز ممکن ست و این تصرفات تعلق بذہن سلیم دارد و اینجا فقرۂ چند با ابیات مناسبہ ثبت افتاد

فقرات	ابیات	ثنائیات
جواب نامۂ میمون و صحیفۂ ہمایون کہ از در رغبر خزانہ غیب و جواہر زواہر گنج خانۂ لاریب پُر نور جمال حالیہ کمال اوست مقدور نقش بند بنان و میسور نکتہ پرداز بیان نیست ع لا احما فیہ طاقتی الصباح	[illegible]	[illegible]
باز امر جو امر فضل و کرم کہ بوساطت قلم سعادت رقم در سلک اظہار و رشتۂ اشتہار سمت انتظام یافتہ خزف بیمقدار و خر مہرہ ساقط از درجۂ اعتبار در طبق مجابات نہاد ع عین جہلست و محض بے ادبے	[illegible]	[illegible]
دیر آمد انخطاب معالی انصاب کہ انگشت نمای سجہ گردانان صومعۂ قدس و مجلس آرای نکتہ دانان مجامع انس ست کلمات پریشان و عبارات بے سر و سامان را چگونہ سمت بیان توان داد ع این ضوء الصباح من مصباح	[illegible]	[illegible]
از قطرۂ سرگردان جواب دریای گوہر افشان عین بے ادبیست و از ذرۂ بی سر و پا خطاب با خورشید عالم آرا حمق بوالعجبی بیت عیب باشد کہ پیش چشمۂ نوش شکل بکشاید دکان سرکہ فروش	[illegible]	[illegible]
خامہ را در مقابلۂ آن مخاطبہ نامی از مقام عجز مجال جنبش نیست زبانہ را در معارضۂ آن ملاطفہ سامی جز بوظیفۂ دعا چیدن نہ بیت عجز البراء عن الکتابۃ والحجی رسم الجواب عن الضمیر الحائر	[illegible]	[illegible]
نہ خامہ را توانائی آنست کہ در مقابلۂ صحیفۂ نامی حرفی نگارد و نہ نامہ را گنجائی آن کہ در معارضۂ عبارات آن ملاطفۂ گرامی نقشی بر آرد ع جائیکہ آفتاب بتابد زراج قدر	[illegible]	[illegible]
ارادہ و داعیہ چنان بود کہ بازاء آن منشور پر نور دو سہ حرفے رقم تحریر یابد و در برابر آن توقیع توقیع چند سطری تدبیر نیز پیرداما دیدم کہ خامۂ اعزحرف جواب سر میکشد و نامۂ سطر نمودن در پیچید	[illegible]	چون یافت بجان زاویۂ ظلمت سوزی زان خط قتسلسل خرد افتاد . . . گفتم کہ جواب آن نوشتہ آیا گفت [illegible]

درین صحیفۂ ثالث ز مخزن الانشا	بسی جواہر تحقیق سے کمنسم انشا

بر رای عالم آرای نودہین عقدہ کشای ہر یک از ناہجان مناہج براعت و خازنان مخازن فصاحت و بلاغت کہ تحجیل جمال ثمانی مخدرات حقائق غیبیہ در مرآت عکس پذیر لمعات اشراقات خصائص لا ریب است منکشف و متضح و ہویدا و لائح خواہد بود کہ مجمل ثبت احوال بعد از ذکر زمان و مکان و قبل از اختتام میباشد و احوال خبریہ کہ ثبت ایراد آن در مکاتیب اتفاق می افتد از حیز حصر متجاوز است و زبان احصار از شمار عشری از عشیر آن قاصر و کلیاتش بطریق اغلب و اشہر ہشت نوع بنظر رسید اول تہنیات و مدعیات با تنوع اقسام آن دوم تحذیرات و انذار منقسم است بانواع سوم شکرگذاری بر احسانات رغائب و اقسام مواہب چہارم شکایت از مکارہ و آفات و اشتیاق طلبیات پنجم محاورات اہل سفر و حضر با یکدیگر ششم مخاصبات و معاتبات اہل محبت ہفتم تہاون اقسام آن ہشتم تعادی و شعب آن و کتابت را قبل از شروع در ایراد بعضی ازین احوال از ثبت کلمہ چند کہ آنرا مقدمۃ العرض گویند چارہ نیست و بعضی حالات ہست کہ اورای مقدمہ عرض می توان کرد چون و اثبات بعضی از حالات بمقدمہ احتیاج است دو کلمہ دران باب رقم تسطیر می یابد و باید دانست کہ مقدمہ عرض یا خطابی باشد یا جوابی آنچہ خطابی بود بعد از اظہار لوازم خدمتگاری و فرمان برداری کہ نویسند در طبقہ اشرف و اعلی بیان رسم دعا و ثنا و اخلاص نیت و اختصاص محبت در اخوانیات بحسب مقتضای مقام باشد و شاید کہ ابتدای آن از رای ضمائر مکتوب الیہم عرض کنند اما جوابی غالبا بعد از ذکر اطلاع بر مضمون مکتوب باشد و شاید کہ بعد از تعریف و تعظیم مکتوب یا حصول نتیجہ از آن آوردہ شود و ادای مقدمہ بحسب مراتب مکتوب الیہم متفاوت می افتد و در این اوراق صورتی چند از مقدمات خطابی و جوابی مناسب طبقات و اخوانیات آوردہ میشود در دو اصل و بعد آن ہر یک از انواع ثمانیہ در سطر سے سمت عرض می پذیرد واللہ ولی الہدایۃ و بیدہٖ

ازمّۃ الکفایۃ

در مقدمات عرض مکاتیب خطابیه للطبقات والاخوانیات

طبقه اعلی		طبقه اشرف		طبقه اوسط	اخوانیات	
فقرات	تتمه	فقرات	تتمه	فقرات	فقرات	تتمه
بعد از ادای وظائف عبودیت و تقدیم شرائط چاکری و طواعیت	بعز عرض میرساند	انهای رای عالم آرا سے که ع خورشید پیش توی ذره کمتر ست	معروض میدارد	بعد از رفع تحیات انهامی رود	بعد از عرض رواتب دعا و نشر مراسم مدحت و ثنا بعد از اشاعت اسباب محبت و وداد و اذاعت اطوار مودت و اتحاد	معروض رای جهان آرا میگرداند
بعد از بسط بساط خدمت و شرح کمال انقیاد و اطاعت	بموقف عرض میرساند	برای اشعه رای جهان آرای که ع یک ذره نور شمس آفتاب ست	معروض می سازد	بعد از ابلاغ تسلیمات نموده می آید	بعد از وقوف در منازل اخلاص و نزول در مواقف اختصاص بعد از شرح لوازم مخالصت و ذکر مراسم مصادقت	معروض می افتد
بعد از تقریر مراسم دعاگوئی و تجدید وظائف دعا و رضا جوئے	عرضه [illegible] دارد	برای انوار حضرت ولایت پناهی ع کز آن مصباح انوار تجلیست	عرض میکند	بعد از اهدای تحایا عرض میکند	بعد از تاکید مقدمات دولتخواهی تبلیغ تحف تحیات نامتناهی بعد از تقریر معانی مرافقت تا تحسین مبانی موافقت	برای انور ضمیر [illegible] عرض میکند
بعد از ادای وظائف خدمت و انتظام در سلک مجاوران عتبهٔ ملازمت	بمعرض عرض میرساند	برای فیاض مخدومی ع کان جام جهان نمای فضلست	معروض میگرداند	بعد از ارسال سلام اعلام آنکه	بعد از [illegible] اطوار محبت و تعداد آثار مهر محبت بعد از شرح شمهٔ از احوال شوق و قد کبر حاجة عن التطویق	انهای رای عالی آنکه
بعد از تشئید ارکان دعاگوئی و تمهید بنیان ثناخوانے	معروض خدام میگرداند	بر ضمیر انور و خاطر ضیاگستر آنجناب ع کان مطرح اشعهٔ انوار حکمت ست	عرضه میدارد	بعد از [illegible] تحیات معلوم دارند	بعد از احکام مبانی ارادت و تشیید قواعد صدق عقیدت بعد از ابلاغ ادعیه و اهدای ثنا ارسال نوافح تحیات	بشیر رضا انها میرساند
بعد از وقوف در مواقف خدمتگاری و نزول در منازل بردباری	بذروهٔ عرض میرساند	بر ضمیر منیر و خاطر خورشید نظیر ع کائینه سکندر و جام جهان نماست	منکشف می سازد	بعد از [illegible] شرح حال اعلام آنکه	بعد از تبیین عقاید و اظهار انوار خلوص اتحاد بعد از تشیید مبانی اخلاص و تاکید قواعد اختصاص	اعلام صواب نمای میرود
بعد از بسط معاقد طاقت و ضبط قواعد اطاعت	معروض میدارد	بعز رای صواب نماے ع کافتاب از شعاع او اثری ست	[illegible] می‌سازد	[illegible] میباشد	[illegible]	[illegible] میکند

اصل دوم در مقدمات عرض و مکاتیب جوابیه للطبقات			والاخوانیات
طبقه اعلی	طبقه اشرف	طبقه اوسط	اخوانیات
بعد از اقتباس انوار سعادت و اقتناص آثار میامن از منشور میمون طغرای همایون بارگاه احتجاب ساحت سپهر مراسی معروض میسازد	بعد از اکتحال مواقع اعلام شریفه و تامل در مضمون مشحون منیفه برای انور خدام معروض میسازد	بعد از اطلاع [illegible] مضمون [illegible]	بعد از وقوف بر حقائق معانی و اطلاع بر دقائق مبانی بمطالعه اشرف میرساند بعد از ملاحظه مواقع اقلام و مقاطر ارقام اعلام میرود
بعد از استفادهٔ لمعات مباهات فیض توقیع منیر اعظم یعنی منشور مکرم توقیع معظم بعز عرض میرساند	بعد از وقوف بر مواقع انفاس وحی کردار و اعتراف فیض نثار اقلام گهربار برای عالم آرای آن اشتیاق جام جهان نما است عرض میکند	بعد از وقوف انوار مکتوب انور الهام مورد	بعد از مشاهدهٔ جمال نمایشات الامانی یعنی خطابات بهجت المعانی برای ابلاغ میگرداند بعد از مطالعه الفاظ جان فزای و ملاحظه معانی دل آرای آنها آنکه
بعد از بشارت لمعات لوامع جاه و جلال از لمعات توقیع رفیع و مثال الازم الامتثال بعرض ملازمان آستان جلالت نشان میرساند	بعد از استضاءت انوار قدسی آثار از لوامع خطاب مدار وحی کردار بعرض رای عالم آرای میرساند	بعد از [illegible]	بعد از نضارت نهال فتنه روح از رشحات آن سحاب نتیجه فتوح بشرف عرض میرساند بعد از اشراف بر معانی کتاب کریم که سرمایه کامرانی عظیم بود بر لوح ضمیر منیر تصویر می نماید
بعد از مباهات بورود مثال جلالت سمات و مفاخرت بنزول توقیع معالی آیات بحضرت جنت خفرت رفیع میکند	بعد از اقتباس انوار معالی از مطالع خطاب سامی و کتاب عالی برای منیر که از شعشعهٔ انوار لاهوتی مستنیر است منکشف میسازد	بعد از انکشاف عبارات مرقوم در طی نامهٔ [illegible] مکشوف می سازد	بعد از وقوف بر شرایف اشارات و تامل در ظرایف عبارات برای انور مصور میگرداند بعد از ملاحظه مکاتبه نامی و مطالعه مفاوضه گرامی در سلک رفیع انتظام میدهد
بعد از طلوع تقدمات دولت و ورود نتائج اقبال و شوکت از مطالعه مخاطبه اعلی مفاوضه معلی [illegible] بود عرض میدارد	بعد از استفتاح انواع فوائد از مقدمات خطاب وافر العوائد برای متین مبین میسازد	بعد از [illegible]	بعد از وقوف بر دقائق نظام نامهٔ نامی و حقائق افکار مخاطبه گرامی برای عالی مکشوف میگرداند بعد از استفاده نامه مشتمل بر حسن وداد و بهجت انها موسوم میسازد
[illegible]	بعد از آنچه از مطرز نخبه نکات مکاتبه و مثال کمال تامل در مرقومات مخاطبه لازم الامتثال بر ضمیر منیر روشن میسازد	بعد از مضمون کتاب سامی و خطاب نامی اشراف اظهار می نماید	بعد از تیقن به کمال الطاف و جمال عطاف که نامه نامی بر آن محتوی بود تصویر رای فیض نمای میکند بعد از احاطهٔ ضمیر مضمون کتاب منیر مهیا میکند
[illegible]	بعد از اطلاع بر حقائق کتاب فائق که منبع دقائق و مجمع رقائق [illegible] مجالس [illegible] مکشوف می سازد	بعد از [illegible]	بعد از تامل خطاب سامی و تفکر در کتاب رفیع گرامی در عقد عرض انتظام میدهد بعد از استطلاع بمطالعه کتاب لامع الانوار و استبشار بخطاب فائض الآثار بر خاطر الماس مکشوف می سازد

سطر اول از صحیفهٔ ثالثه در ملتمسات کلیه

زن هفت نوع ست اول توقیع التفات علی العموم نه آنکه مخصوص بامری باشد دوم استدعای کتابت از جانب مکتوب الیه سوم استدعای کارسازی و تربیت و طلب و دلنوازی و تقویت چهارم استدعای عفو و مرحمت و ترک عتاب و مواخذه پنجم استدعای مواعید ششم سفارش کردن ارباب حاجات هفتم استدعای ملاقات هر یک ازین انواع سبعه در کلمه آورده می شود کلمه اول در استدعای التفات بطریق عموم و این صورت در اغلب مکاتیب سمت وقوع می پذیرد نظماً و نثراً و درین استدعا مقدمه عرض قیاج نیست بلکه بعید از ذکر زمان و مکان یا بعض از ذکر کاتب یا هر محلی که منشی صلاح داند ایراد توان نمود و اختصاص این نوع التماس بطبقین اعلی و اشرف ظاهر است اخوانیات را نیز در آن دخلی تمام هست بدین جهت این کلمه محتوی بر دو عرفست حرف اول آنچه تعلق بطبقین دارد و مقرر ست که التماس فراخور حال هر طبقه باید و ما صورتی چند جهت دستور العمل آورده ایم والله الموفق و المغنی

اما طبقهٔ اعلی

سلاطین	امرا و ارکان دولت	صدور و وزرا	اہل قلم و سائر ملازمان
امید میدارد که خدام بارگاه گیتی پناه این ذره سرگشته را از التفات ضمیر منیر آفتاب تاثیر محروم نگردانند	[illegible]	توقع بلمعات باطن بسعادت میامن چنان دارد که این ذره خاک نشین را به پرتو التفات آفتاب عالی سرافراز فرمایند	[illegible]
امیدوار ست که ملازمان آن حضرت از منابع میامن انظار همت آثار متعطشان بوادی محنت را بزلال مرحمت افاضت نمایند	[illegible]	متمنی از عوارف کرم نوازی چنان ست که ریاض احوال خاکساران دعاگو را بسحاب عوارف از ذبول خمول فوق خزان حرمان مصون و مامون سازند	[illegible]
در جوامع احوال و تمامی اوقات از نظرات بینایات خسروانه و مراحم بیکرانهٔ پادشاهانه بشمول حصول آمال مستظهر و مستوثق میباشند	[illegible]	متوقع ست که بصیقل التفات خاطر انور زنگ غموم از مرآت حال کمینه مرتفع گشته بنظرات خاصه اختصاص یابد	[illegible]
مامول که ذرهٔ حقیر را از لمعات مواهب التفات خاطر خورشید ماثر محظوظ گردانند	[illegible]	مسئول از افاضات باطن فیاض آنکه نظر الطاف و آثار عطاف از خادمان قدیمی باز ندارند	[illegible]

طبقهٔ اشرف

سادات و نقبا	ایمه و قضاة	مشایخ	اهل مناصب شرعیه
باضافات مواهب عمیمهٔ ملازمان که خاص و عام را شامل بل کافهٔ انام را شامل ست مستوثق و مستظهر میباشد	از نظرات همایون سمات مطموع میباشند که چون مداوم استظهار باستمداد از همم عالیه ملازمان ازدیاد یافته و میبایند عنایت باز نگیرند	از همت عالی نهمت التماس میرود که از قبول دل مبارک که آئینهٔ شاهد غیبی مجمع واردات لاریبی ست بحظی کامل فایز گردانند	از برکات انفاس طیبه فاتحهٔ استتمام رایحهٔ التفات میرود و مستظهرست که مسئول بشرف قبول اقتران فرمایند
امیدواری تمام دارد که از جانب ملازمان درگاه نقابت پناه بالتفات تمام و اهتمامی لاکلام فایز و سرافراز گردد	از التفات وافر البرکات مرجو است که ترشحات امداد و اسعاد که موجب تکمیل متعطشان بوادی نیاز می باشد افاضت فرمایند	مستظهرست بآنکه در اوقات خلوات و مکامن اجابت دعوات سر خاطر مبارک که مرآت شهود و آئینهٔ جمال مقصودست بگذرانند	علی الدوام بامداد التفات و اهتمام آن خلاصهٔ انام مستوثق و امیدوار می باشد بیقین که از آن دولت بی بهره نخواهد ماند
بالتفات ضمیر منیر و اعتبار خاطر خطیر استظهاری بی غایت و اعتقادی بی نهایت داشته و میدارد	متوقع چنانست که از موارد التفات با اغتراف زلال نوال که واسطهٔ سیرابی تشنه لبان بادیهٔ ارادت ست محظوظ سازند	ملتمس که بخدمات باطن مقدس این کمینه را در سلک صاحب دولتان ثانی که بشرف التفات ملازمان معزز اند انتظامی تمام ارزانی فرمایند	در شرایف اوقات و کرایم آنات از نظر سعادت اثر که وسیلهٔ حصول امانی و ذریعهٔ ظهور سعادات جاودانی است محروم نگذارند
از لوازم اخلاص و مراسم اختصاص مقتضی آنست که ترشحات قلم عالیه حدائق عقائد غلامان را مزید طراوت و کمال نضارت ارزانی دارند	مطمح آنکه چون این فقیر را باستمداد آن خاطر مبارک و استمداد از همت عالی امداد و اعتقاد و آثار استظهار متواتر و متوالی بعین عنایت ملحوظ دارند	مرجو آنکه در اوقات صافیه و هنگام ورود احوال که از آثار تجلیات الله بهره مندست معتقد بی اشتباه را بر دل سبیل بگذرانند	از بحار افاضات آثار احوال مستفیض و اوقات منیفه مخدومی اعتراف التفاتی مسئول ست که بحصول مرام الیقینی تمام حال این مخلص کل سازند

حرف دوم در آنچه باخوانیات متعلق ست و صورتی چند بر سبیل اجمال آورده میشود

مرجو از افاضات خاطر دریا مقاطر چنانست که ابواب التفات و تفقدات بر مشتاقان مغلق مفتوح سازند	امیدوارست که در طریق یاری و سبیل هواداری بالتفات خاطر و اهتمام بر وجه اختصاص ملحوظ و منظور سازند	این دولتخواه را از حاشیهٔ ضمیر انور که مطرح لمعهٔ فیوضات حضرت ملک اکبرست محو فرمایند	بنسایم تفقدات گرامی که از مهب توجهات ضمیر منیر وزیده باشد ریاض قلوب مخلصان را نزهت و انشراحی ارزانی دارند
بازو یاد مواد چاره سازی و انجام مهام دوست نوازی بعنایت بی غایت مفتخر و مستظهر و مباهی همی باشد	بالتفات ضمیر منیر و اهتمام خاطر خطیر که سبب استظهار صغیر و کبیر و موجب استبشار غنی و فقیرست مستوثق و مستبشر [illegible] باشد	قطرات غمام اهتمام عالی و ترشحات سحاب کرم متوالی را دیدهٔ ترصد بر شاهراه انتظار [illegible] ست	بهمین تفقد و حسن التفات خاطر فیض بخش که وسیلهٔ ازدیاد مواد مودت و ذریعهٔ انعقاد ارباب محبت ست [illegible] گردانند

المتفرقات من الملتمسات منظومه و منثوره

عربیه	فقرات	فقرات	فارسیه
[illegible]	همیشه من خاطر دریا مقاطر مستظهر است که سحاب عنایت ریاض آمال مخلصان ترشحات التفات شاداب سازد	مترصد نسائم عواطف بیکران شمائم عواطف بی پایان میباشد بیت آکا ربنا عطفا علینا واتنا بباطننا بکرم و ان لم نشا	[illegible]
[illegible]	متوقع و متمنی چنانست که خدا رأفت شامل و عاطفت کامل به رفاقت مخلصان عاکف و تخصصات رضاجوی مبسوط فرماید	مترقب تفقدات چاکرپروری و منتظر افادات مرحمت گستری بوده بیت یک نظر از تست و صد سبزه ز عنایت منتظرم تا که رقت آن نظر آید	[illegible]
[illegible]	التفات خاطر اکسیر مآثر را ترقب میرود با تتمیم خدام عتبه رفیع المقام مستظهر و امیدوار می باشد	از مشرب الطاف عمیمه و منهل عطاف جسیمه تشنگان بوادی ارادت را ریان ساخته التفات دریغ نفرمایند شعر افیضوا علینا من الماء فیضا فنحن عطاش وانتم ورود	[illegible]
[illegible]	ملتمس که تشریف تفقد عالی و تکریم التفات متوالی برقرار المعهود و قاعده مستمره متتابع و متوالی دارند	همواره منتظر آثار تفقد و خادم نوازی و مترصد انوار لطف و مهر پروازی میرود بیت تو آفتابی و من ذره التفاتی کن زحال من نظر تربیت دریغ مدار	[illegible]
[illegible]	امید که عنان التفات معطوف دارند و همت اکسیر خاصیت بر تائید مواد و تقویت و تمشیت دواعی مصروف فرمایند	پیوسته مترصد التفات خاطر فیاض که موجب انتظام امور و صلاح حال جمهور است ع انیس خاطر امیدوار می باشد شعر ومن عادة السادات ان یتفقدوا اصاغرهم والکرام مصائد	[illegible]
[illegible]	متطمع که قواعد مصافات و مبانی موالات را اساس معمار اتمام تاکیدی تمام و تمهیدی لا کلام ارزانی فرمایند	علی الدوام مترقب آثار توجهات ضمیر منیر و انوار تفقدات خاطر خطیر مستظهر بوده می باشد بیت نیی شکسته و خوارم ار التفات نمائی فلک شوم به بزرگی و مشتری سعادت	
	آنجا که مجال امید واسع و سجال کرم فائض و متتابع است اگر فقیری متوقع التفات و مترصد اهتمام جرات نماید [illegible]	همواره افتتاح ابواب آمال و امانی و انتظام اسباب نجاح و کامرانی را از نظر التفات شریف امیدوار است شعر واذ سؤلا مینا لعوض الاهتمام ومینك لا یخیب من رجاه	

کلمهٔ دوم در اسناد عامی کتابت و این سه نوع است **اول** در خدمت کتابتی که مشتمل است بامر مهمات و خدمات **دوم** التماس کتابتی که موجب مزید مودت و رسوخ محبت گردد یا تا ظاهر باشد یا افتخار و استظهار یا سبب وقوف باشد بر احوال **سوم** تمنای جواب مکتوب و هر یک ازین انواع در حرفی اثبات می نماید **حرف اول** در اظهار امتثال و فرمان برداری و طلب کتابتی

مشتمل بر امر ارتکاب مراسم خدمتگاری مناسب هر قسم از طبقات اخوانیات

اما طبقهٔ اعلی

ملوک سلاطین	امرا و حکام	صدور و وزرا	اهل دیوان
در مقام اطاعت شرف ورود مناشیر علیه و امثلهٔ سنیه سیده ترصد بر شارع انتظار دارد	اوامر علیه و احکام سنیه سامی را کمر ارادت بر میان اجتهاد و ایستاد بسته دارد	مترصد میرود که علی تعاقب الازمان بامتثال لازم الاذعان مفتخر و سرفراز گرداند	خدمات مستطاعه را که در حکم مشرفه نامی صادر شود منتظر است تا در اتمام آن مراسم اجتهاد تقدیم رسد
در منهج اطاعت و هر صدد اطاعت مترصد نسائم مراسم پادشاهی و دستور احکام سلطنت پناهی می باشد	بر مسلک انقیاد از خلوص اعتقاد عز ورود مناشیر مطاعه و امثلهٔ لازم الاطاعه را مترصد است	باشارهٔ واجب الاطاعه در کفایت مهمات مستطاعه شرف استظهار وعده مستبشار ارزانی فرمایند	باصدار اوامر شریفه بدل و جان در صدد امتثال است معزز و مشرف باد
ورود منشور جهان کشائی که مآثر افتخار و وسیلهٔ استظهار است بر منهج امتثال منتظر می باشد	در موقف اطاعت و نیاز امیدوار است که بصدور مثال واجب الامتثال مستظهر و سرفراز فرمایند	در مرصد خدمتگاری مترصد نسمات نوالف بوده بورود امثلهٔ مشتمل بر احکام علیه معتضد و مفتخر سازند	باشارات علیه و مخاطبات سنیه که سبب تربیت و موجب تقویت این کمینه است مباهات ارزانی دارند

طبقهٔ اشرف

سادات	ائمه و قضات	مشایخ و زهاد	ارباب مناصب شرعیه
نهایات مرام از اهتمام خدام آنست که داعی را باوامر علیه و احکام سنیه مخاطب و مامور سازند	انظار تفقدات شامل حال کمینه ساخته بکفایت مهمات اشارات لازمة الاحترام ارزانی دارند	مرجو از التفات واقفة البرکات آنکه بارتکاب خدمات ملازمان آستانه عالی اشارهٔ شریف دریغ نفرمایند	پیوسته بمهمات عالیه و مرامات لایقه سرفراز فرمایند که ضمیمهٔ سائر عنایات خواهد بود
غایت مامول از التفات خاطر فیاض آنکه باشارات عالی در زمرهٔ خدمتگاران شرف انتظام بخشند	مامول از نظر عالی همان است که بخدمات لایقه مامور سازند تا در اتمام آن طریق مبادرت مرعی افتد	از شعبهٔ برکات نظرات زاهرة اللمعات متوقع آنست که بخدمات لایقه سرافراز فرمایند	کمینه را منظور نظر کیمیا اثر ساخته بسوانح خدام و عوارض مهام اشارهٔ عالی دریغ نفرمایند
بتکفیل مراسم خدمتگاری و تتمیم وظائف جان سپاری اشارهٔ شریف دریغ نفرمایند	در موقف هواداری ذات عالیه راه رصد و اطاعت و فرمان برداری می باشد	متمنی از انظار میامن آثار آنست که بصدور احکام عالیه اشارتی فرمایند تا لوازم خدمتگاری بظهور رساند	برجوع خدمتی نوازش فرموده کمینه را مشرف سازند از کرم عمیم بدیع و بعید نخواهد بود

ممالیق بالاخوانیات

فقرات	فقرات	فقرات	فقرات
از کرم عمیم مخلص قدیم را بتقدیم مهمی امر فرمایند تا بسعی فائق کامل متکفل و با تکفل متحقق بود	همگی همت و تمامی نهمت بر امتثال اوامر علیه و انقیاد احکام بهیه مصروف و مقصور است	از مشرب محبت علی الاتصال افواج الطاف متوالی از نوید سوانح امور مشرف التفات ارزانی دارند	همواره دیده انتظار بر راه است تا بورود اوامر و نواهی که بدان مفتخر و مباهی تواند بود مشرف سازند
باشارتی که متضمن اتمام مهام مرام باشد شرف امتیاز اعلام ارزانی دارند که بهرچه اشارت رود بخلوص نیت و با...	برجوع خدمات ممکنه که همواره در طلب آن نوید بر مرصد امید مترقب و منتظر است مباهی و مفتخر گردانند	بر جاده اطاعت صدور نامه نامی که مورد مکتوب گرامی همواره بسر رفته قطره باشد اهتمام تمام در باره این بیچاره تمام مبذول و مسیره باوامر مطاعه مباهی سازند	تا اندران قیام تمام بجا آورده ملحوظ التفات همایون ساحل این مخزون گردانیده برجوع مهمات سرافراز گردانند چه قد شنیدهٔ یا مولای فاحکم
مخاطبات مشتمل بر احکام و مفاوضات منطوی بر کفایت مهام ارزانی فرمایند تا بقدر وسع و طاقت جد و جهد بجای آورد	همگی داعی ضمیر منیر است که در اتمام آن مهام که از مضمون خطاب مستطاب مفهوم گردد تقصیری واقع نشود	علی الدوام برجوع خدمات مفتخر سازند که از روی اخلاص بطریق اختصاص **بیت** من بنده ام میان ارادت بجا کمر بسته تا خدمتی کنم که پسند شما بود	

المتفرقات من هذا الباب

فقرات	علی نمط آخر	بطریق آخر
مطرح همت و مسرح نهمت آنکه در اتمام مهامی که مشتمل تشریف بر آن منطوی است و لوازم خدمت بظهور رسد	آنچه رای مبارک را از مصالح روی نماید اشارت فرمایند تا بموجب فرموده بتقدیم رساند ع کز دوست یک اشاره وز ما بسر دویدن	تحدیات لائقه مخلصان را نوازش فرمایند تا مراسم اخلاص بظهور رسد **بیت** ز روی صدق و صفا چاکریم و خدمتگار بهر چه حکم کنی بر وجود ما حکمی
کفایت مهام را انتظار میرود بدانچه مقتضای اشاره باشد بجهدی تمام قیام خواهد نمود	در سوانح مطالب و عوارض مآرب آنچه سانح و عارض گردد اعلام بخشند تا حسب التقدور سعی تقدیم رسد ع کز دوست هر چه باشد ما مخلصانیم قبول	مخدومی که این کمینه را بدان تمام آن نوازد بود رتبه افتخار ارزانی فرمایند **بیت** بانبوه ام و هر چه تو گویی چنان کنیم آری طریق بنده مخلص عقیدت اطاعت
بورود مراسلات علیه که مشتمل بر اوامر کلیه باشد معزز سازند تا شرائط فرمانبرداری بجای آورد	چشم رضا و گوش قبول بر صدور اوامر مطاعه نهاده امتثال آنرا موجب سعادت باقی و فوز مقامات دو جهانی میداند ع هر آنچه میخواهی که مقبول است فرما	اشارت عالی در باب تقدیم خدمات دریغ ندارند **بیت** من آن نیم که کشم سر ز فرمانت هر چه حکم کنی خاک پای محکوم
خدمات مطاعه را نشانه رافت و مرحمت شمرده و نهاده ام سر تسلیم بر خط فرمان	بشارات اشارات را دلیل مستقبل است تمام مهام لائقه را بجان کافل و متقبل ع بهر خدمت که فرمایی بجان و دل بهم فرمان	کمینه را در رجوع خدمات خاص شرف اختصاص بخشند **بیت** خدمت را بهر که فرمایی کمر بر میان جان بندد لیک داعی ز غایت اخلاص جان کمروار بر میان بندد

حرف دوم در بیان مکاتیبی که مضمونش ناظر باشد بافتخار و استظهار و ارتیاح و استبشار یا مبنی باشد بر شرح محبت و ثبات مودت و اراده یاد و هوای آشنائی و موانست یا باطلاع بر کماهی احوال مکتوب الیه که موجب تسلی دل و اطمینان خاطر گردد و از صورت نوعات این اقسام فقره چند نوشته میگردد .

الفقرات والابیات

تخر و مباهات	محبت آمیز	استخبار	التفرقات	ابیات
از ورود تعطف و توددی تلطف مترادف داشته و مایهٔ تعمق اعتنا و استظهار و ذرایع افتخار و استبشار منزاید گردانند	بنا بر تاسیس قواعد محبت و استحکام بنیان مبانی مودت گرد و تصحیح ابواب مکاتبات و ترویج عضایر مخاطبات نظر التفات دریغ ندارند	چون همواره خاطر فاتر متوجه استعلام اوضاع احباب و استخبار احوال آن جانب است دریغ از تبیین قلم ارشاد فرمایند	دیدهٔ انتظار مخلصان را بکحل الجواهر مکاتبات مکحل ساخته موادّ محبت را استحکام سازند	[illegible]
حیانا که مثیر لهٔ قوم قلم کرم رقم آیینهٔ مباهات و مفاخرت خواهد ساخته نظر اعتنا و التفات دریغ ندارند	متوقع آنکه حقوق مصادقت سلوک گشته صورت مراسله گرامی و تذکیر روابط قدیمی از نظر اعتنا و اهتمام محجوب نمانند	لوازم مصادقت و مراسم مصاحبت مقتضی آنست که با خبار و اعلام احوال و اوصاف آن جانب ممنون سازند	ریاض سوابق مودت را برشحات افاضات که از منابع فالکهٔ البرکات مترشح باشد سرسبز گردانند	[illegible]
[illegible]	ارسال مکاتبات سامیه و مفاوضات عالیه در مواد مودت مخلصان و ارادت مختصصان می افزاید	بر دوام احوال صحت و عافیت ذات اشرف را شرف اعلام ارزانی دارند تا موجب اطمینان ضمیر کسیر گردد	در اوقات حسنات و حسنات اوقات فتوحات غیبی و فیوضات لاریبی بکتابت عالی تحفهای متوالی ارزانی فرمایند	[illegible]
[illegible]	مقتضای تمهید ارکان مودت آنست که مراسلات شریفه اساس یگانگی مرتفع و حجاب بیگانگی را مندفع سازند	مراسلات مشتمل بر صحت ذات و انتظام مهمات ارزانی فرمایند تا موجب سلوت بال و جمعیت حال گردد	از آثار اقلام دربار گوهر نثار محروم نسازند و از نوازش معهود بسمت حرمان موسوم نگردانند	[illegible]
ریاض امانی متصدیان جانی را بفیض تفقدات که از مهب عنایات وزیده باشد نضارت مفاخرت و مباهات ارزانی دارند	رجای تمام از روی محبت بر دوام واثق است که نهال امانی و آمال مخلصان را برشحات قلم کرامت رقم تازه و شاداب دارند	عنایت عمیم شامل حال مخلصان قدیم گردانیده از اخبار سانحه و احوال واقعه بعز اخبار و اعلام ممنون سازند	با فاضت مقاطر خامه گوهر نگار علی الدوام والاستمرار مترقبان نوایای انتظار را بشرف سلوت و استبشار ارزانی دارند	[illegible]
بنزادت مخاطبات معزز گردانند که وسیله موهبت عظمی و ذریعه مکرمت کبرے همان تواند بود	متوقع میامن اشفاق آنکه مقاطر اقلام و رشایح خامه عنبر رقم متعطشان بوادی مودت را ریان و فرحان سازد	امیدواران منال امانی را باعلام احوال مزاج مبارک که همواره در کنف حفظ الهی باد مقضی المرام سازند	مطبوع همانکه نقلامهٔ قلم کرم شیم محاسن شیم مخلصان قدیم را معزز و مکرم ساخته نظر قبول باز نگردد	[illegible]
[illegible]	قواعد مخالصت بتواتر مکاتبات و ترادف مخاطبات استحکامی ارزانی دارند سوابق الطاف بالواحق عطاف انضمام یابد	روز بروز باعلام سوانح وقت تحریک سلسله مخلص نوازی بود نسیان رابطه قدیم را تجویز نفرمایند	تشریف کتاب کریم و تکریم خطاب شریف ارزانی دلنوازی مشرف و مکرم سازند	[illegible]

حرف سوم در استدعای جواب مکتوب بطریق تلطف و تودد والتماس آن از روی رغبت تمام اما شکایت از استبطاء جواب و دل ماندگی دران باب در سطر چهارم خواهد آمد والله الموفق والمعین

فقرات	فقرات	ابیات
اگر نهال کتاب مخلصان جواب را برشحات جواب ملاطفت نصاب مخفر و سیراب دارند هر آئینه طراوت اغصان محبت از ذبول نسیان محفوظ ماند	اگر برشحات مجاوبات این عرضداشت متعطشان بیابان رجا را سیراب گردانند بیت ازان ظرف نشود قطره ز دریا کم هیچ وزین طرف برسد تشنه بدریایی	[illegible]
خطاب بی جواب در دین مصادقت و آئین موافقت از نهج اعتدال منحرف می نماید لاجرم تفقدات بیکرانه و ملاطفت بزرگانه را مترقب می باشد	اگر میامن التفات ضمیر منیر در مجاوبات عرضداشت این فقیر کسل ازرانی دارند بیت ازان طرف چه پذیرد کمال کو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد	[illegible]
مرجو آنست و مطموع چنان که بوستان اغصان محبت و مودت را که در چمن مکاتیب سبز شده از منبع مجاوبت شاداب دارند تا طراوت اوراق اتفاق برقرار ماند	مامول که صفحات مراسله مخلصان از نقوش مجاوبت مزین و بصور ملاطفت محلی سازند بیت از آن جانب نباشد هیچ نقصان * وزین جانب ببی توقیر باشد	[illegible]
از کمال الطاف مخدومی متوقع آن و متمنی چنان است که الواح مکاتیب موادار از را بارقام اکرام مجاوبت زینت کتاب مسطور و زیور نور علی نور از زانی فرمایند	اگر رای معالی نمای مخدومی اقتضای جواب کتاب این مستهام فرماید از حسن التفات و حسن اهتمام بدیع و بعید نیست بیت نرسد آفتاب تا بذرا از نا فات ذره هیچ قصور	[illegible]
بوظیفهٔ مواخات و طریقهٔ مصافات مقتضی آنست که اندیشهٔ جواب کتاب دوستان قدیم که بر منهج صدق و صفا مستقیم اند در دفتر نسیان ثبت نسازند	متمنای کلی و مدعای اصلی آنست که باصدار جواب معالی قباب که سرمایهٔ مفاخرت دارین و پیرایهٔ مباهات خافقین است میدان معزز سازند بیت کم نگردد ز تابش خورشید اگر در بدخشان لعل سازد سنگ را	[illegible]
التفات در ارسال جواب بحکم سر قرُّ الاحباب فی صدور الکتاب از لوجبات استحکام ارکان محبت و انتظام امور اخلاص و مودت می باشد	ملازمان مراصد اخلاص را که همواره دیده ترصد بر مطالعه جواب مستطاب که مرقوم رقم کرم آنجناب باشد دارند بلوازم مسعی فرمودن از مکارم اهل کرم گذشت بیت هیچ نقصانی نباشد شمع را * گر شبی روشن کند پروانه را	[illegible]
دلنوازی یاران بجواب کتاب و چاره سازی موادار ان بلطف مجاوبت طراز خلعت مکارم اخلاق ستوده و جمال طلعت محاسن اوصاف پسندیده است	از عادات سادات بعادات عادات ارباب سعادت است مجاوبت و مکاتبت با اصحاب موالات و ارباب مصافات نه غریب و عجیب می نماید بیت ز ابر بهار هیچ کمی نیست گر کند بر مزرع شکسته دلان قطره نثار	[illegible]
امیدوار است که در فتح ابواب ارسال جواب بنوک قلم مرحمت رقم رضا نهند که مشتاق نسایم انفس و سلوت و متشام شمائم مصحوب مترصد مطالعه انست	چون کمینه گستاخی نموده بدین کلمه مصدع ملازمان شده اگر آنجناب التفات فرموده باصدار جوابی مشرف سازند بیت [illegible]	[illegible]

...سوم در استدعای کارسازی و تربیت و طلب نوازی و تقویت و این صورت به سه نوع مؤدی میشود اول آنکه ابتدای توقع التفات و مهم‌سازی از رشته باشد بی وسیله دوم آنکه متوسل بذیل التفات مکتوب الیه گردد و تربیت مشیت خود را بر نحو سازد سوم آنکه بعد از توجه مکتوب الیه بکارسازی والتماس اهتمام در اتمام مهم نماید و هر یک ازین انواع در حرفی مذکور میشود حرف اول در طلب التفات و توجه بساختن مهمات نظماً و نثراً و من الله التوفیق و علیه التکلان و سلم تسلیما

واللهُ الموفق

ابیات	فقرات	ثنائیات
[illegible]	بوسیلهٔ خلوص عقیدت متیقن است که عنان التفات بصورت کفایت مهمات کمینه سمت انعطاف یابد	ای از همه بر نخاسته دولت فزای تو هر روز کار دولت و دین مستقیم تر تصدیق بیکیم حکیم چون ندیده ام اندر جهان ذات شریف کریم تر
[illegible]	استفتاح ابواب آمال از میامن الطاف انجناب متیقن است و استفتاح مقدمات کفایت مطالب از همت عالی متحقق و متعین	بحر تو ای تیم مخصوص همه دلدار سے هست آنکه ... بدین دل ریش ضمیر پاک تو خود دیده است آن ... چه حاجت ست که زحمت دهم بقصه خویش
[illegible]	کمینه در استمطار سحاب نائل المواهب آنجناب و استفاضت از عوائد بهره الفوائد آن معانصاب یقینی صادق و امید واثق دارد	زیر چرخ اگرچه فیروز مشکلیست در کارم همین لطف خدایندگار بگشاید نیز در توجه محال بستگیست کار مرا بیک نظر کرمت زین هزار بگشاید
[illegible]	از الطاف شیم و عوارف کرم نجد وی سزد که بنده را از نظر تربیت نخوانند در حصول آمال و ظهور اقبال برات مرتبه ست محروم نگردانند	من یکی ام که ز ... فتاده سنجاب از ره تربیت مرا بردار گرچه باشند ... تو ... خاک بر گرفتن عار
[illegible]	مامول آنست که صحیفه آن ترتیب را بترقیم اسعاف مقرون گردانیده مطاوی استدعا را بعیون قبول مشرف سازند	مدد رسانیه الطاف ... کز آفتاب خواه ... ماه ... ست مرا چه غم که جهان را سیاه غم گیرد چو بارگاه شریفت گریزگاه منست
[illegible]	متوقع کرد اسعاف مطالب و انجاح مآرب این فقیر کسیر غایت اهتمام ز نهایت التفات تقدیم رسانند	خستگان را به سستی در یاب بیدلان را بوعده بنواز ما گدائیم مفلس و تو غنی ما غریبیم و تو غریب نواز
[illegible]	انواع استظهار و تقویت و اصناف عطاف و تربیت از کرم عامل بلطف شامل آن جناب امیدواری دارد	ز مهر لطف تو گر پرتوی بمن برسد بر ... ز ... کار من ... همای دولت ار سایه افگند بر من ... دولت تو بگذرد سر من از ...
[illegible]	استنجاح امانی را از رای مشکل کشای استمداد مے آورد و استتمام مقاصد را از عنایت شامل التماس مے نماید	تر ز باشد گهی پروای ... افسردگان نیست غم گر جان و دل از غم ... پس ... کار من ... روزگار یک نظر فرمای تا صد کار بگشاید مرا

حرف دوم در تمسک بحبل عنایت مکتوب الیه والتجا بوی وحصر تقویت خود بر وی ودرین نوع نیز کلمهٔ چند منثوره ومنظومه نوشته میشود والله موفق ومنه المدد وبالله التوفیق والیه التکلان

ابیات	فقرات	ثنائیات
[illegible]	حق علیم ست که کمینه را غیر آستان دولت آشیان که ملجا ارالکابر واصاغر وملاذ ارباب معالی ومفاخر ست پناهی وگریزگاهی نیست	روی دل سوی تو دارم چونکه غمخوارم توئی چاره سازی کن مرا چون چاره کارم توئی گرچه ممنخوار بسی هست بهر دم دوست دل ما من چه غم دارم عزیز من چو غمخوارم توئی
[illegible]	بحقیر را که نیز خدام آنحضرت فریادرس ودستگیر ندارد اگر در حجرهٔ مرحمت وظل عاطفت تربیت دهند از همت رفیع غریب وبدیع نخواهد بود	هرکس درین جهان بکسی التجا کند ما را همین بسایهٔ لطف تو التجاست گیتی بجای من ز جفا کرد آنچه کرد گر لطف تو تدارک حالم کند رواست
[illegible]	کمینه دست امید بدامان کرم آنحضرت زده وروی نیاز بآستانه عالی آورده توقع میدارد که عارضه مساعدت وطریقه معاضدت رعایت فرمایند	ازان بسوی تو دارم امید که تو بیک کرشمهٔ توانی که کار ما سازی کشاد کار من اندر عنایت بسته چرا بچاره بیچارگان نپردازی
[illegible]	فقیر کسیر درگرداب حوادث افتاده متمسک بعنایت ملاح التفات آنچنان ست اگر دستگیری نموده مامول خاطر فاتر را مبذول دارند عاکمند	سرو را در محفل ایام باد فیض ایزد در فزونی ساقی ترا هرکسی را در درین عالم کسی من خدا را دارم و باقی ترا
[illegible]	این فتاده صدمات نوائب وسرگشته بوادی حوادث التجا بعتبه علیه نموده امید میدارد که از کرم تمام بنجح مرام وکفایت مهام فائز گردد	برکابی نوایان گر یکنظر گماری کار من رحم من صدسان یکنظر بر آید ما خاک آستانت داریم لیس گر بارا کاری اگر برآید زین ره گذر بر آید
[illegible]	چون این کمینه را غیر آستان رفیع پناهی وخرد رگاه منیع گریزگاهی نیست لاجرم بنظر عنایت مخدومی مستظهر وبکمال مهر واشفاق خداوند مستبشر	[illegible] [illegible]
[illegible]	این بیچاره در استکفا مهمات واستدفاع بلیات بحبل المتین التفات مرحمت سمات که غیر ازان دست آویز ندارد معتصم شده امیدوارست که طریقهٔ اشفاق مسلوک دارند	[illegible] [illegible]
[illegible]	چون التجای داعی بجناب رفیع منزلت وآستان آسمان مرتبت از روی خلوص وخصوص واقع شده امید بهم التفات خاطر خطیر واهتمام ضمیر منیر اعتقادی ... اظهار آلاء ایادی	[illegible] [illegible]

حرف سوم در است دعای اهتمام در اتمام مهام و درین باب کلمهٔ چند به نثر و نظم مودی میگردد و بالله‌ا

فقرات	عربیه	ثنائیات	فارسیه
متوقع از ان جناب ترشح نهالی ست کرست کرم نشانده اند تمهید اساسی که در فضای التفات و اهتمام طرح افکنده اند	[illegible]	أَظَلَّتْ عَلَيْنَا مِنْكَ يَوْمًا غَمَامَةٌ أَضَاءَتْ لَنَا بَرْقًا وَأَبْطَأَ رَشَاشُهَا فَلَا غَيْمُهَا يَجْلُو فَيَيْأَسُ طَامِعٌ وَلَا غَيْثُهَا يَأْتِي فَيَرْوِي عِطَاشُهَا	[illegible]
طموح از کرم عمیم آنکه ملتمس و مرام این فقیر اهتمام خدام سمت تمام یابد تا کواعب انعام با سوابق اکرام انضمام پذیرد	[illegible]	سامان کار بنده را نظافت پیکران چون وعده داده بکرم اهتمام کن آغاز کرده بر سانش با نتها طرحی فکنده بعنایت تمام کن	[illegible]
امول که شجرهٔ طیبهٔ التفات را ترشحات اهتمام در اتمام مهام نشو و نمای تمام ارزانی دارند	[illegible]		[illegible]
از سوت عنایتی که در بارهٔ این بیچاره فرموده اند طراز اتمام منظور و مفرز گردد لاحق با سابق منتظم خواهد بود	[illegible]		[illegible]
چون در بدایت بر تو عنایت بر حال این بنده اغراخته اند از نهایت نظر عنایت مرعی دارند جا کمند	[illegible]		[illegible]

[illegible]	بیاد و نهاده چو مردان از ابکرم تمام گردان	[illegible]	گرچه چاره ام باقی نیست کرم نشست چاره سازیم	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

بقیة الابیات المتفرقة المناسبة للانواع الثلثة

عربیه	فارسیه	ابیات	ثنائیات
اذا ما خط خط وارقم حسنه فالبس لنا الا حلیات العقول	نظری کن بر ضعف [illegible] [illegible]	بلقان بیت آن طفل که بعد بلند تخت تو بست ولیکن [illegible] زمین	ای خشک سال جود تو دیده فتح باب دربار من زبهر چه تقصیر میکنی دانسته ام که جود ترا هیچ عیب نیست از طالع منست که تقصیر میکنی
[illegible]	[illegible]	بالتماس چه زحمت نمایمت که بجود زمین بیغ نداری برای نجح تو ای	اگر ترا نظری بر من ضعیف افتد وگر ترا کرمی بر من گدا باشد ازان طرف نه پذیرد کمال تو نقصان وزین طرف شرف روزگار ما باشد
[illegible]	[illegible]	هردم از تو بنی الات ابرو زده ام مران بحوادثم از پیش و شرمسار مکن	علی رغم دشمن چنان ساز کز تو مراد دل دوستداران برآید نظر در مرادات یاران چنان کن که بی زحمت انتظاری برآید
[illegible]	[illegible]	خدا را تحی ای منعم کرد [illegible] دری دیگر نمیدانم [illegible] دیگر نمیکرد	چو تختی رسدم از جفای چرخ نگون چو زختی بودم از بلای عالم پیر بدرگه تو کنم التجا که مانم و بس بچاک پای تو آوردم که دستم گیر
[illegible]	[illegible]	فرمان فارقی کرد و حقیم امیدوار بر گوشهای آن قلم ابرو نهاده ام	کارم بساز وز کرم امروز دست گیر هر چند کارساز بجز کردگار نیست دانی که در جهان بخرد یار و نام نیک حقا که هیچ چیز که پیدار نیست
	[illegible]	کرم گزار تو تو یم بس از که خواهم [illegible] عطا گزار تو تنیا بم بس از که جویم [illegible]	
	[illegible]	خدای خواست که بر [illegible] بلطف [illegible] کار ساز [illegible] کرد	[illegible]

کلمه چهارم در استدعای عفو مرحمت و ترک شکوه و معاتبت و باید دانست که طلب عفو بالطریق چند قاعده است که کاتب استعفای جرائم خود نماید یا استشفاع که گناه دیگرے درخواست کند و هر یک ازین دو صورت خطا با وجوه ایا در حرفی مذکور میشود ان شاء الله

حرف اول در طلب عفو از جانب کاتب نسبت با گناه او خطا با

فارسیه	عربیه	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	اگر جراتے واقع شده بزلال عفو و اغماض نائره انزا تسکین نمائید و غمام اغتمام این استهام را بپرتو آفتاب لطف عمیم شعاعی ارزانی فرمائید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	باوجود کرم عمیم خداوندی جریمه این بنده جانی عظیم حقیر نماید و باوجود فیض جسیمش گناه این کمینه کثیر التقصیر بسیار اندک باشد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	مامول از کمال مراسم بدیع آنکه نقوش زلات سابقه و رقوم تقصیرات لاحقه این فقیر را بزلال عفو کامل و اغماض شامل از صفحه خاطر عاطر محو فرمایند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	امیدواری دارد که بمقتضای فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ رقم عفو بر صحائف خطایا و جرائد جرائم این کمینه در کشند ع اَلْعَفْوُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَأْمُوْلٌ	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگر از صورت جریمه داعی کمینه و خادم دیرینه غبار ملالی که بر آئینه ضمیر منیر نشسته باشد بآستین کرم عمیم و فیض جسیم محو ساختن روا کنند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	باوجود وفور حلم و کرم خداوندی امثال جرائم ما چندان وقعی نخواهد داشت و جرائم امثال ما چنان در حساب نخواهد بود ع گناه از بنده و عفو از خداوند	[illegible]
[illegible]	[illegible]	اگرچه جریمه این بنده شاهی نه بدان حدیست که بعرض بلازمان جناب ولایت پناهی رسانیده اید اما چون خاطر خطیر بر وقوع این زلت و صدور این عفوت بقرار گرفته لازم بمسلک نجابت استعفا نموده عفو عمیم را منتهز صدق و فضل جسیم را مقربت	[illegible]

جوابیات که مکتوب الیه بکاتب نویسد و اغماض جرائم او		حرف دوم در شفاعت نمودن و گناه دیگری در خواست کردن و بعضی نیز دو صورت دارد جوابی و خطابی و برای هر یک کلمه چند ثبت افتاد
نقرات	**ملمعات**	**نقرات**
بعد از اطلاع بر مضمون کتابت [illegible] استظهار استغفار و انابت جرائم آن عزیز [illegible] باب عفو از [illegible] شسته شد و نائره غضب بزلال عفو و اغماض منطفی [illegible]	[illegible]	انچه اصحاب تخلیط در باب ف بمسامع علیه سانیده اند بهتان محض [illegible] بر تحقیت و اگر فی المثل بحکم اعتقادی که بر وفور حلم و کمال کرم [illegible] خطای واقع شده باشد بعفو و عاطفت مستظهر
ذیل تجاوز [illegible] آن عزیز [illegible] شد بعد الیوم بسیاست محبت و [illegible] مستظهر [illegible]	[illegible]	معروض میدارد که ف مدتیست که بتسویلات اصحاب اغراض و تمویهات ارباب اغراض از شرف آستان بوسی محروم مانده اگر بحکم والعافین عن الناس خطایای مشار الیه را برقم عفو تدارک فرمایند جا دارد
قواعد معذرتش [illegible] رقم تمهید یافت خاطر من کل الوجوه از وی [illegible] فرمایند	[illegible]	بواسطه [illegible] که از ف بسمع شریف رسیده کشتی احوالش در گرداب [illegible] و سفینه دلش در غرقاب اضطراب و خیال [illegible] اگر [illegible] بی شبهه بساحل نجاتی برسد
تقصیری که [illegible] شده [illegible] گذشته بود بکلی رقم عفو یافته [illegible] مواخذت و معاتبت [illegible]	[illegible]	[illegible] تمام نمایند و از ستر [illegible] اصحاب انقیاد [illegible] عفو جمیل [illegible] پس اگر جرائم [illegible] شامل احوال [illegible] جرأت ف سمت وقوع یابد نهایت الطاف است
بحکم العفو زکوة [illegible] جرائم آن عزیز را [illegible] مرسوم سمت عفو و اغماض گردانیده	[illegible]	چون عفو و اغماض از جرائم ارباب زلات و هفوات اقدام اصحاب هفوات وظیفه [illegible] اقتدار و اختیار می باشد اگر نکته العفو عند القدرة را نصب العین ساخته از سر گناه ف در گذرند جا دارد
بعد از آنکه آنجناب قواعد [illegible] تمهید نموده بود ما نیز [illegible] داده جرائم [illegible]	[illegible]	بر ضمیر منیر روشنست که ف بتسویل بعضی از حزب ابلیس که شیاطین الانس اند از مراحم [illegible] گشته تو هم [illegible] راه داده بود این زمان طریق استشفاع بحبل متین [illegible] متمسک گشته امیدواری عفو میدارد
چون بانکشاف احوال [illegible] رسیده بود اشتغال نموده [illegible] که موجب [illegible] باشد وجود نداشت و غبار عذر بالتمام مرتفع شد	[illegible]	احوال ف که اصحاب اغراض [illegible] انواع منهج سرقت منحرف بوده [illegible] با ذیال استشفاع اعتصام نموده این مخلص [illegible] شفیع [illegible] بنظر عفو و عاطفت منظور گردد عنایت است
اگر بحکم لکل جواد کبوة [illegible] امری [illegible] بوقوع آمد [illegible] اعتذار متمسک گشته [illegible]	[illegible]	بر رای عالی روشنست که [illegible] عفو [illegible] در وجود نیاید فضیلت حلم و کرامت عفو [illegible] اگر [illegible] بر جرایم ف [illegible] سبب شیوع خلق جمیل خواهد بود

جوابیات در قبول شفاعت — المنظومات المتفرقة فی هذه الابواب

فردیات	فقرات	ابیات	تنهاییات
[illegible]	بوساطت شفاعت آنجناب عنان انتقام از صوب گناه ف معطوف و مصروف گردانیده حلم سیاست را باستعطاف حلم و کیاست موقوف داشتیم	[illegible]	فلیتک تحلو والحیوة مریرة ولیتک ترضی والانام غضاب ولیت الذی بینی وبینک عامر وبینی وبین العالمین خراب
[illegible]	بجهت استشفاع آنجناب که درباره ف موجود بود آتش خشم را بزلال والکاظمین الغیظ فرو نشانده ذره من غضب را بباد والعافین عن الناس بر باد داده باقی خدمات را مترصد ست	[illegible]	ومتی تحملت الاساءة کلها وجنیت بانواع الذنوب العظام فما یعرف الصفح الجمیل من الفتی عن الناس الا عند عظیم الجرائم
[illegible]	بعد از مطالعه کتاب شریف سوء تدبیر ف را بملابس عفو پوشیده نقوش جرائمش از جریده خیال بزلال اعراض و اغماض محو گردانید	[illegible]	تا بتقصیر خویش معترفیم در گذر از کرم از خیانت ما عفو و لطف ست جرم عادت تو جرم و تقصیر خوی و خصلت ما
[illegible]	بموجبی که فرموده بودند صحیفه جریمه ف را که سبب تزلزل ارکان اطمینان و شده بود بآب صفح و عفو شسته و شعله غضب را بزلال عفو و عاطفت و رحمت و رافت تسکین داد	[illegible]	فهبنی اسأت کما زعمت فاین عاطفة المرجوة ولئن اسأت کما اسأت فاین فضلک والمروة
[illegible]	صفحه شفاعت آنجناب را برقم اجابت مرقوم ساخته و صحیفه مطلوبش را بعنوان تجافی تزیین گردانیده غباری که از ف در خاطر بود بکلی محو و نابود گشت	[illegible]	گر گناهی کرده ام الاعتذار الاعتذار در خطای و نعست الاجتناب الاجتناب در جهان رسمی قدیمست از بزرگان مرحمت و ز فرو دستان خطا والله اعلم بالصواب
[illegible]	چون در خواست آنجناب سمت قبول داشت بموجب احسن کما احسن الله الیک با نسوء عفوی کرده سبب جریمه ف شتغال یافته بود بکلی لطف پذیرفت	[illegible]	لا تغضبن علی من جاء معتذرا وقلبه خائف من کثرة الوجل ولا تثریب علیه بعد توبته الیه تکفیه ذل الحیرة الخجل
[illegible]	جرائم غلامکم آن جاسر را نادیده و ناشنیده انگاشته نائره غضب را بآب سرچشمه خذ العفو منطفی ساختیم و در مقابله غیرات طریق اقالت از روی تجاهل عفو گشت	[illegible]	چو دست عفو تو مشاطه گناه منست ز چهره دلم آرایشی در یغ مدار بجرم بخشش بخشایشی فرو مانست و جرم بخشی کن و بخشایشی در یغ مدار
[illegible]	بر حسب موده کفی بالله شفیعا للمذنب راده بود که ف را اثبات عفو و بشارت مرحمت اشتمال سازیم چون شفاعت آنجناب آن انضمام یافت بکلی از جریمه در گذشتیم	[illegible]	آن گنه دارم که نتوانم نمود هیچکس در جرم عذر من قیام هر چه کردم آنچه اندر آن زمین توجه من آن کر تو ابید و السلام

کلمهٔ پنجم در طلب وفا بمواعید لطف و کرم و این غیر وعده و وفا نیست که میان احباب باشد و شمه از آن در سطر سابق ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت و اینجا فقره چند و بیتی مناسب مبحث در دو حرف رقم تحریر می یابد و بالله التوفیق و الیه المدد

حرف اول در فقرات خطابی	حرف دوم در فقرات جوابی
در اثنای ملاطفات مشتمل بر عاطفات وعده فرموده بودند و در ایجاز آن ایفا بدان تاکیدات نموده اگر بموجب تقضیه الحر الکریم ما وعد در وفای آن بحسن سیرت و جمال سریرت قیام نمایند موجب مزید آثار محبت خواهد بود بیت دارم امید آنکه تمامی وفا شود + هر وعده که از کرم خویش کرده	وَعَدَ الکریمِ اذا جری بلسانه + لا تعتریه تهاون و مطال خاطر ارباب جمع فرمایند که ذمه مروت را از تحمل اعبای ودایع و امانات و دیون مواعید سابقه بمقتضای العدة دین سبکبار خواهم ساخت و بیاد همت از سیرت ادانی و صفت اسافل که خلاف المیعاد من الاخلاق من اخلاق الاعداء صیانت خواهم نمود وفا بوعده نمودن همیشه عادت ماست
عنقریب مخدومی وعده الطاف فرموده بودند که مینه را بدان صورت نوازش بکران نموده دیده ترصد بر شارع انتظار است که تا شیشه صبح انجاز از افق آن وعده ساطع شود و کوکب حسن الوفا از مطلع موعود طالع و لامع گردد و ذیل همت آن حضرت از لوث خلف الوعد پاکیزگی یابد بیت اِنَّ الوفاءَ علی الکرامِ فریضةٌ + واللومُ مقرونٌ بذی الاخلاف	بعد از آنکه در شرع مروت قواعد مواعید را بالعواصف خلاف متزلزل ساختن حرام است در آئین فتوت مبانی موثق را بیوفا منهدم گردانیدن امری لازم الملام چرا که مینه در زمره والموفون بعهدهم اذا عاهدوا داخل و از دائره و اذا وعد اخلف خارج است و اگر تقصیری شده تدارک آن عنقریب خواهد گرفت بیت هر وعده که کرده ام نیابی تو خلاف + گر عمر وفا کند وفا خواهم گرفت
چون داعیه الطاف خداوندی مستدعی مواعید عاطفت شده امیدوار است که همت جاذبه عنایت مخدومی مقتضی انجاز آن گردد و مترصد آن نباشد که نادی طلب الهندی تقاضای اوفوا بالعهد کو فال العهد کان مسئولا بسمع اشرف باید رسانید بیت رعایت دل ما کن که در طریق وفا + بوعده که نمودی امیدها دارم	بعد از تمهید مقدمه صادقه الکریم اذا وعد وفا بخاطر فاتر گذشته اگر در لوازم آن وعده که از مینه صادر شده تخلفی واقع گردد هر آئینه خود را از صفت کرم و آزادگی که شرف دنیوی حاصل از آن سعادت دینی متعلق بدان است بحرمان موسوم باید کرد شعر و انی علی الوعد الذی قد وعدته + وما کان وعدی خائبا بجمیلة

الابیات المناسبة لهذه الکلمة

بالله علیک قل له استعطافا + [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الابیات المناسبة للفقرات هذه الکلمة		کلمهٔ ششم در سفارش ارباب حاجات و تحریض نمودن در سعادت مرادات و تمهید قواعد خیرات بتعمیر معانی مبرات و اعانت محرومان و اغاثت مظلومان و در کلمه سوم استنباط برخی ازینها میتوان نمود و ازینجا در مقدمات سفارش دو سه حرفی مرقوم میگردد بجهت انموذج فقره چند بسمت ایراد می یابد و در جواب سفارش نیز دو سطری مذکور میشود و بالله المدد

ابیات		ابیات	فقرات
[illegible]		[illegible]	چون جناب عالی قبلهٔ مقبلان و کعبهٔ صاحب دلانست لاجرم سالکان طریق طلب [illegible] متوجه طواف آن طرف میشوند بیت گرچه [illegible] طائف آن حریم احترامست
روای صبا و کوی یار [illegible]		[illegible]	نظر عنایت ارزانی دارند و دیده همت بر حاجات مراد و مرام او گمارند از کرم عمیم [illegible] بعید نیست بیت [illegible] بیت یا مردی کن بلطف [illegible] دست خود افتادگان [illegible]
[illegible]		[illegible]	از کرم ذات و کرمت صفات [illegible] وی بنده [illegible] را که استحقاق [illegible] و [illegible] با مهربت نظر التفات منظور و بعین عاطفت ملحوظ و مسرور
[illegible]		[illegible]	گردانند و از ازدحام ارباب سوال غبار ملال بر چهره احوال ظاهر نسازند بیت ای حرم جود تو شد کعبهٔ حاجات کرم هر طرف خلق جهان رو بتو آرند
[illegible]			ف بوقت توجه بآستانهٔ عالی ازین کمینه توقع سفارش بملازمان نمود و بخاطر میرسد که بیت بہین که [illegible] اندر محل بخشایش بکسی از همه عالم بمن توسل کرد
[illegible]		[illegible]	با این همه امیدوارست که مقتضی الوطر و میمون الورد بصدر بیرون شده اجازت مراجعت یابد بیت درمانده مخنتست او دریاب که کار تو پناه درماندگانست

بواقی الابیات و الفقرات جواب از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امتثال امر کاتب

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
هرچه نتوان کرد از آئین مروت میکنی / چون توئی را هیچ حاجت نیست لطف آموختن	ف که روی ارادت بعتبهٔ علیه آورده و بوجه توجه متوجه سدهٔ سنیه گشته تحصیل آمال ترفیه احوال تعلق باشفاق و الطاف ملازمان دارد مصراع وَمِثْلُکَ لَا یَخِیبُ مَنْ رَجَاهُ	ذره ها اگر همه خورشید گیرد در پناه / ذره را نقصان نبود او نخواهد یافت راه	رعایت مراسم عنایت با ف که از جمله دعاگویان آن جنابست سبب تزاید استظهار و تضاعف اعتقاد سایر چاکران مخلص و هواداران متخصص خواهد بود مصراع وَمِثْلُکَ لَا یَدُلُّ عَلَی الصَّوَابِ
طریق نیست با بر گهرفشان گفتن / که از طریق کرم بر زمین خشک ببار	چو سحاب افاضات مخدومی عمومی دارد امید هست که نهال حال ف را برکنار جویبار لطف پرورش فرمایند تا از ذبول فقر و فاقه خلاصی یافته ثمرات مراد بارور گردد ع بیکسان میوه بخش از درخت بخت خویش	چو خورشید تابان دهد فیض نور / نه نزدیک محروم ماند نه دور	درین ولا که ف جهت تعمیر مسجد فلان عازم آن صوب شد مستظهر بعنایت کارسازی و مستبشر بوعدهٔ دلنوازی ملازمان می باشد اگر درباب آن عنایت اشاراتی فرمایند خیری بموقع است
چه حاجتست سفارش بآسمان کردن / که سایه بر سر سکان ربع مسکون دار	چون بحکم فَاسْتَبِقُوا الْخَیْرَاتِ مسارعت در تشیید مبانی احسان سبب آبادی دولت دوجهانی ست التماس میرود که قواعد امیدواری بالتفات ملازمان سمت تمهید یابد مصراع امید که این ملتمس افتد مقبول	چه حاجتست که احیا بعیسی آموزند / که او بیک دو نفس مرده را کند زنده	چون مستوفی لطف مخدومی جرائد ایام بمکارم بنام حاجتمندان پرداخته و از وفور عواطف و مراحم جهات نامرادان ساخته اگر غبار فاقه باستین احسان جبین احوال ف که استحقاق آن دارد محو فرمایند جا کند
بآفتاب نگوید کسی که نور ببخش / چرا که خصلت او غیر نوربخشی نیست	مرجو از جلائل الطاف و دقائق عطاف خداوندی آنست که ف را بالتفات خاطر خطیر و اعانات ضمیر منیر ملحوظ و محظوظ سازند تا از میامن آن مقاصد کلی و مطالب جزوی ساخته و پرداخته گردد مصراع انها ز تو آید و چنین ها تو کنی	چه حاجتست سفارش بآفتاب منیر / که گرمی کن و از خلق نور باز مگیر	چون همت ف بر آن مصروفست که از ضلالت مصباح معاش و اثارت سراج انتعاش اقتباس انوار کرم احباب نماید شکی نیست که کارش از لوامع عواطف مخدومی سمت [illegible] نور پذیرد ع کس از نور بیان نکرد [illegible]

جواب از جانب مکتوب الیه در قبول سفارش و امثال

ابیات	فقرات	ابیات	فقرات
[illegible]	ارشادی که در باب مساعدت ف شرف اصدار یافته بود بمقدار مقدور و وقت موسع زمان تقدیم یافت بجا قی خدمات را مترقب ست ع ما چون ترا مطیع فرما هر انچه خواهی	[illegible]	بنا بر تکلف اذا هیّئتُ رَیا حُلک فَاغْتَنِمْهَا اشارت عالی که در باب ف فرموده بودند بقبول تلقی نموده ترصد باقی خدمات میرود ببیت فرما اشارتی که کز تن دهم که کسی فرمان تو نا فذ هست حکمت مقبول
[illegible]	چون از فحوای کتاب عالی بحقیقت استحقاق ف و توقی تمام حاصل شد تمام مهام او بتوفیق الهی سرانجام یافت باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع فَلَكَ الْأَمْرُ وَاِنِّیْ مَامُوْرٌ	[illegible]	چون اهتمام عالی در باب انتظام مهمات و حصول تمام نسبت بجدی کامل و جهدی وافی اساس اتمام را تمهیدی و تاکیدی بر قاعده کرده بود باقی بهر چه امر فرمایند حاکمند ع تراست حکم که جمله جانها حکمے
[illegible]	التماس رعایتی که نسبت ف فرموده بودند بر ذمه همت لازم دانسته بوجهی که طاقت و توانش بود بران فانمو سرانجام نموده باقی ملتمسات را منتظر است ع الْأَمْرُ اَمْرُكُمْ وَالْاَحْبَابُ مَامُوْرُوْنَ	[illegible]	صفت فقر و فاقه ف واضح شد بنا بر قاعده وَاَحْسِنُوْا اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ رعایتی که مقتضای وقت بود در باره او بتقدیم رسید دیگر اشارات عالیه را مترصد است فَحُكْمُكَ مَقْبُوْلٌ وَاَمْرُكَ نَافِذٌ
[illegible]	چون از مضمون خطاب عالی صفت مظلومیت مستفادمی شد باعانت الهی ظالم او را مغلوب و مظلوم و مقهور و منکوب مرحوم ساختم باقی بهر چه امر فرمایند ع از سر غیرت بجان فرمان برد	[illegible]	تعمیر مسجد ف که امر فرموده بودند فی الحال اشتغال نموده میدیست که بزودی سمت اتمام یابد حقا که با علام مثل این مهام ممنون و مستبشر ست و امثال این اوامر را مترصد فَاَنْتَ مُطَاعٌ وَاِنِّیْ مُطِیْعٌ

کلمه هفتم در استدعای ملاقات و آن دو نوع است یکی استدعای لقای کسی که در سفر باشد بر رجوع او بوطن و این در سطر پنجم ازین صحیفه سمت ذکر خواهد یافت دوم داعیه ملاقات شخصی که در حضر بود و این نیز دو قسم ست اول آنکه استدعای حضور مکتوب الیه نماید بمنزل خود و این اغلب اخوانیات وجود می گیرد دیگر آنکه مستدعی ملاقات مکتوب الیه بود در منزل وی و این قسم را خوانند و در طبقتین اعلی و اشرف وقوع می پذیرد و محل بیان هر یک ازین قسمین جداگانه خواهد بود

حرف اول در رقعهای حضور کسی بمنزل خود

ابیات	فقرات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	هرچند اتصال روحانی و مشاهدهٔ مطلوب در دار الملک اصلی موکد و قاعده ممهد ست بیت ولکن للعیان لطیف معنی لذا سأل المشاهدة الکلیم	[illegible]	نسیما جانب بستان گذر کن بگو آن نازنین شمشاد ما را که از رو تقدم خود زمانی منور کن خراب آباد ما را
[illegible]	متوقع آنکه زمانی تشریف تشریف ارزانی فرمایند تا از لوامع حضور موفور السرور پرتو نوری بر صفحات قلوب حاضران تابد بیت ساقی چمن جان ربائی روی تو زنگی هست شمشاد [illegible]	[illegible]	عنا قد یتلک فتنة احزاب وقلوبهم شوقا الیک حرائر فامنن علینا بالحضور فانه اعیاد ایام الشهر فیها قصار
[illegible]	امیدوار که هرچند زودتر این مجلس را بنور حضور گلشن و دیده انتظار مخلصان را بحضور پر انوار روشن سازند شعر فحن نجیبه والسلام اهلا وانت لنا بدر فهل انت طالع	[illegible]	ندارد مجلس ما بی تو نوری وگر هست مجلس در خور تو چه فرمائی چه گوئی مصلحت چیست تو آئی نزد ما یا ما بر تو
[illegible]	فضا سای همت سحاب جوامع نهمت حیات آن متصور و مقصود سعی منشت که کوکب لقا خداوندی کلبهٔ فقیران را بپرتو جمال همایون بیت التشرف سازد تا کوکب مراد بلمعهٔ درخی روشن کند کاشانهٔ تاریک را	[illegible]	مجلسنا مجلس تمنت حضورة الانجم الثواقب فاطلع علی اهله بوجه کالبدر یبدو من الغیاهب
[illegible]	لوائح شوق با علی درجه کمال رسیده و حضور مبارک بتعظیم غرب مطلوبست اگر تحسینی فرمایند مستعطفان بوادی اشتیاق را از زلال وصال تسکین تمام حاصل شود بیت تمنی چند که چشم در راه ابد و صحبت تو میخواهیم	[illegible]	انجا جمعی بمهر تو در گرد اند بی دولت دیدار تو خوشدل نشوند صد چشم نهاده تا جمالت بینند صد گوش نهاده تا کمالت شنوند
[illegible]	اسباب عشرت مهیا و موفی و مشرب سرب مهنا مصفاست اما اتمام سرور و کمال ذوق حضور وابسته بتشریف قدوم شریف ست بیت هر سبب شادمانی هست جز حضور تو در سینه نباید	[illegible]	فما احسن هذا الیوم لو کنت حاضرا یشارکنا فی طیبه وسروره یلوح لنا من وجهک البدر طالعا ویکشف انوار الریاض بنوره
[illegible]	داعیهٔ مخلصان مخصوص است که زمانی که ملازمت بربسته بخدمتگاری خدم قیام نمایند بیت چه خوش بود که منت سنده وار در خدمت کمر به بندم و تو خواجه وار بنشینی	[illegible]	پیش آ قدمی تا دل بگشاید وز مقدم تو نور و صفا افزاید از عمر همه مراد حاصل داریم یکساعت دیدار تو داری باید

حرف دوم در استیذان و تقریست کراین صورت نسبت با اکابر و اشراف واقع میشود و بنای حرف سابق کر مناسب اخوانیات ست بر غایت مباسطت و نهایت مخالصت نمی تواند بود و اصل این حرف مبتنی بر مراسم خدمت و لوازم ملازمت کما لا یخفی و شکایت حرمان از ملاقات کسی که بدرگاه او رفته باشند و جواب آن از روی اعتذار در سطر چهارم مسطور و مزبور

وَإِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

ابیات	فقرات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	داعی خدمتگار از تاب حوادث آفتاب روزگار بظلال عاطفت جناب و لتماب استظلال میجوید و بدر عالی منتظر اجازت ملازمت یا رخصت معاودت است ع گر برانی نتیوانی در نجوانی ما کمے	[illegible]	عَلَى الْبَابِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِكَ شَاكِرٌ بِجُودِكَ مَغْمُورٌ بِنَعْمَائِكَ مُعْتَرِفٌ أَيَدْخُلُ كَالْإِقْبَالِ لَا زِلْتَ مُقْبِلًا مَدَى الدَّهْرِ أَوْ مِثْلَ الْحَوَادِثِ يَنْصَرِفُ
[illegible]	جاکر کهنه و هوادار دیرینه تراب عتبهٔ عالیه ب ادب مقبل داشته و چون حلقه روی بر در نهاده ملازم آستان دولت آشیان ست و آرزوی انتظام در سلک خدام دارد باقی حاکمند	[illegible]	بندهٔ مخلص بخدمت پیش درگاه آمدست تا بهر فرمان که فرمائی عبار دعاست عنے رای عالی اندرین معنی چه رخصت میدهد باز گردد یا درآید یا نشیند ساعتے
[illegible]	مخلص متخصص ملازمت سدهٔ سنیه اختیار نموده مترصدست که آیا نسیم قبول از مهب عنایت خواهد وزید یا سموم رد از بادیهٔ هجرات روح خواهد نمود وَالْأَمْرُ عِنْدَكَ يَا سُؤْلِي وَيَا أَمَلِي	[illegible]	دَاعِيكَ عَلَى جَنَائِبِ الْآمَالِ قَدْ جَاءَ بِخِدْمَةِ الْجَنَابِ الْعَالِي هَلْ يَصْرِفُ كَالْحُدُوثِ عَنْ حَضْرَتِكُمْ أَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ وَالْإِقْبَالِ
[illegible]	بعرض میرساند که جمعی از ملازمان محرم حریم قبول شده منظور نظرات عنایات سما گشته اند و فرقهٔ دیگر در بوادی نامرادی سرگردان مانده توجه بجز لی حرم خاص دارند بیت من سکین ندانم تا چه نامم + ز محرومان و مقبولان کدام	[illegible]	بر درگه عالی تو استاده رہی دل پر ز وفا و سینه از کینه تہے گر لایق تست نزد خود خوان ورنیست آن به که اجازت رجوعش بدہے
[illegible]	داعی دولتخواه بر درگاه سعادت پناه مترددست که یا نا دیبی فیملش بحریم خاص خواهد خواند یا از جنبش از پیشگاه قبول خواهد راند جرم بزبان حال میگوید بیت ا بونیم اشارتی باید کرد + د فیتیم اجازتی باید داد	[illegible]	دَاعِيكَ عَلَى الْبَابِ نِهَاهُ الْبَوَّابُ بَوَّابُكَ لَيْسَ لَائِقَ الْأَبْوَابِ هَلْ يَرْجِعُ كَالنَّكْبَةِ مِنْ سُدَّتِكُمْ أَمْ يَدْخُلُ كَالدَّوْلَةِ مِنْ غَيْرِ حِجَابِ

سطر ثانی از صحیفه ثالثه در اعتذارات

واقسام آن بسیارست و از کلیات آن یکی اعتذار باشد بازای الطاف و مراحم مکتوب الیه دوم عذر تقصیر ملازمت و تقاعد از خدمت سوم اعتذار از جریمه که بجانب اسناد کرده باشند و موجب دغدغه خاطر مکتوب الیه باشد چهارم اعتذار ارسال هدایا و تحف و تحقیر آن والتماس قبول و این چهار قسم در چهار کلمه مودی میشود و اعتذار ترک القاب در افتتاح مقبول و اعتذار ارسال نامه در سطر سادس از صحیفه ثانیه سبق ذکر یافته و اعتذاریکه در باب تقصیر کتابت و تراخی و بازای شکایت از حرمان ملاقات نویسند در قسم شکایات مذکور خواهد شد و اعتذار توقف در سفر در سطر پنجم مسطور خواهد گشت و هر یک از اعتذارات جریمه در مجلس خواهد آمد بعون الله تعالی کلمه اولی در اعتذار که بازای تلطف و تعطف مکتوب الیه نویسند و جواب آن مشتمل بر چهار حرف حرف اول در معذرت مکرمت مکتوب الیه بیان الهیت او مر صدور مکارم را از و مناسب ابیات کلمه ششم از سطر اول نیز هست الله الموفق

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	چون ذات عالی مصدر مکارم و معالی سر آمکیز تضاعف انوار الطاف و ترادف آثار عطافش درباره دعاگویان مخلص و ثناجویان متخصص غریب و عجیب نیست شعر و لکن عجیبا ان تری لبدر لائحا ولیس غریبا ان تری المسک فائحا واعتذار آن صورت جز بادعیه صالحه و اثنیه فائحه متصور نیست	[illegible]
[illegible]	ورود رواحل ملاطفت و وصول قوافل معاطفت که از جناب دولت پناهی بجانب این فقیر متوارد و متوالی شده و میشود مطلقا بدیع و بعید نمی نماید بیت لطف از تو بو ز مشک و نور از خورشید * رسمیست قدیم و عادتی معهودست * لاجرم بساط اعتذار منطوی ساخته بتاسیس دعائم دعوات اشتغال می نماید	[illegible]
[illegible]	اهتمامی که خدام عتبه عرش احترام درباره مهام این کمینه مستهام فرموده و می فرمایند از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی مستبعد نمی نماید بیت از گل طراوت و از ماهتاب نیست بعید * ز مشک بوی و ز خورشید نور نیست بدیع * و معذرت آن جز بدعوات خالصه الصفات زاکیه السمات نتوان خواست	[illegible]
[illegible]	مساعدت بی غایت و ملاطفت بی نهایت که جناب دولتمآب نسبت بدین کمینه دولتخواه فرموده اند از مکرمت اصلی و منقبت جبلی ایشان مستغرب نتوان شمرد بیت مرد و مردمی لطف و مکارم از وست * چون شعاع از مه و نور از خور و بوی ز مشکست * و عاقد اعتذار آن جز بمیامن دعوات سحر مقابله نتوان نمود	[illegible]

حرف دوم در بیان عجز از ادای معذرت بجهت لطف و مرحمت مکتوب الیه

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	عذر شمول الطاف و وفور اعطاف که جناب مخدومی بنسبت این مخلص تقدیم فرموده قوت بیان از تقریر آن قاصرست و شوکت بنان از تحریر آن عاجز و مقصر بیت شرح آن در بیان نمی گنجد + وصف آن در زبان نمی گنجد	
[illegible]	اعتذار آن نوع دلنوازی و معذرت آن گونه کارسازی که مجالس و دان سدهٔ معالی پناه درباره این داعی دولتخواه فرموده اند بچه قدرت بیان توان کرد و بکدام قوت از عهده ادای آن تقصی توان نمود بیت بنان را طاقت تحریر آن نیست بیان را قوت تقریر آن نیست	[illegible]
[illegible]	کدام زبان از عهده شکرگذاری مکارم و عذرخواهی ایادی و مراحم خداوندی علی مرور الدهور و الاعصار و کرور القرون و الادوار بیرون تواند آمد بیت عذر کرمی که کرده درحق ما + الفقه بصد زبان نتوان کرد	[illegible]
[illegible]	در تاکید مبانی اعتذار الطاف و مکارم و تمهید قواعد اعتذار اعطاف و مراحم خود را در مقام خجلت میاندازد و ادای آن کما یلیق و ینبغی نمی تواند زیرا که بیرون از سرحد امکان و افزون از حیز شکر و بیان است بیت حکیم چه عذر خواهم کرم ترا که عذرش + بحساب در نگنجد بشمار در نیاید	[illegible]
[illegible]	**المنظومات اللائقة بهذا النوع**	

فردیات	ابیات	ثنائیات		ایضاً
[illegible]	[illegible]	اولیتنی یا جواد الدهر من نعم فکیف اعذر لطفا لا انتهاء له	زادت لی فاضتها حقا علی البحر و کیف اقضی حقوق الشکر بالعذر	من دم چه زنم چو هست بیرون لطف و کرمت ز حد گفتار و ز عرض عذرخواهی آن آن به که کنم بعجز اقرار
[illegible]	[illegible]	عجزت عن الاعذار فی جنب ما اری فان کان عذری لا یحط لکثرة	من اللطف اللطیف کالثواقب تزهر فلطفک یا مولای اعلی و اکثر	برون نیست الطاف تو از حساب فزون نیست عطاف تو از عدد کسی کی تواند که در عمر خویش کند عذرخواهی یکی از صد
[illegible]	[illegible]	ز تو لبسی کرم و لطف نعمت مرا بجز دعا و ثنا و بغیر عجز و نیاز	بعذرخواهی آن لطف هیچ روی نیست درین قضیه مرا هیچ عذرخواهی نیست	از ایادی آن خجسته لقا معذرت خواستیم کرد ابا کرم او کجا مجال دهد عذر ما را که گام پیش نهد
[illegible]	[illegible]	لطفی که نموده تو با من بیرون نبوده طریق عذر آنرا	حدی و نهایتی ندارد بر لوح خیال چون نگارد	- - .

حرف سوم در حواله اعتذار بکرم مکتوب الیه واین طرزی مقبول ست

عربیه	فارسیه	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	کمینه را بازای تلطف وتعطف آنجناب که از احاطهٔ ابصار وانظار برتر ست وادراک افهام واوهام ارفع واکبر زبان اعتذار ویارای اعتذار نیست لاجرم با الطاف ایشان سمت تفویض می یابد مصراع عذر کرمت هم بتو کردیم حواله	[illegible]
[illegible]	[illegible]	این مخلص را مجال تفصی از عهدهٔ معذرت شمول عواطف ووفور مآثر وعوارف خداوندے نیست مگر هم بلطف فطری وکرم جبلی ایشان تمهید اعذار وتاکید اعتذار از خود توانند فرمود مصراع یَجُوْدُ الْکِرَامُ وَتَعْتَذِرُوْنَ	[illegible]
[illegible]	[illegible]	چون خرد راهنمای وفهم عقده کشای از تعریف مکارم وتوصیف ایادی ومراحم آنجناب عاجز وقاصر ند ببیت تا نکه آن برتر از بیان باشد ٭ هرچه گویند بیش ازان باشد ٭ پس معذرت آن نیز بکرمت ایشان حواله ساختن انسب وبطریق صواب اقرب ست	[illegible]
[illegible]		چون عواطف وعوارف آنجناب که بوالا پیوگاه درباره مخلصان قدیم شرف ظهور می یابد از حیز حساب بیرون واز احاطهٔ افهام افزون ست عذر خواهی هم بکرم نامتناهی آن مظهر الطاف الهی میرود ع کُنْ اَنْتَ مُعْتَذِرًا یَا مَظْهَرَ الْکَرَمِ	

حرف چهارم در جواب اعتذار مکارم و ایراد آن بطرق مختلفه مقصور است و اینجا جهت نمونه فقره چند ثبت شد

ثنائیات	فقرات	ابیات
[illegible]	اعتذار آنحضرت با وجود تقصیری که این فقیر بدان معترفست محل استعجاب و موجب استغراب تواند بود چه بر طوائف جمهور و توقف در مواقف خدمتگاری آن خلاصه اعصار و دهور لازم و واجبست و اگر تقصیری واقع شود تمهید معذرت وظیفه مقصر خواهد بود بیت پس عذر از آن ماست که در خدمت شما تقصیر کرده ایم و لغایت مقصریم	[illegible]
[illegible]	بهر صورتی که داعی کمینه و خادم دیرینه را از رکاب قیام بدان شرعا و عرفا امری لازم و فرضی متحتم است و معذرت نمودن و محجوب فرمودن ز ملازمان آنجناب غریب مینماید چه این صورت در خجالت فقیر کثیر التقصیری افزاید بیت	[illegible]
[illegible]	اگر بهر نثار تو جان برافشانم هنوز مان تو بسی منت است بر جانم توفیق تمهید عذر از کرم ربانی مسئول است بیت آن قدر میخواهم از عمر گرامی مهلتی کاعتذار شمهٔ از لطف آنحضرت کنم	[illegible]
[illegible]	ترادف دلنوازی و توالی اهتمام و کارسازی از الطاف بیکران و اعطاف بی پایان خداوندی بجای رسیده که ناطقه را قوت شروع در توضیح تحفه از و تبیین عشری از عشر اعتذار آن نیست اگر اهتمامی که خدام با این تمامی ... فرموده اند در قیام نموده چه جای عذرخواهی آنجناب است که هنوز منفعل و لیکن خواه خود را مقصر میداند الفضل للمتقدم بیت اگر ز سر از چنین خدمت آید از دستم هنوز مست تو از رد لطف در پیش است	[illegible]

بقیة الجواب عن اعتذار الاعتذار

ابیات	فقرات	ابیات
ترکی لطف و عذر خواست ما عذر خواستہ از آن ماست و رسا	صورت خدمتی کہ از دو لتخواہ سمت وقوع یافتہ با نیت استحقاق آن داشتی کہ بادف ماتید ملیکیف کہ بران محمدت و ازان معذرت نمایند حقا کہ این صورت سبب خجالت شرمندگی و این سخن موجب انفعال و سرافگندگی این فقیر است	[illegible]
تو با سبب لطف و عذر خواست من اعتذار [illegible] معذرت	**بیت** من پیش تو شرمندہ ام از خدمت خویش با این ہمہ اعتذار سے فرمائے	[illegible]

الابیات المناسبة بہذا الاعتذار

ابیات	ثنائیات	ابیات	فردیات
متی اعتذرت و قلبی بالتنائی فکیف اعتذر الاغبی اذیات کنفی	چون معذرت لطف تو در ذمت ماست از با بچہ روی عذرے باید خواست	[illegible]	ز فرط کرمت خود تو عذر میخواہی مقصریم تقصیر عذر خواہ تو ایم
فلا تعتذر منی فانی مقصرًا ومنی علی تقصیر العذر السبق	با لطف عمیم عذر ہم سے خواہے وین نیست عجب ز التفاتی کہ تراست	[illegible]	تو معذرت کنی و من مقصرم بسیار چہ سان بعذر تو خندیم معذرت قیام کنیم
فکیف تعتذر منی فانی رجل بجود التوالی الامین معتذر		[illegible]	ما عذر التفات تو ناخواستہ نیوز لطف تو میکند بکرم اعتذار ما
اذا کان وجہ العذر لیس بیّن لعمراتراہ العذر خیر من العذر			مقصرم من و تو معذرت کنی اظہار درین قضیہ مناسب تراست عفو ز عذر

کلمه دوم در عذر تقصیر خدمت و تقاعد از ملازمت و این صورت در طبقین و اخوانیات وقوع می یابد و تصرف در کلمات تعلق بذهن
در کلمات تعلق بذهن منشی دارد و این کلمه مشتمل بر دو حرف است

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	چندروزی بسبب حوادث روزگار و دوائع لیل و نهار داعی خدمتگار از شرف انتظام در سلک سایر خدام بحرمان موسوم شد و فا با جان و دل که خلاصه آب و گل است از انجا قواعد ملازمت معاقد خدمت را مؤکد و ممهد دارند بیت اگر از خدمت تو غائب است بنده بعین * بدل ز خدمت تو هیچ گونه غائب نیست	[illegible]
[illegible]	علم الله که غیر مرّه عزیمت اتصال بدولت ملازمت و استظلال بظلال عنایت و عاطفت مصمم گردانیده اما تزاحم افواج حوادث و تراکم امواج وقائع این آرزو را در کام جان می شکنند و دل رنجور را از وصول بدان محروم و مهجور می کند بیت من در این تقصیر معذورم که دور روزگار * از سر کوی تو دورم می کند بی اختیار	[illegible]
[illegible]	در خدمت ملازمان عتبه علیه و ملازمت خادمان سده سنیه تقصیری تمام از کینه مستهام واقع شده و از مواضع آن خجالت رفیق سامت و ملالت است اما بمکارم و معالی جناب عالی مستظهر و مستوثق می باشد بیت از حد بیرون اگرچه کردم تقصیر * دانم که حمایت عنایات باقی است	
	تقصیری که بازای وفور تربیت و شمول تقویت آن جناب از این رو ناخواه صادر میشود بمثابه ایست که شروع در شرح عشری از عشر آن مع امتداد الزمان متعذر و متعسر است فاما عواطف از خطایای دعاگویان و صفح از جرائم هواداران شیمه کریمه ملازمان میدانند بیت گرچه در خدمت خدام تو دارم تقصیر * نظر مرحمت از بنده خود باز مگیر	[illegible]

حرف دوم در جواب از این اعتذار و کاتب باید که بعضی الفاظ را حسب طبقات تغییر دهد

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	باوجود سوابق اخلاص که بالواحق اختصاص انتظام یافته محقق و مقرر است که از آن جناب در رعایت وظائف مصاحبت و اشارت قواعد مخالصت تقصیری وقوع نیابد و چون بضرورت صورتی روی نماید عذر واضح است	[illegible]
[illegible]	رقم اعتذاری که در قلم آورده بودند سبب تضاعف مواد محبت و موجب تاکید اسباب مودت گشت خاطر متوجه مرافقت یاران و موافقت هواداران دارند که همه مهمات بروفق دلخواه میسر است و قبول هرچه مدعا و متمنا باشد مقرر	[illegible]
[illegible]	صورت تقاعد از مرافقت احباب و تغافل از ادای لوازم خدمت اصحاب تا این غایت [illegible] نسبت بود دفا چون از مضمون کتابت مفهوم شد که سد آن باب بواسطه موانع و [illegible] بوده خاطر مطمئن گشت حالا امید شرف صحبت میباشد	[illegible]
[illegible]	بغایت عجیب بود و بسیار غریب [illegible] با وفور خلوص و شمول خصوص که از این جانب صادر شده تکاسل و تغافل آن عزیز را سبب چه بود [illegible] در این وقت بوضوح پیوست که تفرقه روزگار مانع گشته [illegible] عذر و اعتذار بقبول موصول گشت	

کلمهٔ سوم در اعتذار جرائم و آن بر دو نوعست یکی آنکه بحسب واقع مرتکب جرمی شده باشد دوم آنکه ذیل احوالش از ثوب جریمه که موجب دغدغهٔ خاطر مکتوب الیه شده پاک بود فاما بطریق غمز و تهمت و نمیمه بد و اسناد کرده باشند و این دو صورت در دو حرف مذکور می شود **حرف اول** در اعتذار از جریمه و طلب عفو و این معنی بر سبیل استیفا در کلمهٔ چهارم از سطر اول سبق ذکر یافته و اینجا فقره چند دیگر آورده و مِنَ اللّٰهِ الْإِعَانَةُ وَبِاللّٰهِ التَّوْفِيقُ وَالْمَدَدُ

عربیه	فقرات	ابیات	فارسیه
إِنِّي جَنَيْتُ وَلَكِنْ عُدْتُ بِالنَّدَمِ فَانْظُرْ مَعْذِرَتِي يَا مَنِيعَ الْكَرَمِ	حال این مجرم که چون لیالی مظلم السمات ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ موصوفست اگر بشارت تباشیر نباشیر صبح صفا و غفران بدو رسد فی الحال بصفات نور علی نور موسوم میگردد **شعر** قَلَّمَا أَطْلَعُ مِنْ دَيْجُو ذُنُوبِ حَالِي ✤ مِنْ لَمْعَةِ الْأَلْطَافِ نُورٌ بَادٍ	من بجود معذرت جرم ندارم لیکن چشم دارم که مرا لطف تو دارد معذور	مجرمان را سرار استظهار بعنایات حق و دانهٔ تست
إِنِّي اعْتَذَرْتُ بِكُمْ إِعْتِذَارَ مُعْتَرِفٍ بِذَنْبِهِ وَلِكُلِّ الذَّنْبِ مُعْتَرِفٌ	چون کرم عمیم مخدومی همواره متعطشان بوادی بدکرداری را زلال نوال می چشانند و متقشفان بوادی گنهکاری را لباس مرحمت می پوشانند اگر این تخجلت زده را نیز مژدهٔ عفو رساند بدیع و غریب منیست **بیت** چو هر مجرمی را توئی دستگیر ✤ ز روی کرم عذر ما در پذیر	تقصیری که از حد بیش دارم خجالت را شفیع خویش دارم	بود که یار نگیرد ز ما تخلی کریم که از سوال ملولیم و از جواب تخجل
أَسَأْتُ وَمَا لِي غَيْرُ بَابِكَ مَفْزَعٌ يُقْبَلُ مَعَاذِيرِي فَجُودُكَ وَاسِعٌ	در موقف تفغال زبان عذر این بیچاره لالست اگر نسیم عاطفت بی غایت و شمیم شمال عنایت بی نهایت نهال اعتذار را نشو و نمای قبول طراوتی بخشید و دوحهٔ معذرت را تفوائح روائح مکرمت تعطیر ارزانی دارد حاکمند **بیت** بوی ریاع عفو کرم کن که جان ما ✤ مشتاق نفحهٔ ز ریاض رضای تست	ز روی جهل اگر خورده وجود گرفت کمال عفو تو دانم که داردم معذور	لطف تو عذرخواه سر تخجلیست جرم نجشای سر شکسته دلیست
أَسَأْنَا وَقَصَّرْنَا وَجُودُكَ أَعْظَمُ وَأَنْتَ الَّذِي تُولِي الْجَمِيلَ وَتُكْرِمُ	اگر بنابر ضعف جبلی بشری که وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا عز یمیه صادر شده امیدوارست که مراحم و عنایات مخدومی ماحی جرائم و جنایات بندگان گردد **بیت** ز جرم ما هر چه که دلم ترسانست ✤ گر رحم کنی برحمت آسانست	زبان عذر ندارم ولی هنوزم هست امید عفو که عفو تو هست عذر پذیر	... بر رضا و رغبت تست ✤ هر عذری که خواهی دار معذور

تتمهٔ حرف اول در اعتذار جریمه و طلب عفو در جواب ابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	التزام سلوک جادهٔ محبت و انتهاج مناهج مهر و مودت که وسیلهٔ اقتنای ذخائر و ذریعهٔ احتوای مفاخر جهان تواند بود مقتضی آن شده که معذرت بقبول مقابله باید و قلم عفو در صحیفهٔ جریمه او کشیده شود بیت گر از جفای تو روزی دلم بیازارد ❊ کمند شوق کشانم بصلح باز آرد	[illegible]
[illegible]	ذیل اغماض بر عثرات زلات بحکم ع و لولم یکن ذنب لما عرف العفو مبسوط گردانیدن و قواعد معاذیر مجرمانرا بمقتضای فحوای ع اذا اعتذر الجانی فکر عنه قابلا ممهد و موکد ساختن امری مرضی و در دین مروت حتمی مقضیست بنابران از سر جریمهٔ فلان در گذشت بیت هر چند گنه عظیم باشد ❊ ما در گذریم و در گذاریم	
[illegible]	بفرمان عظیم الشان فاعفوا و اصفحوا نیش جفای او بنوش وفا بر داشتیم و خار دل آزاری او در آگل مهر و مواداری نپنداشتیم چه لذت معذرت از جانب دوستان ازالهٔ وحشتی که بخاطر رسیده می نماید بیت زبان عذر ز ابروی خشم چین ببرد ❊ کلام چرب زبانان ز سینه کین ببرد	[illegible]

الابیات لمناسبة لهذه الکلمة

ابیات	فارسیه	ثنائیات	ایضاً
[illegible]	[illegible]	مجرم اگر این دقیقه بداند که دمبدم ما را چه لذتیست ز عفو گناهگار همواره ارتکاب جرائم کند بعمد پیوسته نزد ما گنه آرد باعتذار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	من ز نجیم زیار اگر مردم بجفا خاطرم فگار کنند باریاران ز خشم کردن گل [illegible] شمال خار کنند	[illegible]

حرف دوم

عربیه	نثرات	ثنائیات
لقد قطع الواشون حبل حبالنا فقطع ربّ العرش قول من وشى	چنین معلوم شد که زمرۂ از اصحاب اغراض از جادۂ تقویم انصاف انحراف اعراض نموده بخلاف راستی حکایتی بیحاصل و روایتی بلاطائل بعرض رسانیده اند حقا که ساحت احوال بنده از امثال این خبایات مبرا و معرا ست **مصراع** و اندرین معنی گواه من ضمیر پاک تست	وَهٰذَا قَوْلُ الْوُشَاةِ كَثِيرٌ وَمِنْ ظُهُوْرِهَا لَهُنَّ بُطُوْنُ فَلَا تَقْبَلُوْا مَا قِيْلَ مِنِّيْ لَدَيْكُمْ فَاِنَّ تَخَالِيْطَ الْوُشَاةِ فُنُوْنٌ
سمعت مقال الرابطة السعاة وكذب البعض بعضا [illegible]	خبر رسید که از سعایت اصحاب نمیمه غبار ملالی بر خاطر خداوندی نشسته و تمکین کرده به صیقل ایمان مغلظه مرتفع نگردد بیمین العظمة الله تعالی وهو علی ذلك شهید که هرگز انامل فکرت رقم این حال و مقال بر صفحه خیال این کمینه نکشیده و مثل این صورتی بخاطر فاتر نرسیده ع وقد خاب من یستشهد الله کاذبا	[illegible]
لقد اصغیت للواشین [illegible] رکنت الی [illegible]	درین وقت مفهوم شد که جمعی از ارباب غرض اَلَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ روایات واهیه حکایات که هرگز نبوده و کسی نشنوده بموقف عالی تقریر کرده اند از کمال درایت آن جناب غریب نمود که سخن دشمنان منافق درباره دوستان موافق استماع میفرمایند و حقیقت حال هریک را تفحص نمیفرمایند ع تا سیه روی شود هر که در و غش باشد	تُصْغِیْ اِلٰی قَوْلِ الْوُشَاةِ اَتُنْجِدُ فِي الصِّدْقِ رَاسُ الْقَلْبِ لَا مُتَسَاهِلٌ فَاِذَا [illegible] مَذَمَّةٌ [illegible] الشَّ[illegible]
[illegible]	تحقق و مقرر است که ساعی و نمام حَسَدًا مِنْ عِنْدِ اَنْفُسِهِمْ جواهر شنا را در رشتهٔ سیئات انتظام میدهند و صورتی جمیل را در کسوتی قبیح بازمی نمایند شعر كَضَرَائِرِ الْحَسْنَاءِ قُلْنَ لِوَجْهِهَا حَسَدًا وَبَغْيًا اِنَّهُ لَذَمِيْمُ پس تزویرات ایشان التفات نمودن و مقالات محالات ایشان شنودن طریق مودت بغایت مخلص کمینه از آنچه گفته اند منزه و مبرا ست ع وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنِّيْ [illegible]	[illegible]

تتمة الابیات المناسبة

ابیات	ثنائیات		ابیات
[illegible]	وَمَا عَجَبٌ أَنْ تَنْسِبُونِي بِزَلَّةٍ فَإِنْ كُنْتُ قَدْ بَلَغْتُ مِنِّي جِنَايَةً	وَلَكِنْ إِصْغَاءُ الْأَكَاذِيبِ أَعْجَبُ فَمُبْلِغُكَ الْوَاشِي أَغَشُّ وَأَكْذَبُ	[illegible]
[illegible]	بخدای جهان که میداند کانچه گفتند حاسدان بغرض	انچه پیدا وانچه پنهان است همه کذب صریح و بهتان ست	[illegible]
[illegible]	ضمیر پاک تو از بنده خدشه دارد خاطر عاشق صادق ز غرضها صافست	تهمتی که مرا اندران خیانت بینست در حق او سخن کذب و غرض را مشنو	[illegible]

بقیه حرف دوم در جوابیات

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	از افواه و السنهٔ بعضی سخنان که موجب دغدغهٔ خاطر تواند بود استماع افتاده و بحکم مَنْ يَسْمَعْ يُخِلْ تورع ضمیری روی نمود و چون مضمون کتاب شریف منطوی بر ابراء ذمت انجناب بود موضح شد که آن کلمات بنابر اغراض گفته اند ع انچه ارباب غرض گویند بی شک باطل ست	
[illegible]	از سخن جمعی که صورت حقیقت و نیکخواهی اظهار میکردند بر رایحهٔ غرضی استشمام رفت بحکم إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا کلمات ایشان بسمع قبول وصول نیافت خاطر از ان هم جمع فرمایند که از روی مهر و محبت و ازراه صدق و مودت بیت هر نکته که رنجشی از ان می شد فهم ناگفته و ناشنیده انگاشته ایم	
[illegible]	از استماع کلام بعضی که بر ایشان اعتماد گونه بود اندک خدشه روی نمود اما چون آن جناب در محکمهٔ محبت مدعای برائت ذمت را بایمان غلاظ و شداد و استشهاد حضرت رب العباد اثبات می فرمایند ما نیز مسلم داشتیم ع گذشتیم از هر چه بود و نبود	
	جمعی که داعیهٔ افساد داشته بودند غائبانه سخنان القامی نمودند اما ایشان را جرات آنکه بحضور این مخلص کلمه گویند نیست و نخواهد بود و پیوسته معنی تَتَبُّعْ مَنْ بَلَّغَكَ نصب العین خاطر فاتر است و مضمون إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ ضمیر سمیر بیت میان ما ست ریا بی طریقه که دران مجال دخل نباشد حسود بدگو را	

کلمهٔ چهارم در اعتذار ارسال تحف و هدایا و تحقیر آن و التماس قبول و جواب این اعتذار مشتمل ست بر سه حرف حرف اول در عذر هدیهٔ مالی چون از جنس نقود و امتعه و احقار آن از روی تواضع کاتب و ترفع مکتوب الیه والله المستعان وبالله التوفیق

والیه المداد

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
اُهدی علی قدرِ ما یُهدی الی الملکین ولا یلیقُ بکُم اهداءُ مسکینِ	اگر نثار تو خواهم کدام تحفهٔ زیبا وگر فدای تو جویم کدام خدمت لائق	بنابر رسم قدیم و عادت معهود که اصاغر بتحفات انبساطی نموده اند و اکابر بحکم لطف و تعطف قبول میفرموده منهاج این جسارت بتقدیم انبساط پیموده شد و با وجود حقارت شرف قبول مامول ست بیت هر چند گر هدیه حقیرست بپذیر که تحفه فقیرست	چو گل بخنده درآید لب امل ز نشاط اگر ز گلشن لطفت وزد نسیم قبول
اُهدی کمستبضعٍ تمرًا الی هجرٍ وحاملٍ وشیَ ابرادٍ الی یمنِ	اگر بتحفهٔ جانان هزار جان آرم محقرست نشاید که بر زبان آرم	چون کرم سلیمانی با وجود جهانبانی که تحفهٔ مور حقیر را بنظر قبول منظور گردانیده امیدوارست که جناب دولت پناهی نیز هدیهٔ محقر خادمان را بعین رضا ملحوظ سازند بیت عجب نبود ز لطف بیکرانه ✤ قبول تحفهٔ مانی بجانانه	اگرچه هیچ نیرزد چو یافت عز قبول سرور در غایت بهجت که جان نثار کنم
بضاعتی المزجاة للبرّ لائقٌ ولکنّ اتحافَ الفقیرِ حقیرُ	تحفهٔ مختصرم لائق آن حضرت نیست همتم هست ولی درخور این قدرت نیست	هدیهٔ محقر درویشان و تحفهٔ مختصر ایشان استحقاق نظر قبول آن حضرت ندارد اما از تاثیر اخلاق رضیه و میامن اوصاف مرضیه ملازمان میسر که آنرا در محل رضا و موقع استرضا جای بخشند بیت تحفه هر چند هست ناقابل ✤ نزد اهل کرم بود مقبول	نقد روان نثار تو کردم گرچه نیست درخورد حضرت تو نثار حقیر ما
لو کنتُ اُهدی علی قدری وقدرکُمُ لکنتُ اُهدی لک الدنیا وما فیها	من کیستم که تحفه فرستم برای تو باید که جان نثار کنم در هوای تو	بمحقر تحفه و مختصر هدیه جرأت کرده و جسارت نموده مصدع خدام شده امید واثق است که بعاطفت سلیمانی از گستاخی موری ضعیف درگذرند و عرضه نیاز بندگان را بمعرض قبول جا دهند بیت بنده چون مورست وا درا دست رس ✤ پای ملخ و سلیمانی نعمت لطف فرما و در پذیر	...ان تو که کرم دست رس بجان بودے بپیش کش بندگانت آن بودے

حرف دوم درآنکه تحفهٔ علمی باشد چون کتب مصنفه وقصاید مدحیه وارسال دعوات درین حرف داخل ست

ابیات	ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	[illegible]	معروض آنکه بدرقی درخورده ورس همایون باستفاده واستفاده مشغول بود حالا از الفاظ مجلس شریف دوسه کلمه بتحریر تالیف درآورده ارسال نمود شعر وَتِلْکَ الرَّوضُ قَدْ یُهْدِی بِصَاحِبِهِ بِرَسْمِ خِدْمَتِهِ مِنْ رَوْضِهِ اتحفا امید که بتشریف اصلاح معزز گردد	[illegible]
[illegible]	[illegible]	کلمهٔ چند بهم از مجلس سامی استفاده نموده بمرقانون اَخَذْنَا مِنَ الْبَحْرِ وَنَنْثُرُ عَلَیْهِ خود دنوره وار براشعه انوار حضرت آثار مخدومی جلوه میدید وبزبان نیاز میگوید بیت تحفها از لطف خود دادی من دودیش را لطف فرماو بپذیر این تحفهای خویش را	[illegible]
[illegible]	[illegible]	بضاعت مزجات فقرالایق صدر کبیر نیست اما چون آنجناب مظهر لطف وکرامت ست اگر دعای درویشان را بمحل قبول رسانند جا گیرند بیت پیشت بدعا برآورم دست ٭ در دست همین دعاست ما را	[illegible]
[illegible]		دو کلمه از نتیجهٔ قریحهٔ خامده وطبیعت جامده که بقلم اخلاص بر لوح اختصاص رقم پذیر شده تحفهٔ مجلس شریف و بدیه موقف منیف میگردد ع زهی سعادت واقبال اگر فتد مقبول	[illegible]

الابیات المناسبة لاحد النوعین

ابیات	ثنائیات	ثنائیات	ابیات
[illegible]	هَدِیَّتِی تَقْصُرُ عَنْ هِمَّتِی وَهِمَّتِی تَعْلُو عَلَی مَالِی فَخَالِصُ الْوُدِّ وَمَحْضُ الثَّنَا اَحْسَنُ مَا یُهْدِیکَ اَمْثَالِی	مور چون پای ملخ نزد سلیمان آورد خورد تشویر فراوان و سر افگند بپیش پس برآورد سر وگفت که نزدیک ملوک هر کس آن به که برد تحفه باندازهٔ خویش	[illegible]
[illegible]	اُهْدِی لِمَجْلِسِهِ الْکَرِیمِ وَاِنَّمَا اُهْدِی لَهُ مَا حُزْتُ مِنْ نَعْمَائِهِ کَالْبَحْرِ یُمْطِرُهُ السَّحَابُ وَمَالَهُ مَنٌّ عَلَیْهِ فَاِنَّهُ مِنْ مَائِهِ	عزیز مصر مکارم توئی درین ایام بدین بضاعت مزجات تا نظر فرما اگرچه تحفه حقیرست ازین فقیر حقیر قبول کن که بیابی قبول هر دو سرا	[illegible]
[illegible]	اَرْسَلَ الْاَنْمُلَ مِنْ خُلُوصِ وِدَادِی بِسُلَیْمَانَ نِصْفَ رِجْلِ جَرَادِی قَایِلًا ذَاکَ مُنْتَهَی مَجْهُودِی وَالْهَدَایَا بِقَدْرِ مَنْ یُهْدِی	کی زیبی تحفهٔ خداوند هوش در معدن زیره بکرمان برد شرم بود بادیه بیمایه را کاب سوی دجلهٔ عمان برد	[illegible]

بقیة الابیات المناسبة لاحد النوعین

ابیات	ثنائیات	ابیات	ثنائیات
[illegible]	ولقد نظرت فما وجدت هدية أهدي إليك سوى الدعاء الصالح فجعلته وعلى الإله قبوله وقرينة لك بالثناء الفائح	[illegible]	گرچه مور قربان را نشاید تحفه نزل سلیمان را نشاید ولی باید که هر جا مرد درویش فرستد تحفه بر اندازه خویش
[illegible]	بضاعتي المزجاة مولاي فاقبلن فأنت عزيز المصر بل واحد العصر وأوف لنا كيل العناية مفضلا يزدك ربي بسطة الجاه والقدر		تحفه که موری بسلیمان برد لطف سلیمان چو بود جان برد ورنه چه اندازه بود خاک را تاب دهد چشمه افلاک را
[illegible]	لما رأيت الناس أهدوا جواهرا كهيا وعقيانا ومسكا فائحا فعجزت عما يقتضيه همتي أهديت من ذاك الدعاء الصالحا		لائق نبود قطره بعمان بردن خار و خس تحفه بگلستان بردن اما چه کنم رسم موران باشد پای ملخی نزد سلیمان بردن
[illegible]	وأتت سليمان يوم العرض نملة والعبد يعذر في إتحاف ما ملكا ولو أطاق لأهدى الفرقدين معا والشمس والبدر والعيوق والفلكا		در این بستان که گل قدری ندارد کجا قیمت بود شاخ گیاه را در این منزل که ره را رو نیابد چه قدر و منزلت باشد [illegible] ما
[illegible]	وأتت سليمان يوم العرض نملة برجل جراد كان في فيها ترنمت بلسان الصدق واعتذرت إن الهدايا بقدر مهديها	[illegible]	نیم جانی که هست پیشکشم خود بدست من این قدر باشد نبود لائق نثار تو لیک تحفه بنده مختصر باشد
[illegible]	عروس فکر که از حجله ضمیر منیر بخدمت تو فرستادم این فقیر حقیر توقع است ز شاه اکرم کانرا بجلوه گاه قبولت نکو کند تصویر	[illegible]	بنده گر پیش حضرت تو کشد تحفه جان بلطف خود بپذیر نیست بر طبع نازکم پنهان [illegible] تحفه [illegible] حقیر

حرف سوم درجواب اعتذار ارسال هدایا در هر نوع جواب عطی دیگرست

اما جوابات از نوع اول

ابیات	فقرات	ثنائیات
ای آنکه کسی کم از تو نیست بتحفه [illegible] عاطفان را زده لطف و کرم [illegible]	تحت و هدایا که ارسال فرموده بود مخلص والتخواه را باوجود تقصیرات خجالت خجالت افزوده سید عذر خواهی این الطاف جگر و جبه ان نموده و بمقام مجازات بکدام قوت توان بود مصراع جزاه الله رب العرش خیرا	دائم نظری بجانب ما فکنی جان و دل ما بری بشیرین سخنی صد تحفه دهی و عذر آن نخواهی اینها ز تو آید و چنینها تو کنی
[illegible]	ازابدای تحفه مشتمل برطرف مخدومی مستغرق بحر خجلت شده معروض میگرداند که رسم اعتذار وظیفه این فقیرست بیت همان به که خاموش باشم زعذر که هم لطفت از خود شود عذرخواه	فلا تعذر لما تهدی الینا حقیر لی عند ناشیٔ جلیل فما اتحفتنی جم کثیر قلیلک لا یقال له قلیل
[illegible]	ازصدور آن الطاف و ورود آن اعطاف که فرموده بودند مواد استظهار و استبشار متزاید و تضاعف گشته اسباب اعتضاد و اعتماد متوالی و مترادف شد احسنت الینا نظر الله الیک	زان تحفه زیبا که کرم فرمودے بر روی دلم در فرح بگشودے من خود ز کرمهای تو ممنون بودم مهرو کرمی بر سر مهر افزودے
[illegible]	معالم مکارم از تشریف اتحاف جناب شریف پیدا و الطاف [illegible] ازابدای آن مخلص نواز واضح و هویداست بیت این لطف نشنیدیم و [illegible]	کم تحفة مقبولة مبرورة تعطیه ایانا بغیر حساب فلذائذ النعم الجسام جلیلة واجلهن هدیة الاحباب

جواب از نوع ثانی

ثنائیات	فقرات	ابیات
وافضلت ابنه یبلغ عنی عیونا الماء فی فضل ملک الکریم بمن انزها فاد الفضل الکریم یعرف الذی … و ذکر الضیف	رساله که ارسال فرموده بودند مطلع انوار حقائق و مقصد آمال ارباب دقائق بود الطاف لطیفش در جلوگاه کمالات عز روز حسن نزای تراز تحسین ست + و معانی شریفش در سواد حروف ع چو در سیاهی شب روشنی پروین ست + الله یجزیک یا مولای بالاکرم	کتابک وافی مطلع الحقائق و منطبق بسر الرسائل و المعانی
	بکر فکر که از حجلهٔ ضمیر منیر بغرفهٔ تحریر خرامید و جلوه در منصهٔ ظهور جلوه جمال نمود و تقدیم روحانی که تجلی حلل حسن الفاظ و لطف معانی تجلی داشت از منظرهٔ کمال تجلی فرموده در تعریف و توصیف آن چه توان گفت بیت سخن ز آسمان بر زمین آمد اول + کنونش تو بر آسمان می‌رسانی	اتتک التی منحته کمالیه تجلی بها حکما اماما ملیح
رسالتکم و نشاد فی الارسال الاوان شفین علم ثم اذن ادمان یا ان رتب نفیس … بمنقال الافراد بکمال الوصف من اعمال الصنف	تحفهٔ ادعیهٔ مجابه و هدیهٔ دعوات مستجابه که التفات فرموده بودند آنرا حرز جان و تعویذ جنان داشته رابطهٔ رضاجوئی و مودت مجدد و قاعدهٔ هواداری و محبت موکد شد بیت تا بدعاهای مستظهریم + تحفهٔ دعوات ز ما و امگیر	اتحفتنی بالدعاء والذکر فانلته بالثناء والشکر
	از هدیهٔ کامله که شرف ارسال ارزانی فرموده بودند دیدهٔ یاران بکحل الجواهر محبت منور و مکحل شد و مرآت خاطر هواداران از غبار شبهت مصفا و مصقل گشت عذر آن از حد بیان متجاوز ست ع کرم کردی جزاک الله خیرا	الفاک عند النثر احسن ناثر و اراک عند النظم احسن ناظم

الابیات اللائقة لهذا الافتتاح

ابیات		فارسیه	عربیه
چو سوسن اگر شد هر کلکی زبان گردم کجا ز عهدهٔ شکر تو می‌توانم آزاد	شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار که اگر خار و گر گل همه پروردهٔ تست	اذا قلت قد اصنعت شکری اتیت لی ایادی حسانا تسترق بها شکری	اذا اعطی القلیل فتی جلیل فلیس قلیله الا کثیرا
چونکه ز شکرت نتوان زد نفس چاره این کار خموشی ست و بس	اگر زبان سر بی روزگار در بند و بشکر در سخن آیند در بای وجود	ولا عذر لی فی ترک مطلق الشکر سوی اننی من شرح شکرک عاجز	له ایادی علی سابغة اعد منها و لا اعددها
گر چه گل گوهر ثنا بست سفت ما شکر ناک حق شکر گفت	چنانچه جود و کرم بر وجود تو ختم ست سجود شکر نعم بر من حزین ختم ست	هدیه که از آن یار نا گریز آید مقررست که زیبا و دلپذیر آید	ایادیک عمد ودعلینا ظلالها ونعماک مصبوب الینا سحالها

سطر ثالث در شکرگزاری بر اصناف عنایت و انواع موهبت

بر ضمیر منیر هوشمندان خبیر و ضوحی تمام و سطوعی لاکلام دارد که مرجع همهٔ ستایشها و مصیر مجموع سپاسها حضرت ولی النعم ست توالت
الاؤه و ترادفت نعمائه هیچ چیز نیست الا که منعم حقیقی جل ذکره رسانیده ست منعم علیه را بنتیجه مورد وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ
فَمِنَ اللهِ و کثرت آلای الهی و وفور نعمای پادشاهی بدرجه رسید و بمرتبه انجامید که عقل هیچ کاملی و فهم هیچ فاضلی بحصر شطری
ازان و بشمار عشری از معشار آن راه نبرد وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لَا تُحْصُوهَا بیت حد شکر حق ندانند هیچکس ✦ حیرت آمد حاصل این کار
و بس ✦ و با وجود عجز بندگان از شکر الهی امتثال فرمان پادشاهی که وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ لازم ست
و اظهار شکر نعمای خداوندی فرمودن از لوازم اما شکر ارباب نعم که وسائط ایصال نعمت اند منعم علیه نیز ادا باید کرد مَن لَّمْ
يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهَ و شکری که در مکاتیب نویسند دو نوع ست یکی شکر حق سبحانه و تعالی باشد بازای نعمتی که واقع ست بنسبت
کاتب یا مکتوب الیه یا عامهٔ خلق دوم شکری باشد راجع بخلق برای اکرام و انعام ایشان لاجرم این سطر مشتمل بر
دو کلمه افتاد کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی و این نیز دو قسم ست یکی آنکه نعمتی باشد عام بر کافهٔ انام چون امنیت
زمان و عدالت سلطان دوم آنکه خاص بود بکاتب یا مکتوب الیه و هر قسمی در حرفی
مذکور میشود وَالتَّوْفِيقُ مِنْ وَاهِبِ النِّعَمِ تَبَارَكَ وَتَقَدَّسَ وَتَعَظَّمَ

قسم اول از کلمهٔ اولی در شکر باری تعالی

بر نعمتی که بعموم خلق حاصل کرده چون امنیت و جمعیت و فراغت خاطر و امثال آن

ابیات	فقرات	ابیات
[illegible]	الحمد لله که اشجار جویبار معدلت از رشحات امطار احسان و افاضت طراوت یافته و نهال گلزار نصفت از قطرات باران مکرمت نضارت پذیرفته سکنهٔ این ولایت در مهاد امن و امان آرامش دارند و متوطنان این دیار در ظلال مرحمت با سائش میگذرانند بیت آرام یافت در حرم امن وحش و طیر ✦ و آسوده گشت در کنف عدل انس و جان	
[illegible]	الحمد لله والمنه که ببرکت امن و امان و میمنت عدل و احسان ارباب این ولایت اقامت مراسم طاعات و ادامت بر لوازم جمعیت و جماعات را اکسیر سعادت جاوید میدانند و اقتفاء آثار سنت نبوی و اتباع احکام شریعت مصطفوی عَلَى وَاضِعِهَا أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ نور بامرهٔ امید می شناسد بیت زمین تقویت شرع دیدبار و کن فیض تربیت عدل سینها گلشن	

تتمهٔ قسم اول در شکر باری تعالی بر نعمتی که بعموم خلق احاطه کرده

ابیات	فقرات	ابیات
الحمد لله ذی السلطان والجبروت والمجد والعز والبرهان والعظموت	لله الحمد که از روائح ریاحین فراغت و رفاهیت ریاض خواطر رعایا معطر و از لوامع ثواقب شادمانی و مسرت ابصار ضمائر برایا منور و نهال بوستان دولت از سرچشمه شریعت سیراب شده و شجرهٔ طیبهٔ ملت بثمرهٔ سعادت و اقبال بارور گشته **بیت** لوای شرع مرفوع و اساس مرحمت محکم + جهان از عدل آبادان و لبها از طرب خندان	ز نور امان چشم ایام روشن ز سیل امانی دل دهر خرم
حمداً لمن ظهرت فی الکون حکمته ومن توالت مدی الایام نعمته	الشکر لله تعالی که نقش التعظیم لامر الله بر اوراق روزگار مکتوب ست و رایت الشفقة علی خلق الله در مضمار لیل و نهار منصوب، عائم دین و دولت بقوائم ملک و ملت استحکام یافته و قواعد شرع متین بضوابط حق الیقین تمهیدی تمام پذیرفته **بیت** زمین معدلت و فیض ملت بنوست + اساس جور ضعیف و بنای عدل قوی	
حمداً لفائق اصباح الهدایات شکر الموفق مصباح العنایات	ادای سپاس ستایش لازم ست و رعایت وظائف شکر و ثنا از لوازم کرامت معدلت عام و لوای نصفت تمام در فضای ممالک برافراشته گشته و آیت بخشش کامل و بخشائش شامل بکلک رفاهیت بر صحائف اوقات کافهٔ رعایا نگاشته شده **بیت** عالم از معدلت گرفته نسق + ملک معمور و شرع با رونق	زمین تقویت شرع دهد بار روشن ز فیض تربیت عدل سینها گلشن
الحمد لله المعظم شانه عم البرایا دائماً احسانه	مراسم حمد واجبست و رواتب شکر لازم ولا ریب که از نفحات انس نسائم صحت و سلامت ریاض قلوب انام معطرست و از لمعات کواکب عافیت و کرامت ساحات صدور خواص و عوام منور، اهالی مملکت با فاضت معدلت معمورند و ارباب ولایت برعایت تمام حمیت خرم و مسرور **بیت** عالم از خرمی نگارستان + سینها تازه چون بهارستان	

حرف دوم از کلمهٔ اولی در شکر باریتعالی درباب شکر خاص آن بر افاضت نعم الهی باشد بنسبت کاتب از ظهور آثار دولت واقبال و وفور مآثر جاه وجلال وصحت وسلامت عافیت وکرامت ومثال آن وثبت این شکر وظیفهٔ مکتوب الیه است که در جواب کاتب ایراد کند واین صورت بروجه استیفا جهت طبقات واخوانیات در سطر هشتم از صحیفهٔ ثانیه رقم زده می‌آید از نجا سی کلمه از شکرگذاری که صاحب مکتوب الیه بکار آید آورده میشود رعایت مراتب طبقات واخوانیات ملحوظ است وتصرف در عبارات تعلق بذهن سخن‌سنجی دارد

ومن الله التوفیق والیه المدد

الفقرات

للملوک

شکر الحمد که امداد تائیدات ربانی واسعاد توفیقات سبحانی مرتجی ایام دولت قاهره ورفیق روزگار خلافت زاهره است آفتاب سعادت همایون از مشارق جاه وجلال شارق ولوای جلالت روز افزون در اکناف واطراف ممالک

خافق

الخوق اللاحق

منت خدا را که اسباب کامرانی وکامگاری لحظه فلحظه در ترقی وتضاعف است آثار بختیاری وناماداری ...... ساعة فساعة در تضاعف وتزاید نسیم دولت از مهب بهجت در وزیدن است وشمیم سعادت از ریاض مکرمت

در دمیدن

بحمد الله که سریر سلطنت باهره بازروهٔ افلاک ابدی میثاق وتاج خلافت زاهره از تارک سپهر برین برتری جوید از دور عاطفت پادشاهانه افاضت مرحمت باقاصی وادانی بلاد واصلست واز ظهور معدلت خسروانه میامن امن وامان اکابر واصاغر عباد را حاصل

سپاس خدا وندرا جل وکرم عزه که خیام جاه وجلال باوتاد حشمت واقبال مشدود ومستور وابواب مکارم بفیض من عنده مفاتیح الغیب بر وجود متعلقان این جانب مغلق ومسدود وامور دولت بر مقتضای مرام ساخته ومهام مملکت بر وفق مراد ومدعا پرداخته

لوازم شکر این موهبت عظمی که آفتاب خلافت بر اقطار ممالک تافته سپید از رم وور ظلمت سیاهی اوج منحت کبری کرا از نسیم عاطفت وموهبت اطراف اقالیم طراوت تازه وتضارتی بی اندازه یافته بجای آرد رقم مصراع

فالحمد لله حمدا دائما ابدا

المنة لله که مناظم دین ودولت بر وجهی که باید میسر است ومعاقد ملک وملت بر نمطی که شاید معین ومقرر دست تصرف زمان از اذیال احوال کوتاه است ورقم صفحات حالات درگاه وبیگاه فحوای آیه وما النصر الا

من عند الله

للصدور المقربین

بر توفیق افاضت مکارم و اشاعت مراحم که رفیق حال گشت بعطوف تن آدم و اقارب با عدال عالم و اصل میگردد مواجب حمد لوازم شکر تعلیم میرساند **شعر** نشکر الخالق القنا علی الآء و بشکره یجود منه بنعمائه

تحفهٔ نامی در مبارکباد خداوند عالم تبارک و تعظم که نهال اجلال و چمن جاه و جلال ان همیشان اقبال تعمر تقش ناضر باسیت و تجلی احوال از میامن اقبال برکت فضل ینابیعش مستوعب کامرانی و دولت **بیت** شکر میگویم خدا را کز انعام عام ❊ امید بد پیوسته حال بندگان انتظام

الحمد لله که کواکب اقبال از مطالع جاه و جلال طالع شده و ثواقب افضال و حکم گذاری از مراقی بهجت و استقلال ساطع و لامع گشته اولیا در کنف سلامت مرفه و مستریح اعدا و مخالف ملامت منکوب و دفع **بیت** شکری فزون ز عرصهٔ اندیشه و خیال هر دم نثار حضرت وهاب ذی الجلال

للوزراء العظام

الحمد لله که امداد الطاف ازلی زبان زمان بساحات احوال حصول است و الشکر لله که امداد اعطاف لم یزلی الخط بالخط بادی ضمنه واوقات دارد و واصل **بیت** حمد گویم کارسازی را که باشد بر دوام ❊ رحمت ایام و الغامش نصیب خاص و عام

شکر للولی النعم تعالی و تعظم که مهمات کلی بر مقتضای خاطر میسر و مهیاست و مشارب کامرانی و کامگاری بفیضان فیض فضل حضرت پروردگار از شوائب مکاره طاهره و مصفا **بیت** سپاس و شکر خدا را سزد که از ره لطف ❊ بیک لطیفه ببخشد هزار گونه مراد

سپاس و ستایش مر خدا را که مجموع مطالب از مواهب عنایت بیناتش میسر است و تمامی آرزو از رعایت حمایت بی نهایتش مرتب و مقرر **بیت** شکر گویم از صمیم دل خدائی را که داد بنده را از مخزن لطف و کرم نقد مراد

لارباب الدواوین

الحمد لواهب العطیات که از برای حصول مطالب مساعی دست و درگشت و مهمات بتخمیه حشمت و کرامت و دولت آثار اقبال بانصرام و اسباب حشمت در مرتبهٔ انتظام

الحمد لله تعالی که در مراتب اقبال عابرس و نایست و محتقبال و حسن عز و جلال تموارد ناضره ساحت امانی باثار رحمت او معروفست و مصروف بنواصب الفضل واهب المواهب از حریم اوقات مصروف

الحمد لله که امداد تمکن و استظهار روز بروز در تضاعف است و اسباب ترقی و استبشار ساعت بساعت در تواصل و ترادف

للعلماء و اهل الاقلام

شکر الله که ساحت تمنا بحصول مرادات و مدعیات تزئین می یابد و روز به روز امید بلطیف مرادات و متمنیات تجلی می پذیرد

الشکر لله الذی اجود که ریاض امال بر شحات ینابیع اقبال نا فر است و احداق افضال و اجلال بالغه و دالاحسان بساحت احوال ناظر

الشکر لفائض النعم که قد و عرف کامرانی آمال در درگاه ... بر دوق ... و وهاب و دولت پیراسته

للمتفرقات

الحمد لله که متمنیات خاطر بفیضان فضل ربانی حاصل است و کارفرمائی قضا و قدر باضافت عطیات خالق [illegible] و تمامی مناهج و مصالح [illegible]

الحمد لله که جرائم احوال از مواهب نوازش و مواهب تعوارق حشمت [illegible] اجلال بمواهب الهی و عواطف پادشاهی اوقات موشح و مشحون

حمد الله که اشعهٔ انوار کامگاری بر صحیفهٔ احوال ساطع است و لمعات آثار عزت و بختیاری بعون نصرت باری از افق اوقات لایح و لامع

سادات

الحمد لفائض الجود که باعانت لطائف ازلی الوہیہ کرامت در ساحت لقیہم نضرة وسرورا منصوب و متعلی ست و باسعاد عواطف لم یزلی ابدی سیادت زمساعی معاروکان سعیہم مشکورا معمور و منجلی شعر
فالحمد لله رب العالمین باذره + من نعمه عزاسمه وعلا

الحمد لولیه که از لمعان بوارق افاضات حضرت مفیض البرکات مستشعر ذلک هو الفوز العظیم درخشانست زہی باب منابع حمایات و ولی الحسنات نهال لهم ما یشاؤن عند ربهم تازه و ریان شعر
فالمن من الله تبارک و تعالیٰ + والشکر علی ما منح الخلق مادام

تحف المحامد للاحد الماجد که آثار تائیدات والله یؤید بنصره من یشاء بر صفحات احوال واضح ست و انوار توفیقات وما توفیقی الا بالله از مطالع ازمان و اوقات طالع و لائح شعر فالحمد لله
حمدا لا انصرام له + ولا انفصام و یجزی الحامد النعماء

للائمه والقضاة

الحمد للفتاح العلیم که صفحات مطالعات از تعلیم علم الانسان ما لم یعلم لیلا و نهارا لحل مشکلات متجلیست و مرایا ملاحظات بتلقین لقن و یعلمهم الکتاب والحکمة سرا و جهارا بصیقل تبیین معضلات مصفی و منجلی شعر فالحمد لله مولانا و خالقنا + ذی المن والطول والنعماء والکرم

حمد العالم الغیب والشهادة که همواره مجلس درس مجمع افادت بزمره فضلاء عالیشان مشمول و محفوفست و شوائب شبهات از طلبه رفیع المکان چون ستاره زمان از دیال احوال ایشان مدفوع و مصروف شعر
فالحمد مدی الدهر لمن جل جلاله + النعم والکرم لطفا و نوالا

الحمد لمن یقضی بالحق وهو خیر الفاضلین که توت حمل اعباء اوامر و نواہی و تقویت احکام شریعت حضرت رسالت صلوات الله علیه بلا سمت التناہی حاصلست و مدد لطف الہی اجراء امور و مهام را بحسب مراد و مرام ضامن و کافل شعر
فحمدا علی الآئه المترادفة + وشکرا علی نعمائه المضاعفة

للمشائخ الکرام

شکر الله تعالیٰ که رواتب عنایات از لیه که روابط کفایات ابدیه بهمان توانر بود بروزگار فقر متعاقب و متواترست و ایادی نوائب علائق و شدائد عوائق از ذیال احوال مستغرقه بوظائف اوراد و رواتب اذکار قاصر شعر فالحمد لله حمدا لا انقطاع له + علی ایادیه اسرارا و اعلانا

الشکر لولی النعم که مواهب کلمات طیبه بر اکثر اوقات از حضرت وهاب العطیات فائض میشود و جیب انتباه قلوب طالبان مناهج تحقیق ست سیامی معارف شریفه که زراغب از بنیاد فیاض ذوارف عوارف تحفه سر سید متم شیدان حقائق از رفیق طریق شعر
فالحمد علی حبه واه حمدا + کثیرا بالتواتر والتوالی

تحفه شکر للمنعم الشکور که چنین ریاض ریاضات از ینابیع افاضات حضرت مفیض جود و علت عالم وجود طراوت تمام یافته و از نسائم حمیم محبت بانی و نسیم گلشن عطیه سبحانی غنچه مراد بگلبن شاد و سرا و شگفته شعر
فالحمد لله علی ایادی کثیره + والشکر له علی توالی نعمه

لسائر العلما

المنة لله المهیمن العلام که از فوائح گلزار توجه مطالعه علوم پیوسته مشام دل معطرست و از لوامع انوار تامل در حقائق حدود و دقائق رسوم همواره دیده جان منور شعر فالحمد حمدا دائما متوالیا
بمن لم یزل مستغنیا متعالیا

سپاس من الله العظیم که انواع تائیدات الہی بی سمت انفصال و انقضاء با اوقات مستغرقه در مطالعات واصلست و صنوف توفیقات نامتناہی بی سمت انقطاع و انصرام با زمنه مصروفه بملاحظات متواصل شعر
فالحمد لله الذی علمنا + ومن افانین العلی عظمنا

المنة للمنان الذی علم القرآن که جوامع اوقات تحری مراضی الہی بتجلی موجبات الطاف بی تناہی مقرونست و همگی حالات بتصحیح ابواب مبهمه و توضیح مشکلات امهه شحیح و مشحون شعر فلنشکر ربنا
فی کل وقت + علی الآلاء والنعم الحسان

عنوانیات	ایضاً	ایضاً
الحمد للحق ادراک المسئلات کہ آثار حصول مرادات از مشارق مطالع ... فروز و نیتر وصول بمرادات از ... عوارف سبحانی ... مود	شکر الواهب العطایا کہ ایام و لیالی محفوظ حمایت و حراست الطاف ذی الجلال لیست و اوقات و ازمنہ مشمول میامن عنایت و عطاف لایزالی	و وظایف الحمد للاحد الحمید کہ اسباب کرامت و کامرانی بر وفق مدعا مهیا و منتظم ست و اسباب حصول آمال و امانی بر مقتضای مرام مجتمع و ملتئم
... لولی الانعام کہ مهام کامگاری بمنیح ... جلال و جلال جاریست و امور بختیاری بر مسلک مستقیم بفضل ... ال سائر و سارے	الشکر لمسبب اسباب النجح کہ نهال آمال از قطرات سحاب رحمت ربانی سبز و سیراب ست و ریاض امانی از رشحات منابع فیض سبحانی تازه و شاداب	الحمد لمولی النعم الکبیرہ کہ بهبوب ریاح فوز و فلاح از مهب مواهب ربانی چمن احوال تازه ست و بوفور نثار عواطف سبحانی محافل حصول آمال بجید انداز ه
حمد لمن له الجود و النعماء کہ ابواب تهانی بمفاتیح انبساط بر وجوه احوال کشاده ست و اسباب انشراح بمیامن ارتیاح در اوقات مهیا و آماده	الحمد لولی الحمد و الثناء کہ دلائل ما یفتح اللّٰہ للناس من رحمۃ فلا ممسک لها از صفائح حالات لا تحسب و مجال اتممت علیکم نعمتی از اسر و ازمنہ و اوقات واضح	شکر المن لا طول الالاء کہ مشام امید از رائحہ نجاح و اجابت مروح و معطر ست و دیدهٔ رجا از کحل الجواهر صلاح و سلامت مکحل و منور
حمد اکثر المن لا یعد نعماؤه کہ ریاض امال از مطر فیض لایزال طراوت یافتہ و رافت و دول مامونست و دامن اماسے ار امواج بحر لطف الهی بهره گرفتہ بجواهر اسعاف مشحون	الشکر لکافی المهمات کہ دست تقدیر حجاب تمناع از پیش جمال مقاصد بر انداختہ است و فراش قضا رایت نصیبتی حسن تمامن کہ در فضای احوال برافراختہ	الشکر للذی الرحمۃ الواسعۃ کہ موارد سرور و مشارب بهجت و حبور موررودست و ظلال نوال عام متعال بر مفارق احوال مبسوط و ممدود
الشکر لمن لا یحصے الاؤه کہ طوائف دوستان بر مسند فراغت و رفاهیت خوشحال و مسرور و معاشر بیگانگان در مضیق محبت و خذلان مکفوف و مزجور	الحمد لمن له النعماء و منہ الالاء کہ درجات حضور و جمعیت در عهدها از رده فلک اعلی مسا ... ست و جریدهٔ زندگانی رقوم مسرت و کامرانی راجا مروجا و سے	منا لواسع العطاء کہ خیام ایام دولت باوتاد فراغ و رفاهیت مشید ست و خیمات اوقات به بشارات عواطف وهب العطیات مورد
حمد المفتح ابواب العطیات کہ تمنیات خاطر یاران در حیز حصول ست و دعیات بواطن ... بمواد ار بسعادات نجاح مقرون و موصول	الحمد لواجب الوجود و مفیض الکرم و الجود کہ منشور زندگانی بتوقیع کامرانی موشح ست و نشان اوقات امانی بطغرای فرح و شادمانی موقع و موشح	شکر الکثیر الذی الطول و العطا کہ از فواتح روائح اقبال کرامت صد و احباب در انشراح ست از نسائم نجاح جلال البشهامت قلوب اصحاب دلهنر از و ار ... یتلاح

الابیات الحمدیه	فرادی	ایضاً	ثنائیات
فلله حمدٌ یعانق النعم و یوجب اتصال الفضل بالکرم	کسی را رسد نازش [illegible] که دارد ثنایش [illegible]	[illegible] ثنا یابد [illegible] والا الاحسان ثنا یابد از نعم حق الی الاطلاق	الحمد للخالق الموصوف بالکرم والشکر للمنعم المعروف بالقدم ذی الطول والجود والآلاء والمنن واللطف والفضل والاحسان والنعم
حمداً لباری الآفاق علی [illegible] الانام فیض الوجود من آثار الجود بالدوام	[illegible] سپاس [illegible] صمدان است از آنکه عطایش افزون از بیان است	[illegible] افزون ز [illegible] ثنا [illegible]	حمد بحد صعبی را کو داز لطف کارساز همه فیض انعام او ز روی کرم شد دل افروز و دلنواز همه
ثنا و حمد خداوند [illegible] جهان نیست سپاس نعمت او در [illegible] نیست	[illegible] از فیض حق [illegible] [illegible]	[illegible] از فیض حق [illegible] [illegible]	حمدت ربی علی ایادیه حمداً ترشح عن اعلی عوادیه شکرته وصدی الایام اشکره لکن تقاصر شکری عن ایادیه
ز نعمت حق [illegible] [illegible]	[illegible] عطای [illegible] [illegible]	[illegible] پایان [illegible]	الطاف خدا که برتر ست از چه و چون از حد خیال ما رسد هست فزون گر هر سر موی من زبانی گردد از عهده شکر حق نیاید بیرون

کلمه ثانیه در شکرگذاری اولیای نعم که وسائط ایصال آثار کرم اند منعم علیهم و این نیز دو قسم ست اول عام بنسبت جمعی از کرام و اخوان و خلان و اکفا و اقران درین قسم داخل اند دوم خاص بنسبت یکی از ارباب نعم و هر قسمی در حرفی ایراد کرده میشود

حرف اول در شکر طائفه از اعیان
زمان و جمعی از احباب و اقران

والله المستعان

الفقرات	ابیات ثنائیات عربیه	ثنائیات فارسیه
حمد لله عظیم الشان که استمطار رشحات مکرمت از سحاب تفات زمره وقوع می پذیرد که حرارت زدگان باجره نوائی را در ظلال عاطفت بزلال ملاطفت میرسانند تعطشان مملکت نامرادی را از منابع معاضدت و مناهل ساعدت سیراب میگردانند شعر تراهم یفقا فی المدائح تعالیا ٭ کتوما الاسرار الضمیر مداریا	[illegible]	سخن بگوی زیگانگی که در ره و فا بیان اهل وفا آشنائی از کیست زدیده آئینه سینه شان غبار نفاق که روشن از لمعات مفاخر زیست
لله الذی لفضل العطا که بملازمت جمعی شرف استسعاد وست داده که برعایت دقائق مرحمت مرهم نشان بر جراحت اثر وزدی الاحسان من انبار الزمان کشیده اند و با فات تعائق جمعیت دلهای مجروحان انیاب نوائب را برسر باز ار دلنوازی بثمن الانسان عبید الاحسان بیت همه از دولت و اقبال سعادتمند بزنه سپند بکس انچه بخود نه پسند	[illegible]	تو می همه حسن لطف را پیرایه سودای وفا و صدق را سرمایه با اهل کمال سال و مه همخانه با خلق ستوده روز و شب همسایه
الحمد لله که بهم باجماعتی اتفاده که مخائل تلطف و دلنوازی بر جبین مبین ایشان واضح و هویدا و دلائل ترحم و کارسازی از جبهه پاکیزه ایشان لائح و هویدا است صحائف مجد و شرف بر قوم مواهب ایشان موشح ست و ریاض لطف و نعم از سحاب ایادی ایشان منضر و مترشح بیت چون روز روشن ست شبستان اهل دل ٭ از چهره شان که مطلع صبح سعادت ست		تنبعوا بمدحة الطریق قبابهم یتنازعون بها علی الضیفان و کانهم وقلبهم یجود بنفسه حب القری حطبا علی النیران
الحمد لسابق الانعام و الجواد علی الدوام که شرف مصاحبت و دولت مخاطبت با اخوان صفا و خلان وفا که در اقامت مراسم یاری و ادامت مراتب هواداری هیچ دقیقه نامرعی نمی گذرانند دست داده و فاتح مفاتح غیب ابواب مرافقت و مصادقت این کمینه با طائفه از اهل صلاح و ارباب فیض و فلاح بمفتاح نجاح کشاده		[illegible]
لله الذی العزة و الجبروت که اساس صحبت بوجود باجود احباب معانی نصاب که از غایت محبت عزیز گرامی مطالعه طلعت هم خواهند موکد است و بنای مودت بمساعی معمار مروت دوستان صادق و رفیقان موافق که بسان مردمک دیده بیک طرفة العین از چشم هم دور نشوند معلی و مشید		

حرف دوم در شکرگزاری از اولیای نعم و این صورت بانواع موشحی تواند شد و اینجا دو نوع آورده شد النوع الاول الفقرات المشتملة على

ابیات	الاشتغال فقرات بالشکر	ابیات
	ثنا بر فحوای کلمهٔ کاملهٔ انّ النّعم اجنحة نقصّها بالشکر سر جا ندمی نهد و با سر کرد می نیرنز فاتحهٔ کلام و صیادهٔ سخن ذکر دعای دولت نشر سپاس نعمت آن حضرت است بمصداق النّعمة صیدٌ والشکر قیدٌ پیوسته بقدم جان بسیراین کعبهٔ الطاف و حریم عطاف محمد و طواف میکند و همواره بزبان دل تعداد مکارم اخلاق و محاسن اشفاق خداوندی قیام می نماید بیت همه سال مشغول ذکر تو ایم + شب و روز در بند ذکر تو ایم	
	نهال وجود این کمینه از آوان کان فی المهد صبیاً تا زمان واشتعل الرأس شیبا پرورده رشحات عیون عوارف و تازه از قطرات غیوم عواطف انجناب است پس چگونه بمراسم شکرگذاری این همه نعمت قیام تواند نمود و چسان بوظائف سپاس این همه لطف و کرم اقدام تواند کرد بیت ادای شکرگذاری نمیتوانم کرد + چرا که نعمت تو از شمار بیرونست	
	ثنا بر فائدهٔ لئن شکرتم لازیدنکم پیوسته لوازم شکر بعضی از آلاء عمیم خداوند بحسب ساحت خاطر فاتر در حیز عبارت می آورد و بر حسب مؤدای التحدث بالنعم شکر همواره بجواهر ذکر برخی از نعمای جسیمه مجدد می سلک هر سخن که بمساعدت ذهن قاصر معرض ظهور می آید زینت و تحلی میدارد بیت سپاس نعمت تو زیور کلام منست + ثنای حضرت تو ورد صبح و شام منست	
	بر وفق من لم یشکر النّاس لم یشکر الله اگر در اجل موعود مهلتی و در ایام حیات فرصتی باشد حسب الاستطاعت بقدر القوت والطاقت شکر عواطف بجا و مراسم بی نهایت از بسیار اندکی بلکه از هزار یکی بقلم انکسار بر صحیفهٔ روزگار رو جریدهٔ لیل و نهار رقوم و زیور خواهد گردانید فشکر المنعمین من الفرائض	
	چون جناب خداوندی بر وفق کرم ذاتی کرامت و تلطف و اشفاق مبذول میفرمایند و بر مقتضای جود جبلی شرط مکرمت و مرحمت که خلقی ممنون آن رافت و رحمت و رهین آن عاطفت اند رعایت می نماید لاجرم لازم ما شد بلوازم شکرگذاری اشتغال کردن و دعا و ثنا که بود واجب سپاس را بجا آوردن شعر ان ربّ العرش یجزی الشاکرین	

نوع دوم در فقرات مشتمله بر عجز از اداے شکر

ابیات	فقرات	ابیات
وَلَوْ اَنَّ لِیْ فِیْ کُلِّ مَنْبَتِ شَعْرَةٍ لِسَانًا یَبُثُّ الشُّکْرَ عَنْکَ لَقَصَّرَا		گر زانکه بنده را همه اعضا زبان شود هم شکر نعمت تو نتواند تمام خواست
شَکَرْتُ لَهُ حُسْنَ الْعَطَاءِ فَعَالِیْ بِاِحْسَانِهٖ حَتّٰی عَجَزْتُ عَنِ الشُّکْرِ	الطاف بیکران و عطفات بی پایان که از جناب کرامت انتساب بهر وقت و زمان درباره این بیچاره فرمودی و فرمایند مقتضی آنست که مقداری که از حیات باقی ماند و مصروف شکرگذاری نماید و تقدیم مراسم شکر و سپاسگذاری و مواظبت کند و اگر توفیق بر این معنی رفیق گردد حقا که از عهده یکی از هزار بیرون آمدن نتوانستی تمام بعون الملک العلام خواهد داشت **بیت** اگر شوم بسپاس تو سال و مه مشغول ٭ کجا ز عهده شکرت برون توان آمد ٭	زین پس زمان زمان و دعا سحرگهی اکنون که عاجز است بکلی زبان شکر
عَمَّتْ عَوَاطِفُکُمْ وَطَابَتْ بَهْجَتِیْ لٰکِنَّهٗ فِی الشُّکْرِ کَلَّتْ مُهْجَتِیْ	هر نعمتی که بنان بیان از حصر و حساب آن عاجز و قاصر اند ادای وظائف سپاس داری چگونه صورت تیسیر پذیرد و رعایت مراسم شکرگذاری بچه نوع وجود گیرد حقا که اگر خرد خرده دان با علی مدارج تبیان آن بر انگیزی متوسطست و اندیشه دوربین هرچند با قصی معارج تعداد آن رسد با آخر عاجز و قاصر است **بیت** اَیَادِیْکَ قَدْ حَلَّتْ وَاِنِّیْ لَعَاجِزٌ ٭ لِعَیِّیْ بِهَا اَقْصٰی مَدَی الْعُمْرِ حَقُّهَا	سپاس لطف تو خواهم که من زبان گویم دلی ز عجز ندانم که بر چه سان گویم
قَدْ زَادَ عَلَی الشُّکْرِ لَکَ الْاِنْعَامُ قَدْ اَعْجَزَنِیْ لُطْفُکَ وَالْاِکْرَامُ	بوظائف شکر نعمای وافره الفوائد و رسوم تمهید ذکر آلای متکاثرت العوائد که از جناب مخدومی بر این کمینه مخلص واصل شده از حیز قوت و مکنت بشری بیرونست و از حساب اندیشه صافی و تامل وافی افزون **بیت** اگر بحار سیاهی شود قلم اشجار ٭ شماران نتوانند تا بروز شمار ٭ پس دامن از شرح آن باب کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ در می نوردد و بدعا و ثنا اشتغال می نماید	گر شکر نعمت چگونه تحریر کنم کان بیشتر است زانچه تقریر کنم
لِاَیَادِیْ عَنِ الْاِحْصَاءِ خَارِجَةٌ فَکَیْفَ اَشْکُرُ مَا لَا عَقْلَ یُحْصِیْهِ	هیچ میسر است که شرح شمه از مواهب نعم و لطائف کرم خداوندی که وظیفه شکرگذاری آن بر زبان را امری لازم است و رابطه تامل در سپاس داری بر این دال را فرضی متحتم بقلم اخلاص بر صحیفه اختصاص رقم زند اما چون از حساب وهم افزون و از قیاس فهم بیرونست باعتراف بکمال عجز و عین قصور اولی نماید **شعر** لِسَانِیْ عَنْ تَعْدَادِ شُکْرِکَ عَاجِزٌ ٭ فَکَیْفَ یَفِیْ قَلْبِیْ بِتَقْدِیْمِ حَقِّهٖ	زبان شکرگذاری کشاده ام اما نمی توانم از ان عهده آمدن بیرون
اَیَادِیْکَ لَا اَسْتَطِیْعُ شُکْرَ تَمَامِهَا وَلَوْ اَنَّ اَعْضَائِیْ جَمِیْعًا تَکَلَّمَا	ادای سپاس جلائل نعما و جزائل آلای مخدومی اگر متصف بصفت تعذر و متسم بسمت تعسر ست اما بر السنه ارباب تحقیق و اصحاب تصدیق این نکته مذکور و در صحائف سالکان مسالک تفوق و ناهجان مناهج تعرف این سخن مسطور است که شعور بر قصور از اقامت مراسم شکر غایت شکر تواند بود اَلْعَجْزُ عَنِ الشُّکْرِ تَمَامُ الشُّکْرِ **تمت بعون الله**	مرا شکرگذاری نعمت تو بسے توجه ست دلی عاجزم بتقریرش

چون فرو ... القاب نادر بجواب حرف [illegible]

و تسعد افزای مکالمات و محاورات مصقل آئینهٔ فطرت سلیم و واسطهٔ صفای ذهن مستقیم در حقیقت انشاپردازان را کارنامهٔ یادگار است

و عبارت آرایان را وسیلهٔ مزید اعتبار جامع مستحسنات خطابی و جوابی بسی ازین شهر که منشیان بلاغت قرین را تحریر آن نهاد ترتیب مکاتیب

و مراسلت بدان منجملهٔ امور لابد محتاج تقابل آگاهی ست نامش صحیفهٔ شاهی ست تو [illegible] اقتدار شگرف کتابی که دران خلاصه

نقود مخزن انشا در تازه ایجاد جداول سطور رست و نقاوه نفائس خزینه القاب و آداب در عنوان جدید و بی عدیل مزبور تصنیف

فاضل علامه عدیم المثیل و عالم فهامه وحید و بی بدیل صاحب تصانیف کثیر مقبول خافقین ملا حسین بن علی الواعظ

الکاشفی که برای نذر شاه سلطان حسین جهت تعلیم شاهزاده ابوالمحسن ترتیب و ترصیف فرموده و ابواب مشکلات و معضلات

انشا نگاری را چنان بروش سهل و آسان بروی ارباب شوق کشوده که متعلمان فارسی و عربی خوان را در مزاولت

اندک زمانی تتبع و تقلیدش دستگاهی تمکن و توفی وافر در انشاپردازی بهم رسد و نیز تعز زبان را ابیات و فقرات فارسی و عربی که در مکاتیب

خطابی و جوابی بکار هر کس بیاید در سلک ترصیف و ترتیب کشیده بر پانزده سطر قرار داده سطر اول در افتتاح و صفات مکتوب الیه

القاب مکتوب الیه و ادعیه نسبت مکتوب الیه و ذکر اشتیاق کاتب و عرض تحیات و اظهار اخلاص و شرح شوق و ذکر زمان کتابت و ذکر مکان کتابت

و اختتام عنوان جوابات نگاشته قبل ازین همین صحیفهٔ منصف الذکر در مطبع محمدی طبع شده بود و بمرور دهور نایاب شده هنوز خواهشمندان

بشایقان دیده و ملاش [illegible] پذیر [illegible] با فضال و تایید ایزدی همان نسخهٔ مطبوعه بعنایت جامع علوم مجمع فنون منشی [illegible] رای همت

صاحب خلف منشی [illegible] فرمان نویس سلطانی ساکن محله [illegible] شهر لکهنو دستیاب شده بعد از اصلاح اغلاط و نظر ثانی آن بذل

همت بلند نهمت ارجمند جناب منشی نولکشور صاحب دام اقباله در مطبع نامی مقام کانپور بماه نومبر ۱۸۷۸ء مطابق ماه ذی الحجه

۱۲۹۵ هجری خوش خط و اصح تقطیع مناسب کاغذ موزون بصحت ما امکن نقش از انطباع آراسته گردید خداتعالی مقبول عالم فرماید بمنه و کرمه